



ستونِ استوارِ دین

مرجعیتِ امینانِ دنیا و دین

محمد هادی ابراهیمی نژاد

سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد (۶)

سرشناسه : ابراهیمی نژاد، محمد هادی، ۱۳۴۰ -
 عنوان و نام پدید آور : ستون استوار دین: مرجعیت امینان دنیا
 و دین / محمد هادی ابراهیمی نژاد.
 مشخصات نشر : قم: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم
 النبیین(ص)، ۱۴۰۲.
 مشخصات ظاهری : ۱۷۲ص. ؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
 فروست : سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد؛
 (۶).
 شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۹۳۵-۳-۶ :
 وضعیت فهرست نویسی : فیفا
 یادداشت : زبان: فارسی - عربی
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
 عنوان دیگر : مرجعیت امینان دنیا و دین
 موضوع : مرجعیت *Authority, Shiite
 موضوع : اجتهاد و تقلید -- احادیث Ijtihad
 *and taqlid -- Hadiths
 رده بندی کنگره : BP۴/۱۶۷
 رده بندی دیویی : ۱۳/۷۹۲
 شماره کتابشناسی ملی : ۹۲۴۵۰۶۵
 اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیفا

ستون استوار دین

نویسنده: محمد هادی ابراهیمی نژاد

ناشر: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین ﷺ، تلفن: ۰۲۵-۳۷۱۲۱۴۰۹

چاپ دوم: زمستان ۱۴۰۲

تعداد ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۹۳۵-۳-۶

مرکز پخش قم: خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، انتشارات خاتم النبیین ﷺ، تلفن: ۰۲۵-۳۷۱۲۱۴۰۹

www.nashrekhatam.com

مرکز پخش مشهد: خیابان آخوند خراسانی ۲۰/۱، جنب مسجد حضرت زهرا ﷺ، کتابفروشی

طالبیان شریف، تلفن ۰۹۱۵۲۵۵۳۷۰۰ - ۰۵۱۳۸۵۵۵۹۴۷

فهرست

۷	چکیده.....
۱۱	سرآغاز.....
۱۵	مرجعیت دینی زیر ذره بین خرد.....
۱۵	انواع مرجعیت.....
۱۸	حوزه‌های چهارگانه «مرجعیت دینی».....
۱۹	مرجعیت مطلق خداوند.....
۲۱	مرجعیت معصومین علیهم‌السلام
۲۲	«عصمت»، بنیاد مرجعیت معصومین علیهم‌السلام
۲۴	تولد «مرجعیت مطلق» از عصمت مطلق.....
۲۵	اهمیت فراموش شده «عصمت».....
۲۶	خطاناپذیری از منظر عقل‌گرایی.....
۲۸	خطاناپذیری از منظر سنیان.....
۳۲	خطاناپذیری از منظر نص‌گرایی (اخباریون).....
۳۳	خط قرمز «عصمت» را نشکنیم!.....

مرجعیت عالم عادل	۳۵
عنصر شناختی «تخصص»، ضامن آگاهی لازم	۳۶
عنصر عملی «عدالت» ضامن اعتماد لازم	۴۵
دیدگاه‌ها در مرجعیت دینی	۴۷
دیدگاه‌های گروه یکم: حذف مرجعیت	۴۹
دیدگاه‌های گروه دوم: مرجعیت بدون مرز	۵۰
دیدگاه‌های گروه سوم: اصلاح مرجعیت	۵۱
دیدگاه‌های گروه چهارم: مرجعیت با مرز علمی	۵۲
طبقه‌بندی ریشه‌ای دیدگاه‌ها در «مرجعیت دینی»	۵۳
دیدگاه‌های ناشی از دین‌ستیزی	۵۳
دیدگاه‌های ناشی از دین‌گریزی	۵۵
دیدگاه‌های ناشی از کاستی در درایت منابع وحی	۵۵
مرجعیت دینی در ترازوی خرد	۵۷
حذف مرجعیت دینی در ترازوی خرد	۵۷
مرجعیت دینی بدون مرز در ترازوی خرد	۵۹
الف) بررسی عمومی مرجعیت بدون مرز	۵۹
ب) بررسی مرجعیت بدون مرز از منظر خاص	۶۵
اصلاحات مرجعیت دینی در ترازوی خرد	۶۵
درنگی بیشتر بر مرزهای علمی مرجعیت دینی	۶۶
مرجعیت، مکمل تعقل یا متضاد با آن؟	۶۹

۷۱.....	نکات پایانی عقلانیت مرجعیت دینی
۷۵.....	مرجعیت دینی، کمال دین کامل
۷۶.....	تفسیر دین کامل
۸۱.....	فلسفه‌ی مرجعیت، پدیده‌ی تحیر و اختلاف
۸۵.....	مراجع دینی
۸۵.....	مرجع نخستین؛ خداوند
۹۴.....	مرجع دوم؛ پیامبر ﷺ
۹۷.....	مرجع سوم؛ ائمه علیهم السلام
۹۷.....	مرجعیت ائمه علیهم السلام در آینه‌ی وحی
۱۰۰.....	فلسفه‌ی مرجعیت ائمه علیهم السلام
۱۰۹.....	استنباط؛ راز مگوی مرجعیت ائمه علیهم السلام
۱۱۳.....	مرجع چهارم؛ فقها
۱۱۳.....	مرجعیت فقها در آینه‌ی وحی
۱۲۳.....	فلسفه‌ی مرجعیت فقها
۱۳۰.....	مباحث مکمل مرجعیت دینی فقها
۱۳۳.....	مستندات روایی «ستون استوار دین»

نوشتار پیش روی شما بخشی از تحقیقات سایت آشتی با خرد است.
مرجعیت دینی، از مباحث زنده‌ای است که در کانون نظریات گوناگونی،
مورد تفسیرهای مثبت یا منفی بوده و هست.
«مرجعیت دینی» در عین حالی که پشتوانه خردورزانه دارد، مستند به منابع
و حیانی نیز هست.

مراجع معتبر در حوزه دین عبارتند از: ۱- مرجعیت مطلق خداوند ۲-
مرجعیت پیامبر ﷺ ۳- مرجعیت معصومین علیهم‌السلام و ۴- مرجعیت عالم
عادل.

اساس عقلانی مرجعیت خداوند و معصومین علیهم‌السلام خطاناپذیری است.
اما مرجعیت فقها، از منظر خرد، تنها با سه مرز اساسی ۱. تخصص، ۲. نیاز و
۳. امین بودن (عدالت) پذیرفتنی است.

مرجعیت، در واقع ستون استوار دین (رُكْنٌ وَثِیقٌ) است که امانتداری فراگیر
(الْمَأْمُونُ عَلَى الدِّینِ وَ الدُّنْیَا) پشتوانه‌ای آن است.

«ستون استوار دین» با ساختار متنی در سایت «آشتی با خرد» هم در دسترس
است:

shia-akhbari.org/page/Section.aspx?n=۲۷۲۶-۱۰۹

ما را در اینجا می‌توانید ببینید:

shia-akhbari.com

aashtee.org

aashtee.net

aashteebakherad.ir

shia-akhbari.org

aashtee.ir

aashteebakherad.com

aashteebakherad.org

از نظرات و انتقادات شما استقبال می‌کنیم:

info@aashtee.org

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد
و آله الطاهرين سيما بقية الله في الارضين
و اللعن على اعدائهم اجمعين

چکیده

بحث عقلانیت مرجعیت دینی، همانند همه مباحث علمی،
متکی بر اصول اولیه ای است که در مجال خود اثبات گردیده است.
مرجعیت دینی در اسلام، در سه سطح مطرح است: ۱. خداوند
متعالم ۲. معصومین (پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام) و ۳. فقها.
اساس عقلانیت مرجعیت خداوند و معصومین علیهم السلام خطاناپذیری
و عصمت است.
اما اساس مرجعیت فقیه دو عنصر است: عنصر شناختی
«تخصص» برای درمان مشکل نادانی و عنصر عملی «عدالت» برای
ضمانت حق-جویی.

اصطلاحاتی چون کتب مرجع، مرجعیت، ارجاع و مراجع، همچنین توصیف این عناوین از قبیل کتب مرجع پرشکی یا مراجع قضایی و یا مرجعیت دینی همگی بیانگر نوعی از مرجعیت به معنی لغوی آن است.

هر جامعه‌ای بر اساس عناصری به طبقات گوناگونی تقسیم می‌شود.

در طبقاتی مانند فیزیکدانان، حقوقدانان، اخترشناسان، اقتصاددانان، دین شناسان، ریاضیدانان، جامعه شناسان و... تنها عنصر علمی نقش دارد.

ویژگی لازم در يك طبقه‌ی علمی، تخصص نام دارد. وجود يك تخصص در فردی و نیاز دیگران به آن تخصص، مرجعیت را می‌آفریند.

یکی از رشته‌های علمی، «دین» می‌باشد از این رو با «تخصص دینی» و «دین‌شناسان» و «مرجعیت دینی» سروکار داریم. مرز علمی اول مرجعیت فقیه، درجه‌ی تخصصِ متخصص (اندازه‌ی فقاقت) است.

مرز علمی دوم مرجعیت فقیه، نیاز غیر متخصص به دین (ضرورت دین در زندگی بشر و دامنه‌ی آن).

«امین بودن» متخصص، سومین مرز علمی مرجعیت فقیه است.
از منظر شرعی نیز تردیدی در کامل بودن دین وجود ندارد.
اما پدیده‌ی انکار ناپذیر تحیر و اختلاف، ضرورت مرجعیت در
دین کامل را ایجاب می‌کند.
مرجعیت دینی در صریح قرآن و روایات طرح شده است.
به صراحت قرآن نخستین مرجع خداوند است که با گرفتن آیات
محکم قرآن عملی می‌شود.
به صراحت قرآن دوم پیامبر ﷺ است که با گرفتن سنت
قطعی آن حضرت عملی می‌شود.
به صراحت قرآن و احادیث مرجع سوم امامان علیهم السلام هستند.
علاوه بر پدیده تحیر و اختلاف، آیات متشابه قرآن، ضرورت
مرجعیت ائمه علیهم السلام را اثبات می‌کند.
راز مگوی مرجعیت ائمه علیهم السلام مقام استنباط آنان است که به
صراحت در قرآن و احادیث بیان شده است.
مرجعیت چهارم مرجعیت فقهای دین است که مستند به
احادیث فراوانی است.
اساس مرجعیت غیر معصوم آگاهی، خبرویت و تخصص اوست.
مرز علمی مرجعیت دینی عبارت است از:

۱- تخصص فقیه

۲- نیاز غیر فقیه

۳- عدالت.

در نوشتار پیش رو مطالب یاد شده به شکل برهانی مستند
می‌گردد.

سرآغاز

مرجعیت دینی، از مباحث زنده‌ای است که در کانون نظریات گوناگونی قرار گرفته و در حوزه‌های متفاوتی مورد تفسیرهای مثبت یا منفی قرار گرفته است.

بی‌گمان پرداختن به این بحث، بدون تجزیه و تحلیل دو واژه‌ی «مرجعیت» و «دین» امکان‌پذیر نیست.

ناگفته پیداست که هر یک از این دو واژه نیز شایسته است از منظر «عقلانی» و «دینی»، مورد درنگی جداگانه قرار گیرد. و پرداختن به آن، آن‌چنان که باید و شاید مجالی گسترده می‌طلبد. پس باید «دین» را شناخت تا شناخت مرجعیت دینی ممکن گردد.

تعاریفی که برای «دین» شده است، شامل مجموعه‌ی گسترده‌ای از تعاریف متفاوت است که احیاناً هر کدام فضایی بیگانه از دیگری دارند.

ناگفته پیداست که هر دینی از منظر عقلانی قابل دفاع نیست، تا چه رسد به دفاع از مرجعیت دینی آن.

«دین» مورد نظر این نوشتار یعنی دینی که شایستگی دفاع عقلانی دارد. منحصر به اسلام کامل است که متبلور در شیعه اثنی عشری (فرقه ناجیه) است.

حوزه‌های علمی شیعی نیز متکفل ادامه‌ی حیات و بقاء اسلام کامل، یعنی تشیع است.

اسلام شیعی بر سه بنیاد اساسی بنا شده است: ۱. عقل ۲. وحی ۳. مفسر معصوم وحی.

این ویژگی‌های منحصر به فرد اسلام شیعی است که آن را از سایر ادیان جدا کرده و امکان دفاع عقلانی از اسلام کامل را، به تمام و کمال میسر می‌سازد.

توضیح بیشتر این امر در نوشتاری با عنوان «کدامین دین؟!» آمده است.^۱

اما واژه‌ی کلیدی دوم یعنی «مرجعیت» است. نوشتار پیش رو با کنکاشی در «مرجعیت» از منظر خرد آغاز می‌شود و سپس به جستجو و تجزیه و تحلیل آن در حوزه دین

(۱) لینک مطالعه نوشتار:

می‌پردازد.

در فرآیند تحقیق، نخست درنگی داریم بر نگرش‌ها نسبت به مرجعیت دینی تا روشن شود که مرجعیت دینی‌ای که احیاناً مورد نقد قرار گرفته و می‌گیرد، با مرجعیت دینی که مورد ادعای محققین است، چه اندازه فاصله دارد.

آن چه مورد دفاع عقلانی و شرعی است، مرجعیت دینی به شکل مطلق نیست، بلکه تنها و تنها «مرجعیت امینان دنیا و دین» است. در این نوشتار خواهیم دید که پشوانه خردمندانه و شرعی این ادعا چیست؟ و کدام یک از نقدها بر این ادعا وارد است.

نخستین گامی که ساماندهی تحقیق در بحث مرجعیت دینی می‌طلبد، شفافیت اساس تحقیق است.

با توجه به طبقه‌بندی ریشه‌ها، روشن شد که تحقیق در مرجعیت باید در دو حوزه جداگانه‌ی «عقلانیت» و «مشروعیت» صورت پذیرد.

محور بخش آغازین نوشتار، «عقلانیت مرجعیت دینی» است. ناگفته پیداست که بحث عقلانیت مرجعیت، مانند سایر مباحث، دارای اصول اولیه‌ای است که در مجال خودش مطرح، بررسی و اثبات می‌گردد.

هدف این سلسله نوشتار، مباحث اختصاصی (و نه عمومی)

عقلانیت مرجعیت دینی است و با این فرض به موضوع می‌نگرد که اصول اولیه آن درک و پذیرفته شده است. از این رو در این بحث وارد اصول موضوعه نمی‌شویم.

بحث مشروعیت مرجعیت دینی در ادامه نوشتار با عنوان «مرجعیت دینی، کمال دین کامل» عرضه می‌شود.

مرجعیت دینی زیر ذره بین خرد

طبق اصول اولیه، بنای اسلام کامل بر پایه خرد نهاده شده است و خرد، همچنان ضامن تعالی و بقاء آن است. «مرجعیت دینی» به عنوان یکی از اجزاء چنین دینی، از پشتوانه خرد برخوردار است و قابل تبیین و تفسیر خردورزانه است. لذا این نوشتار را با مرجعیت دینی از منظر خرد آغاز می‌کنیم.

انواع مرجعیت

همه‌ی ما کم و بیش با واژه‌هایی مانند کتب مرجع، مرجعیت، ارجاع و مراجع، آشنایی داریم، همچنین با توصیف این واژه‌ها نیز روبرو شده‌ایم، مانند کتب مرجع پزشکی یا مراجع قضایی یا مرجعیت دینی.

از سوی دیگر گروه‌هایی از جامعه را با عناوینی از قبیل طبقه‌ی فیزیکدانان، حقوقدانان، اخترشناسان، اقتصاددانان، دین‌شناسان، ریاضیدانان، جامعه‌شناسان و... متمایز از سایر طبقات می‌بینیم.

هیچ از خود پرسیده‌ایم: ریشه‌ی تمایز این طبقات مختلف و جوامع زیر مجموعه‌ای چیست؟ چه امتیازی این گروه‌ها را از سایر طبقات جامعه جدا کرده است؟ آیا اندیشیده‌ایم این طبقه‌بندی بر اساس چه عنصری انجام شده است؟

در پاسخ به این پرسش باید توجه داشت که هرگونه حرکت آدمی، اعم از همه پندارها و گفتارها و رفتارهای او، دوگونه متصور است: حرکتی بی‌پایه و اساس و بی‌مأخذ که در محاورات عامیانه از آن با تعبیر من‌درآوردی و ساختگی یاد می‌شود. «بدون مستند» تعبیر جامعی برای همه این موارد است.

در نقطه مقابل، حرکت مستند قرار دارد. وصف مستند، بیانگر این است که امور یاد شده از پایه و اصلی، سرچشمه گرفته است.

اگر حرکت آدمی، مستند به شناخت (چه بی‌واسطه و چه به واسطه آموختن از دیگری) باشد، مصداق روشن خردورزی است.

اما اگر حرکت بر اساس به منبع و یا مرجعی باشد، آن گاه باید بررسی کرد که مبدأ، منشأ، بنیاد، شالوده و مبنای حرکت یاد شده معتبر است یا خیر.

در بیشتر موارد، از اشیاء مورد استناد پندار و گفتار و رفتار، با تعبیر «منبع» یاد می‌شود و برای افراد مورد استناد، تعبیر «مرجع» به کار

می‌رود.

آن چه مهم است این است که «پندار و گفتار و رفتار مستند»، در سرتاسر زندگی جاری و ساری است. روی دوم این سکه عبارت است از این که وجود منابع و مراجع، در حیات بشری، نه قابل انکار است و ناقابل حذف.

آن چه به هدف نوشتار پیش رو ارتباط دارد تنها مرجعیت و استناد به افراد و مراجع است و نه استناد و مرجعیت منابع. اما نکته سنجان توجه دارند که حتی در استناد به اشیاء، اعم از دائره‌المعارف، قاموس، لغت‌نامه، مرجع، معجم، واژه‌نامه، دانشنامه و... هم، در واقع به افراد ایجاد کننده این منابع استناد می‌کنیم. لذا همیشه پای استناد به افراد در میان است.

هر چند از این منابع^۱ در حوزه‌های مختلف با نام‌های متفاوتی یاد می‌شود، اما حقیقت در همه آنها یکی است و آن مأخذ بودن فرد، در حرکت دیگران است.

ناگفته پیداست که مراجع نامعتبر (همانند منابع نامعتبر)، فاقد

(۱) پیداست که افراد، شامل افراد حقیقی و حقوقی می‌شود. لذا شامل تمامی سازمانهای بین المللی و... هم می‌شود.

ارزش علمی و عقلانی است.

اما اعتبار مراجع در هر حوزه‌ای متناسب با آن حوزه تعریف گردده است.

هر چند همه طبقات و جوامع در امر استناد به مراجع، مشترک هستند، اما هدف این نوشتار تنها تعریف مرجعیت دینی معتبر و شناخت ضوابط اعتبار آن است. پس باید دید که:

مراجع دینی کدام است؟

ضوابط اعتبار مرجعیت آنها چیست؟

حوزه‌های چهارگانه «مرجعیت دینی»

در دوران کنونی هنگامی سخن از مرجعیت دینی به میان می‌آید، بیشتر اذهان تنها به فقهای دین توجه پیدا می‌کند.

اما با درنگ شایسته روشن می‌شود که مرجعیت دینی در اسلام، در چهار سطح مطرح است:

(۱) خداوند متعال

(۲) پیامبر ﷺ

(۳) جانشینان بر حق پیامبر ﷺ

(۴) فقها که رضوان خدا بر آنان باد

پرداختن به مرجعیت دینی در نگرش گسترده، اقتضا می‌کند که

عناصر مطرح شده را در تمامی سطوح چهارگانه تفکیک نماییم. اما به دلیل این که از منظر عقلانی، تفاوتی میان مرجعیت پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام وجود ندارد، در سه محور ۱- مرجعیت خداوند، ۲- مرجعیت معصومین علیهم السلام و ۳- مرجعیت فقها، تحقیق می‌نماییم. این بخش از نوشتار، به عناصر عقلانی (و نه شرعی) مرجعیت می‌پردازد که اساسی‌ترین آنها عنصر «خطاناپذیری» و «تخصص» است.

مرجعیت مطلق خداوند

بایسته است که بنیاد نخستین هر بحثی در مجال مناسبش طرح شود؛ از این رو به اشاره‌ای بسیار کوتاه به اصول اولیه، در مرجعیت خداوند بسنده می‌کنیم.

بر اساس اصول اولیه‌ی قطعی و مسلم، برهانی شده است که: خداوند حقیقتی است بی‌نیاز مطلق از همه کس و همه چیز. بی‌نیازی مطلق به معنی علم ذاتی مطلق، قدرت ذاتی مطلق و... است.

علم مطلق، سدّ خطا و اشتباه است و قدرت مطلق هم سدّ ستم است.

تجلی جامع این دو مطلب در یک کلمه، عدل خداوند به معنی

وضع الشیء فی موضعه (نهادن هر چیزی در جای خودش) است؛ از این رو بر دامن کبریا پیش هرگز گرد خطا و ظلم ننشیند و به سخنی دقیق‌تر، خطا و ظلم از او محال است. از این مطلب با تعبیر «خطاناپذیری» یاد می‌کنیم.

از سوی دیگر باز هم بر اساس اصول اولیه، مسلم است که: ناموس انسانیت انسان، خرد است و اگر خرد از ساحت انسان حذف شود، چیزی جز پوسته و صورت، از انسان باقی نمی‌ماند. لازمه خردورزی انسان، واقع‌گرایی و به سخن دقیق‌تر حق‌گرایی است.^۱

ضمیمه شدن این دو گروه از اصول اولیه، یک نتیجه‌ی آشکار دارد و آن این که:

«مرجعیت مطلق ذات قدوس خداوند، ضرورت نخست انسان حق‌گرا است».

(۱) واقع‌گرایی به معنی پذیرش واقعیات موجود است که توهّمات را نفی می‌کند. اما حق‌گرایی به معنی پذیرش واقعیتی است که پایدار و بایسته است و لذا واقعیتهای ناپایدار و باطل را نفی می‌کند. لذا تعبیر حق‌گرایی از منظر درستی، دقیق‌تر از واقع‌گرایی است. وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است. اسراء/۸۱)

پیدا است که با درک درست اصول اولیه اشاره شده، جایی برای تردید در «مرجعیت مطلق خداوند» باقی نمی ماند.

مرجعیت معصومین علیهم السلام

مرجعیت معصومین علیهم السلام ارتباط تنگاتنگی با بحث «عصمت» دارد.

«عصمت» یکی از مهم ترین مباحث بنیادین است. از این رو لازم است پاره ای از مباحث را به زبان ساده بیان کنیم.

انحراف از حق و حقیقت، به دو عامل برمی گردد: ۱. خطای ناشی از ناآگاهی و ۲. عدول عامدانه از حقیقت با منشأ هواپرستی.

خطاناپذیری، به معنی نفی هر دو عامل است؛ یعنی نه ناآگاهانه خطایی از شخص سر می زند، و نه عامدانه حق را زیر پا می گذارد. خطاناپذیری، یکی از عناصر مطرح در مرجعیت دینی است. البته این عنصر منحصر به فرهنگ شیعی است و در غیر مرجعیت دینی شیعی، به شکل علمی طرح نشده است.

بسیار بجاست که با نقش خطاناپذیری بیشتر آشنا شویم و ببینیم با فقدان این عنصر چه چیزی می تواند جایگزین آن شود.

در ادامه مباحث، با مبانی علمی عصمت آشنا می شویم و خواهیم

دید که مرجعیت مطلق معصومین لازمه تفکیک ناپذیر عصمت آنان است.

«عصمت»، بنیاد مرجعیت معصومین علیهم‌السلام

عقلانیت مرجعیت معصومین علیهم‌السلام، با یک تفاوت جوهری، عین عقلانیت مرجعیت خداوند است.

توضیح این که پیش از این گذشت مبدأ مرجعیت خداوند، دو چیز است یکی «علم ذاتی مطلق» که سدّ خطا و اشتباه است و دیگری «قدرت ذاتی مطلق» که سدّ ستم است. لازمه این دو مطلب، عدل خداوند است.

از خداوند که بگذریم، چیزی جز فقر و احتیاج و وابستگی وجود ندارد، غیر او هر کس و هر چیز که باشد، از خود هیچ ندارد. از این مطلب با تعبیر «فقر ذاتی مخلوق» یاد می‌شود.

خداوند به فضل و کرم خود، و بر اساس حکمت، فقیر بالذات را «غنا» می‌بخشد و او را «دانا» و «توانا» می‌سازد.

البته این غنای تفضلی، همیشه و پیوسته، دست خود اوست و هر آن و هر لحظه‌ای که آن را ادامه ندهد، مخلوق همان فقری خواهد بود که پیش از این بوده است.

بی هیچ تردیدی همه‌ی ما دارای مرتبه‌ای از کمال اعطائی خداوند

هستیم که از این تعبیر به «غنای بالغیر» می‌شود. البته روشن است که قابلیت مخلوقین متفاوت است؛ از همین رو مراتب عطاء الهی هم، در همه کس و همه جا یکسان نیست. بر اساس اصول اولیه، از آن جایی که معصومین علیهم‌السلام در بندگی مطلق خداوند، سنگ تمام گذاشته‌اند و گوی سبقت را از همگان ر بوده‌اند، خداوند به فضل و کرم خودش، به آنان غنای بی‌پایانی^۱ بخشیده است؛ از این رو آنان نیز دارای علم مطلق و قدرت مطلق هستند؛ اما این علم مطلق و قدرت مطلق، از آن خود آنان نیست؛ بلکه اصل آن اعطای خداوند متعال است، و استمرار و ادامه آن در هر لحظه و در هر آنی نیز در دست خود اوست.

یکی از مباحث عمیق، بحث از علم واقعی و آثار آن است. از جمله از آثار علم واقعی، خودداری از بدی‌ها و زشتی‌هاست. بر اساس همین مطلب گفته می‌شود علم واقعی هر اندازه که باشد، به همان درجه عصمت آفرین است.

شاهد روشن آن هم خود من و شما هستیم؛ با پوزش از همگان، آیا

(۱) کلمه بی‌پایان به حسب عقول ماست؛ ولی به حسب واقع خداوند به همه چیز احاطه دارد. از این رو این تعبیر خالی از مسامحه نیست.

کسی حاضر است مدفوع خودش را بخورد؟! هرگز! آیا این نخوردن به جبر است یا اختیار؟ مسلماً جبری در کار نیست. این خویشنداری، منشأی جز آگاهی واقعی به بدی کار ندارد.

با درک درست عصمت، مرجعیت مطلق معصومین علیهم السلام هم حل می‌شود. در ادامه به این مطلب می‌پردازیم.

تولد «مرجعیت مطلق» از عصمت مطلق

در مباحث پیشین گذشت که خداوند بر اساس حکمت و به فضل خود، به برخی از بندگان که در بندگی، گوی سبقت را از همگان ربوده‌اند، علم و قدرت بی‌پایان داده است.

لازمه‌ی قطعی این امر، چیزی جز «پرهیز خودآگاهانه» نیست و از همین روست که این چهارده نفر به لقب «معصوم» مفتخر شده‌اند.

نکته‌سنجان توجه دارند که تعبیر «خطاناپذیر» و «معصوم» متفاوت است و تعبیر معصوم در مورد خداوند نادرست است و از همین رو برای خداوند تعبیر عام «خطاناپذیر» را به کار بردیم؛ ولی برای غیر خداوند از تعبیر «عصمت» استفاده کردیم.

در هر صورت نتیجه آن چه گذشت عبارت است از این که تمامی آثار علم و قدرت خداوند، بر علم و قدرت معصومین علیهم السلام نیز مترتب می‌گردد. البته و صد البته با حفظ تفاوت جوهری بالذات و بالغیر.

یکی از آثار علم و قدرت مطلق خداوند، مرجعیت خداوند است که توضیح آن گذشت.

بر اساس یاد شده نتیجه گرفته می شود که:

«مرجعیت معصومین علیهم السلام برای انسان حق گرا، مطلق و بدون هیچ قید و شرطی است».

ناگفته پیداست اگر آن چنان که باید و شاید به بحث عصمت پرداخته نشود، مرجعیت مطلق معصومین علیهم السلام حل نخواهد شد. اشاره به دو تبصره برای نکته سنجان ضروری است و آن این که مطالب یاد شده، دارای دو مرز متفاوت است:

الف) اگر تفاوت غنای ذاتی و غنای بالغیر به درستی درک شود، سنخیت و تشبیه انسان کامل که در اوج غنای بالغیر است، با خالق متعال که مصداق منحصر غنای بالذات است، محال خواهد بود.

ب) ان شاء الله در بحثی با عنوان «اعتدال گرایی»، توهم غلو در این موضوعات، از منظر عقلی و شرعی بررسی می شود و روشن می گردد که چگونه با اسلحه ی اعتدال گرایی، در واقعیات مسلم و قطعیات عقلی و شرعی تشکیک می شود.

اهمیت فراموش شده «عصمت»

خطاناپذیری و عصمت، از چند منظر متفاوت، اهمیت فوق

العاده و تأثیر شگرفی در مباحث علمی دارد؛ از همین روحیانا هدف حملات بی‌امانی نیز از سوی دشمنان قرار گرفته است. به همین دلیل شایسته است در مباحث مختلفی از جمله بحث «مرجعیت» مورد توجه قرار گیرد.

در این جا به سه منظر مهم عنصر خطاناپذیری اشاره می‌کنیم:

خطاناپذیری از منظر عقل‌گرایی

با توجه به سه اصل موضوعی:

- ۱- وحی بیان واقعیات و حقایق است،^۱
- ۲- پیام‌آوران آن نیز خطاناپذیر هستند،
- ۳- واقعیات در مقابل واکنشهای متفاوت ادراکی انسان، ثابت است.

نتیجه می‌گیریم که آنچه مصداق حقیقی (و نه ظاهری) وحی باشد، تغییر ناپذیر است.^۲

(۱) مراد از وحی در این بحث وحی واقعی است و نه آن چه به آن نسبت داده شده و یا اموری که در دوران انقطاع از معصوم ظاهرا به آن مکلف هستیم.

(۲) این مطلب دارای چند تبصره مهم است مانند احکام محدود و منسوخ و... که ارتباط مستقیمی به نوشتار حاضر ندارد.

از سوی دیگر تحولات پیوسته‌ی علم نیز ضرورتی است انکار ناپذیر، که ریشه در بر طرف شدن تدریجی و محدود کاستی انسان در احاطه به حقایق دارد.

پیداست که وحی با چنین ویژگی، از عقلانیت کامل برخوردار است و هیچگاه تضادی با عقل پیدا نخواهد کرد؛ بلکه در بدترین شرایط با سکوت عقل و علم، در مقابل وحی روبرو می‌شویم و نه تضاد میان این دو.

اما از یک سو، هرگاه دین به معنی عام آن، مصداق حقیقی وحی تلقی شود، و خرافاتِ ادیان تحریف شده، در جای حقایق آسمانی بنشینند، تضاد میان وحی و علم درمی‌گیرد.

و از دیگر سو، هرگاه علم به خدمت هواپرستی در آید، هر چه در برابر علم استخدام شده برای هوا و هوس، خودنمایی کند، با اتهام تضاد عقل و دین روبرو می‌شود و به دست قیچی علم‌گرایی دروغین سپرده خواهد شد.

این امور، یعنی ۱- گم شدن مصداق حقیقی وحی در میان ادیان تحریف شده، و ۲- عقل در استخدام هوا و هوس، ۳- پندار «تضاد میان عقل‌گرایی و دین‌گرایی» را آفریده است؛ با این پندار ۴- تمامی آنچه به وحی نسبت داده می‌شود، مورد تردید قرار گرفته و مبانی آنها

آماج انکار می‌گردد.

یکی از مبانی اساسی که گرفتار تَبَر و تیغ انکار واقع شده است، خطاناپذیری پیام‌آوران وحی است. هدف از انکار خطاناپذیری پیام آوران الهی، چیزی نیست جز تنزل آنان به مقام رهبران سیاسی، تا در پوشش نقد و انتقاد بتوانند قداست آنان را زیر پا نهند. پایگاه مهم این تفکرات روشنفکران هستند.

از این جهت تحقیق در بحث «عصمت» در حوزه روشنفکران بسیار بایسته و شایسته است.

خطاناپذیری از منظر سنیان

در نگاه نخستین، خطاناپذیری از منظر سنیان، به بحث امامت که از اساسی‌ترین مباحث اسلامی است. اختصاص دارد؛ با این توضیح که عنصر عصمت از دیدگاه شیعه (که دقیقاً همان دیدگاه پیامبر ﷺ است)، از شرایط لازم امامت است؛ از این رو شیعه، تمامی امامان غیر معصوم را قاطعانه نفی می‌کند.

بر خلاف سنیان که به صرف بیعت یا اجماع (با توضیح بسیار ضروری که در ماهیت سیاه و سابقه‌ی تاریخی ننگین این دو وجود دارد)، امامت و خلافت هر نیک و بدی را می‌پذیرند و تخلف از آن را جرمی نابخشودنی می‌دانند.

یکی از مصادیق این تفکر، تخطئه‌ی امام حسین علیه السلام از سوی برخی از سنیان است؛ به ادعای این گروه از سنیان:

امام حسین علیه السلام بر امام زمانش. یعنی یزید [که لعنت خدا بر او باد].
یاغی شده، در حالی که مخالفت با یزید به هیچ شکلی روا نیست،
هر چند زناکاری و سگ بازی و... یزید قابل انکار نباشد!!!^۱

(۱) علماء سنی در دفاع مطلق از خلیفه فاسق توجیهاتی دارند. از جمله:

«و قالوا: انه (یزید) كان مع ذلك اماماً فاسقاً، و الامام اذا فسق لا يعزل بمجرّد فسقه علی اصحّ قولی العلماء، بل، و لا يجوز الخروج علیه لما فی ذلك من اثاره الفتنة، و وقع الهرج و سفک الدماء الحرام، و نهب الاموال، و فعل الفواحش مع النساء و غیرهن، و غیر ذلك ممّا كان واحدة فیها من الفساد اضعاف فسقه کما جرى ممّا تقدّم الی یومنا هذا؛ یزید با ارتکاب اعمالی از قبیل حادثه خونین کربلا و مدینه (حرّه) و... فسقش ثابت می‌شود نه کفر و ارتدادش، و امام فاسق معزول و از خلافت برکنار نمی‌شود؛ چرا که موجب هرج و مرج و شیوع فتنه و... می‌شود.» اسماعیل بن عمر ابن‌کثیر، البدایة و النهایة ج ۸ ص ۲۴۵.

در مورد قتل امام حسین علیه السلام توسط یزید نیز دست به توجیه زده‌اند. از جمله:

محمد ابوالیسر عابدین، مفتی شام این‌گونه می‌نویسد: بیعت یزید شرعی، و من خرج علیه کان باغیا. بیعت با یزید از وجاهت شرعی برخوردار بوده و هر کس علیه او خروج نهاید، سرکشی و طغیان نموده است. عابدین، محمد، اغالیط المورخین، ص ۱۲۰ به نقل عاشوراء بین الصلح الحسنی و الکید السفیانی السید جعفر مرتضی‌العالمی ص ۸۲

اما با نگاه ژرف، عنصر خطاناپذیری در مباحث توحید، نبوت و... نیز جاری و ساری است. برای آشنایی با نمونه‌های تأثیر عنصر عصمت در سایر مباحث، مراجعه به تصویر ارایه شده از خداوند و پیامبران علیهم‌السلام در کتب سنیان لازم است.

تلاش سنیان برای نفی عصمت از جانشینان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ریشه در پوشاندن رسوایی غاصبین دارد؛ همچنین تلاش آنان در مخدوش کردن عصمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، هموار ساختن راه، برای پذیرش غاصبین رسوا است.

در اینجا به چند اصل موضوعی اشاره می‌کنیم که ان‌شاءالله در مجال مناسب مستندات آن بیان می‌گردد:

الف) خطاناپذیری مطلق، ریشه در «روشنگری» ژرفی نسبت به همه‌ی آفاق هستی (از جمله افعال خود انسان) دارد، که گزینش انسان را، به شکل خودخواسته و عقل‌گرایانه محدود می‌کند؛

نمونه این روشنگری در همه‌ی ما وجود دارد و آن این که هیچ یک از ما، از آن رو که می‌بیند و می‌داند، تمایلی به خوردن بدی‌ها پیدا نمی‌کند و این آیتی است از افق دور دست انسانهای کامل؛ چرا آنان نیز از آن روی که زشتی و بدی همه‌ی گناهان را می‌بینند، اندک تمایلی به هیچ گناهی پیدا نمی‌کنند.

ب) حاصل این روشنگری، پرهیز مطلق از تمامی درجات ظلم است؛ بدین لحاظ از آن با تعبیر «عصمت» یاد می‌شود.

ج) شرط لازم مقام امامت به معنی حقیقی آن (و نه شرط کافی آن) عدم ظلم است.

همان مقامی که ابراهیم خلیل علیه السلام پس از طی مراحل نبوت و رسالت و خلیل الهی و... بدان رسید:

و هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به کلماتی آزمود و ابراهیم آن کلمات را به تمام رساند (و از امتحانات الهی سرافراز بیرون آمد) خداوند فرمود من تو را برای مردم امام قرار دادم، ابراهیم (از شدت خوشحالی گفت) و از نسل من نیز؟ خداوند فرمود عهد من به ظالمین نمی‌رسد.^۱

د) خطاناپذیری منحصر به خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله و دوازده جانشین بر حق او می‌باشد؛ بر خلاف مرجع چهارم، یعنی فقها که بدون هیچ تردیدی، خطاپذیر هستند.

با توجه به آن چه گذشت هرگز روا نیست که در نقد و بررسی

(۱) وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره/۱۲۴)

مباحث مربوط به سنیان از بحث مهم «عصمت» غفلت نمود.

خطاناپذیری از منظر نص‌گرایی (اخباریون)

این منظر تنها ناظر به مرجعیت فقها می‌باشد؛ با این توضیح که (با توجه به اصول اولیه) خطاناپذیری مطرح شده در شیعه، تنها و تنها منحصر به چهارده نفر می‌باشد؛ بنا بر این، بدون هیچ تردیدی فقها، خطا پذیر هستند. این تفاوت بسیار مهم میان معصومین علیهم‌السلام و فقها، باعث شده است که پله‌ی چهارم مرجعیت، یعنی مرجعیت فقها، مورد تردید و احیاناً انکار قرار گیرد.

این در حالی است که اساس مرجعیت خداوند و معصومین علیهم‌السلام، با اساس مرجعیت فقها تفاوت جوهری دارد.

این مطلب مهم و تأثیرات آن در بحث مرجعیت، در مباحث آینده روشن می‌شود. ان شاء الله.

حاصل آن چه گذشت این شد که بحث عصمت، زیربنای بسیاری از مباحث مهم است که متأسفانه از آن غفلت شده است و از جمله تحقیق در مباحث مربوط به مرجعیت خداوند، معصومین علیهم‌السلام و فقها، بدون در نظر داشتن بحث عصمت کاملاً ناقص خواهد بود.

خط قرمز «عصمت» را نشکنیم!

تا کنون اهمیت و تأثیر عنصر خطاناپذیری در مرجعیت دینی روشن گردید؛ از این رو ضرورت پرداختن مستقیم به مباحث عصمت و خطاناپذیری بیشتر آشکار می‌شود. ان شاء الله این بحث بنیادین را مستقلاً باز خواهیم نمود. البته این بحث، شامل دو بخش بسیار مهم کلی (کبروی) و مصداقی (صغروی) است.

بر اساس اصول اولیه‌ی بیان شده (که در جای خود مستدل و برهانی است) عنصر خطاناپذیری، مرزی غیر قابل مصالحه است که فقها علیهم‌السلام را از سایر مراجع چهارگانه (خداوند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه علیهم‌السلام) جدا می‌کند؛ این خط قرمز، همان قانون عقلی و شرعی، انحصار وجوب اطاعت معصوم است.

مبانی علمی این خط قرمز، برهانی است که خط بطلان بر اطاعت بی چون چرای «مرشد»، «قطب رابع» و «فقیه» می‌کشد.

البته از یک استثنای مهم نباید غفلت ورزید، و آن مواردی است که اطاعت غیر معصوم از سوی مراجع خطاناپذیر (خداوند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه علیهم‌السلام) به عنوان یک حکم شرعی واجب شده باشد، و صد البته اصل این گونه موارد، اولاً حکیمانه، و ثانیاً مستند به برهان است. در نتیجه بحث از موارد وجوب اطاعت از غیر معصوم که

توسط مراجع خطاناپذیر مطرح شده، بحث از استثنائات یک قانون کلی است، که خود از فروعات فقهی است.

اما هرگز نباید توهم شود که استثنائات می‌تواند خط قرمز خطاپذیری و خطاناپذیری را در هم بشکند. این توهم در هیچ موردی، (نه در مرجعیت و نه در امر دیگری)، نه گفته شده است و نه قابل پذیرش است؛ بنا بر این مرز خطاناپذیری، مرزی است که باید صد در صد و بدون هیچ مسامحه‌ای محفوظ بماند.

متأسفانه این مرز بر اثر ناآگاهی برخی غیر متخصصین، در مواردی مورد تجاوز قرار گرفته است و این اشتباه بزرگ عامیانه، زمینه را برای حملات برخی از دین‌ستیزان هموار نموده است.

در هر صورت همچنان که گذشت اگر پای عنصر عصمت و خطاناپذیری در مرجعیت به میان آید، بدون اندک تردیدی، قضاوت علمی و عقل‌گرایانه اقتضا می‌کند که مرجعیت معصوم، مطلق و بدون مرز باشد.

البته این قضاوت کلی است؛ یعنی هر جا خطاناپذیری به اثبات برسد، چنین است؛ اما کدام مرجع خطاناپذیر است، خود باید مورد برهان و استدلال عقلی و علمی باشد.

مرجعیت عالم عادل

بحث از مرجع سوم که فقها علیهم السلام باشند، همراه با یک ویژگی بسیار مهم است و آن بسته شدن دستگاه خطانپذیری و فقدان عصمت است.

همان گونه که توضیح داده شده علت این امر این است که ریشه خطانپذیری، علم و قدرت بی پایان است.

علم و قدرت ذاتی (غنای ذاتی)، مختص خداوند است و بس. علم و قدرت اعطایی (غنای بالغیر) در حدی که عصمت مطلق را بیافریند، واقعا در انحصار چهارده نفر (محمد آل محمد علیهم السلام) است.

ناگفته پیداست که فقیه، خارج از دو مورد یاد شده است. در این شرایط با توجه به فقدان عصمت (که ریشه آن عدم علم و قدرت مطلق است)، هر کس در هر مقام و درجه‌ای که باشد، با دو مشکل نادانی و ظلم نسبی روبروست. حاصل این دو عنصر، چیزی نیست جز انحراف از حق. هر چند این انحراف ناخواسته (قصور) باشد و نه عامدانه (تقصیری).

این مشکلی است که بر سر راه مرجعیت فقیه قرار دارد. از این رو فضای بحث مرجعیت فقیه، کاملاً متفاوت می‌گردد.

بسیاری از اشکالات بر مرجعیت فقیه نیز ناشی از شناختن این فضا است. برای شناخت این فضا، نیازمند طرح پاره‌ای مباحث مقدماتی هستیم.

پیدا است که اگر دو مشکل یاد شده (نادانی و ظلم نسبی) درمان شود، جایی برای طرح مرجعیت فقیه وجود دارد و اگر باقی بماند، سخن از مرجعیت فقیه قابل طرح نیست.

حل این دو مشکل نیازمند، دو عنصر است:

عنصر شناختی «تخصص» برای درمان مشکل نادانی

عنصر عملی «عدالت» برای ضمانت حق جویی

این تحقیق با دو بحث مهم «عنصر شناختی تخصص، ضامن آگاهی لازم در مرجعیت» و «عنصر عملی عدالت، ضامن اعتماد لازم در مرجعیت» ادامه می‌یابد.

عنصر شناختی «تخصص»، ضامن آگاهی لازم

«تخصص» عنصری است که آگاهی لازم برای مرجعیت در هر امری، از جمله مرجعیت فقیه در دین را فراهم می‌آورد. برای شناخت تأثیر عنصر شناختی «تخصص»، در آغاز لازم است با مفهوم و جایگاه «تخصص» در جامعه آشنا شویم. هر جامعه‌ای با طبقه‌بندی‌های گوناگونی بخش پذیر است، مثلاً

طبقه‌ی زنان و مردان، باسوادان و بی‌سوادان، اربابان و بردگان، خاندان سلطنتی و رعیتها، ثروتمندان و فقرا، بازرگانان و پزشکان و مهندسين و...، از این رو هر جامعه‌ای از منظرهای مختلف تقسیمات بسیاری پیدا می‌کند.

اما همه‌ی تقسیمات با تقسیماتی که به پسوندهای «دان» یا «شناس» و مانند آن از قبیل «حقوقدان» و «اخترشناس» بیان می‌شود، یک تفاوت اساسی دارد و آن این که:

عنصر واقعی در طبقاتی که با پسوندهای «دان» یا «شناس» بیان می‌شوند عنصر علمی است، بر خلاف سایر تقسیمات که هر کدام از یکی از عناصر قومی، طایفه‌ای، زبانی، حرفه‌ای و یا... سرچشمه می‌گیرد.

یکی از ویژگی‌های طبقاتی که از عنصر علمی مایه می‌گیرند این است که:

اگر فردی از یک طبقه‌ی علمی دچار فراموشی گردد و تمامی معلوماتش را از دست دهد، خود به خود از آن طبقه خارج می‌شود، بدون این که نیازمند اقدام عملی باشد.

همچنین اگر کسی فاقد ویژگی علمی لازم در یک طبقه‌ی علمی باشد، اما به نیرنگ خود را واجد آن ویژگی قلمداد نماید، در حقیقت

از افراد آن طبقه نیست و تنها در سایه‌ی اغوای دیگران می‌تواند از مزایای ظاهری و نه واقعی آن طبقه بهرمنند گردد.

جامع‌ترین و گویاترین واژه‌ای که برای طبقات ایجاد شده با عنصر علمی می‌توان پیدا کرد، عنوان «تخصص» است. از این رو به افراد یک جامعه‌ی تخصصی نیز «متخصص» گفته می‌شود.^۱

بنا بر این متخصص عبارت است از کسی که ویژگی علمی لازم در رشته‌ی خاصی را دارا باشد. پس یک گروه از متخصصین یک رشته نیز یک طبقه علمی محسوب می‌شوند و نه یک طبقه اجتماعی.

حاصل آن چه گفته شد این است که یک تخصص با همه طبقات سازگار است و با هیچ طبقه‌ی اجتماعی تضادی ندارد.

با توجه به تنوع رشته‌های گوناگون علم، با تخصص‌های گوناگونی روبرو هستیم. یکی از آن تخصص‌ها دین‌شناسی است؛ از این رو دین‌شناسان به عنوان متخصصین دین طرح می‌گردند.

پیوسته مشاهده می‌کنیم که متخصص به لحاظ تخصصی که دارد، مورد مراجعه‌ی غیر متخصص آن رشته قرار می‌گیرد. تردید در

(۱) مقصود از متخصص همان معنی لغوی آن است و نه عناوین و تقسیمات شغلی و پایه‌ای افراد؛ از این رو لازم است نقش عنصر علمی آن بالفعل باشد.

مراجعه غیر متخصص به متخصص، تردید در خورشید است و تنها از کسانی ساخته است که جسارت انکار بدیهیات را دارند. این امر همان «مرجعیت» به معنی لغوی آن است.

آری ممکن است کسی اساساً با یک رشته‌ی علمی مخالف باشد و به تبع آن اعتقادی به متخصص آن رشته نیز نداشته باشد؛ مانند این که مراجعه به متخصص طب قدیم، بدون پذیرش اصل آن رشته، ممکن نیست.

اما با پذیرفتن یک رشته‌ی علمی، عدم اعتقاد به متخصص آن رشته، تناقض است.

البته فرض دیگری نیز وجود دارد که ما یک رشته‌ی علمی را آن چنان ساده بپنداریم که موردی برای تخصص در آن تصور نشود. اما اگر:

(۱) اصل یک رشته به عنوان یک علم پذیرفته شده است؛

(۲) رشته‌ی مزبور دارای درجه‌ای از دشواری است؛

در این صورت:

(۳) انکار تخصص در آن رشته، خردورزانه نیست.

حال اگر یک رشته، مورد نیاز فاقد تخصص قرار گیرد، فاقد تخصص چاره‌ای جز به مراجعه به متخصص آن رشته ندارد. بنا بر این:

ضرورت رجوع، ارجاع و مرجعیت، به معنی لغوی آن، متولد می شود
از ترکیب: ۱. تخصص ۲. نیاز به تخصص.

اما مرجعیت بدون چند امر به فعلیت نمی رسد. این امور عبارتند از:
۱. مراجعه کننده ۲. مراجعه شونده ۳. راهکاری که متخصص پیش
پای مراجعه کننده می گذارد.

آنچه گفته شد از اساس تخصص، تا ضرورتِ مرجعیت، و ارکان
آن، در تمامی موارد، به شکل یکسانی وجود دارد و همه ی رشته ها در
آن اشتراک دارند.

البته هنگامی که پای ذهنیتهای منفی و یا مثبت به میان آید، با
واکنشهای غیر علمی و حتی غیر منصفانه و در برخی موارد غیر
انسانی روبرو می شویم.

در دوران کنونی، تکیه ی فوق العاده ای بر تخصصی شدن علوم و
فنون می شود و هر روز با تجزیه ی تخصصها به تخصصهای زیر
مجموعه ای و گسترش فوق تخصصها روبرو هستیم و این از افتخارات
عصر اطلاعات شمرده می شود.

علی رغم همه ی اینها، اظهار نظر در دین، روز به روز عمومی تر
می گردد و دامنه ی تخصص دینی نه تنها گسترش نمی یابد، بلکه
کوچکتر و کوچکتر می گردد. گویا تنها تخصصی که باید حذف شود و

یا همگانی، منحصراتخصص دینی است. یک بام و دو هوا!
یکی از ناجوانمردی‌های علمی این است که انسان با پذیرفتن
اصل تخصص عموماً، و تخصص اسلامی خصوصاً، هنگامی که به
«پذیرفتن کار متخصص دینی از سوی مراجعه کننده» می‌رسد (که از
آن با تعبیر تقلید یاد می‌شود)، تعهد علمی و انصاف انسانی و... همه
و همه را فراموش کرده و بگویند: «تقلید شایسته‌ی میمون است و نه
انسان!»

این امور از نظر روانشناسی اجتماعی، شایسته‌ی تأملی فوق العاده
است. این تأمل به شناخت هویت دین‌ستیزی می‌انجامد و تفسیر
شیوه‌های دین‌ستیزان را آسان می‌کند. اما توضیح این مطلب خارج از
حوصله‌ی این نوشتار است.

با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت مرجعیت دینی، نه یک
طبقه‌ی اجتماعی، بلکه یک طبقه‌ی علمی است که ویژگی منحصر به
فرد آن، دارا بودن تخصص علم دین است و هیچ امر دیگری از جمله
طبقات اجتماعی تأثیری در آن ندارد.

البته باید توجه داشت که اگر یک طبقه‌ی علمی، از جمله
متخصصین دینی، وجود عنصر علمی ملحوظ در آن، کاملاً فراگیر
باشد، خواه ناخواه هیچ تقسیمی در جامعه پیش نمی‌آید.

اما اگر یک تخصص (هر چه می‌خواهد باشد) وجود عنصر علمی‌اش در جامعه کاملاً فراگیر نباشد، خواه ناخواه با یک پدیده‌ی اجتماعی روبرو می‌شویم و آن تقسیم جامعه به متخصصین در رشته‌ی مورد نظر و غیر متخصصین.^۱

ویژگی‌های این تقسیم عبارتند از:

- (۱) در مرزبندی بین دو طبقه‌ی متخصصین و غیر متخصصین، عنصر علمی نقش منحصر به فرد را دارد؛
- (۲) مرزبندی علمی، ماهیت نرم افزاری دارد و نه سخت افزاری؛
- (۳) مرز بین دو طبقه‌ی متخصصین و غیر متخصصین ثابت نیست؛ از این رو هر کسی از هر طبقه‌ی اجتماعی، می‌تواند با کسب تخصص مورد نظر، آرایش مرزها را تغییر دهد؛
- (۴) تخصص علمی، تأثیر مستقیمی به آرایش طبقاتی جامعه ندارد؛
- (۵) تقسیم جامعه به متخصصین و غیر متخصصین، اساساً ناشی از اتفاقی است که می‌افتد؛ ولی از منظر عقلی الزامی ندارد؛ به بیان

(۱) در ادبیات موجود به متخصص دینی از منظر تخصص دینی، فقیه، عالم، مجتهد، مفتی، مقلّد و... گفته می‌شود و به فاقد تخصص نیز مقلّد، عامی و... گفته می‌شود.

دیگر اگر شرایط مساعدی پیش آید، یک تخصص می‌تواند همگانی شود و غیر متخصص در آن رشته وجود نداشته باشد و بالعکس.

آنچه گذشت اساس نظریه‌ی جامعه‌ی تخصص محور است. البته بحث جامعه‌ی تخصص محور بسیار گسترده است و با مسایلی کاملاً جدی روبروست که نیاز به بررسی و تحقیق دارد.

از جمله این که در جامعه تخصص محور تا جایی که تضادی میان تخصص‌ها پدید نیاید، از منظر علمی (تأکید می‌کنم از منظر علمی) چالشی نخواهیم داشت، ولی با تداخل تخصص‌ها و وجود بستر مشترک برای اظهار نظر چند تخصص، جامعه قطعاً بستر چالش قرار می‌گیرد.

حل این مشکل از منظر علمی و نه عملی نیازمند شناخت نظام علمی تخصص‌ها و شناخت رابطه‌ی بین نظامهای تخصصی با یکدیگر و اولویتهای موجود میان آنها است که مجالی دیگر می‌طلبد.^۱

(۱) برای توضیح این امر به ارایه‌ی يك مثال بسنده می‌کنیم؛

تصور کنید فردی دارای سه مشکل پزشکی اورژانسی از ناحیه‌ی شکستگی لگن، نارسایی قلبی و سرطان بدخیم می‌باشد؛ این شخص برای درمان، باید

نتیجه مباحث پیشین این شد که تخصص، اساس مرجعیت است و مرجعیت به لحاظ عنصر علمی ملحوظ در آن، تقسیمات مختلفی دارد.

از میان این تقسیمات تنها مرجعیت دینی هدف این نوشتار می باشد.

با آن چه در این بخش طرح شد روشن می شود که:

تعیین مرز علمی مرجعیت فقیه، از منظر عنصر تخصص، همان

بحث عقلانیت مرجعیت فقیه است. این امر، موضوع بحث این

بخش بود.

عصاره‌ی آنچه گذشت این است که اگر:

۱) رشته‌ی «دین» را به عنوان یک علم بپذیریم؛

۲) آموختن علم دین خالی از «دشواری» نباشد (همگانی نبودن

تخصص دینی)

۳) «فقیه» را متخصص در دین بدانیم؛

خود را باید به دست سه متخصص بسپارد؛ اما متخصص شکستگی با توجه به نارسایی قلبی بیمار، هیچگاه دست به جراحی نمی زند، و متخصص قلب نیز با توجه به سرطان بدخیم، در انتظار نتیجه‌ی درمان از سوی متخصص سرطان می ماند؛ از این رو در این شرایط تنها یک متخصص بدون هیچ تداخل و تزامنی از سوی دو متخصص دیگر دست به کار می شود.

به این نکته می‌رسیم که:

۴) به قانون عقل، خواه ناخواه واجد تخصص دینی، نسبت به فاقد تخصص دینی، مرجعیت پیدا می‌کند.

بنا بر این:

۵) ترسیم‌کننده‌ی مرز علمی مرجعیت عبارت است از:

۵٫۱. مرز اول: درجه‌ی تخصص متخصص (اندازه‌ی فقاقت)

۵٫۲. مرز دوم: نیاز غیر متخصص، به دین (ضرورت دین در زندگی

بشر و دامنه‌ی آن)

پس از آشنایی با عنصر نخست در مرجعیت (یعنی تخصص)، سراغ عنصر دوم یعنی عدالت می‌رویم.

عنصر عملی «عدالت» ضامن اعتماد لازم

جهان همیشه با معضله‌ی غیر قابل حلی روبرو بوده و هست، و آن، خیانت متخصصین است.

این امر، نه خود اندک بوده و نه تأثیر آن قابل چشم پوشی است. ریشه‌ی ضرب المثل معروف «دزد چو با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا» نیز همین امر است؛ شاید بسیاری از شما نیز با خیانت‌های فاجعه‌بار متخصصین در تاریخ آشنا باشید و اهمیت این مسئله را بدانید. در دوران کنونی آنچه مهم است، پله‌ی سوم مرجعیت - یعنی

مرجعیت فقها. است که نه خود مدعی خطاناپذیری هستند و نه دیگران می‌توانند چنین ادعایی درباره آنان بنمایند.

از این رو لازم است برای تحقق اعتماد خردمندانه غیر متخصص به متخصص، فصل‌جدیدی در شرایط متخصص دینی (همچنین همه تخصص‌های دیگر) گشوده شود.

تا کنون با دو مرز علمی مرجعیت فقیه یعنی تخصص متخصص و نیاز غیر متخصص آشنا شدیم.

اینک با در نظر گرفتن عنصر هواپرستی، و تأثیر آن بر مباحث علمی، به مرز علمی دیگر مرجعیت دینی می‌رسیم و آن «امین بودن» متخصص دینی است.

«امین بودن» متخصص دینی، سومین مرز علمی مرجعیت فقیه است.

از «امین بودن» در ادبیات دینی (البته با ویژگی‌هایی که در فقه بیان شده است) با تعبیر «عدالت» یاد می‌شود.

شایسته است نکته سنجان توجه کنند که نخستین حاصل حذف «متخصص دینی» و جایگزین کردن «نخبگان اجتماعی» به جای آن، حذف عنصر «عدالت» است. حذف عدالت، کلید همه فسادهای مدیریتی است. توجه به این نکته اهمیت شرط عدالت در مرجعیت

دینی را روشن می‌سازد. بگذریم.

نتیجه این شد که مرز علمی مرجعیت دینی عبارت است از: ۱- تخصص فقیه، ۲- نیاز غیر فقیه و ۳- عدالت.

پر واضح است که مرز علمی یاد شده هرگز منحصر به مرجعیت دینی نیست بلکه اقتضای خردورزی در تمامی مراجع غیر دینی نیز همین است. لذا این پرسش مهم جا دارد که:

چرا مرز علمی در مرجعیت غیر دینی مورد توجه قرار نگرفته است؟! حذف عنصر «عدالت» فاجعه‌ای بس بزرگ است که با مطالعه تاریخ می‌توان با اهمیت فوق العاده آن آشنا شد.

در هر صورت پس از شرط «عصمت» در امامت و خلافت الهی، شرط «عدالت»، دومین افتخار بزرگ مدیریت دینی، در اسلام کامل است.

اینک زمان آن فرا رسیده است که دیدگاه‌های مطرح شد در مرجعیت دینی را طبقه‌بندی کرده و سپس در ترازوی خرد بسنجیم.

دیدگاه‌ها در مرجعیت دینی

از آنجایی که حوزه‌های علمیه شیعه به عنوان جایگاه تخصص دینی و روحانیت شیعه به عنوان متخصص دینی مطرح بوده و

هست، لذا دیدگاه‌هایی که در رابطه با حوزه‌های شیعه و روحانیت شیعه مطرح می‌شود، در بیشتر موارد بیانگر نگرش به تخصص دینی شیعی است.

هر چند حوزه‌های شیعه و شخصیت‌های درون آن، به شکل مطلق خالی از اشکال نیستند و احیاناً مسایل حادی در آن بروز پیدا می‌کند، اما گاه کوتاه‌نگری موجب می‌شود، میان حوزه و تخصص دینی، و شخصیت‌های مطرح شده و متخصص دین، مرزی شناسیم و کاستی‌های دومی را به حساب اولی بگذاریم. همچنان که نسبت به اسلام و مسلمانان نیز چنین شده است.

این خلط در برخی از دلسوزان سبب شده است که هر گاه برای سامان دادن به وضعیت تخصص دینی، دست بر نقطه‌ی دردی بگذارند، آن چنان بتازند که اصل تخصص دینی، نخستین قربانی تاخت و تازشان گردد.

در حالی که شایسته است مشکلات متصور در حوزه تخصص دینی، در حد خودش مطرح می‌شود، بدون این که اصل بایستگی تخصص دینی و جایگاه حیاتی متخصص دینی، خدشه دار شود.

اما گاه حملات آن چنان ناسنجیده صورت می‌گیرد که اصل غرض دلسوزان و هدف مقدس سامان‌دهی به تخصص دینی، نقض

می‌گردد.

در هر حال اگر ما دیدگاه‌های ابراز شده در رابطه با حوزه و روحانیت را، سمبل نگرش به تخصص و متخصص دینی بدانیم، شاهد دیدگاه‌های بسیار متفاوتی در ارتباط با مرجعیت دینی که همان تخصص دینی است، خواهیم بود.

این دیدگاه‌ها از دو منظر علّی (ریشه‌ها) و معلولی (نتایج) قابل دسته‌بندی هستند.

از منظر معلولی و تأثیر دیدگاه‌ها، با چند دسته از دیدگاه‌ها مواجه هستیم:

دیدگاه‌های گروه یکم: حذف مرجعیت

گروه یکم دیدگاه‌هایی است که از لحاظ نظری و عملی، به حذف صریح مرجعیت دینی اشاره دارد؛ دیدگاه‌های این گروه هر چند بسیار متفاوت می‌نمایند، اما در یک نقطه اشتراک دارد و آن حذف «صنف روحانیت» است (و نه حذف شخص الف، ب و...)، بدون این که برای استمرار حیات تخصص دینی جایگاهی جدید اندیشیده شود. مانند:

• روحانیت اسلام، همانند روحانیت مسیحیت علت عقب

ماندگی علمی است؛ بنا براین باید به اسلام منهای روحانیت اندیشید.

- اسلام نیازی به روحانیت ندارد.
- در متون و تاریخ اسلام، طبقه‌ای به عنوان روحانیت وجود ندارد.
- منحصرًا تابع عقل هستیم، هر چه درک کنیم می‌پذیریم و هر چه درک نکنیم نمی‌پذیریم، خواه از متخصص باشد و خواه از غیر متخصص.
- در انسان متفکر در عصر ارتباطات و انفجار اطلاعات، مرجعیت جایگاهی ندارد.
- تقلید از مرجعیت، پیروی کورکورانه است و اسلام پیروی کورکورانه را نمی‌پذیرد.
- طرح مرجعیت، مستلزم شخصیت پرستی است و با توحید منافات دارد.
- هیچ کس نمی‌تواند بین خدا و مردم واسطه باشد.
- دین برای بدنه‌ی عمومی جامعه آمده است، از این رو بسیار ساده بیان شده است؛ بنا براین تخصص دینی جایگاهی ندارد.

دیدگاه‌های گروه دوم: مرجعیت بدون مرز

گروه دوم دیدگاه‌هایی است که مرجعیت بدون مرز را پذیرفته

است؛ در این گروه از سه منظر به مرجعیت نگریسته می‌شود، و در نتیجه با سه دیدگاه متفاوت مواجه می‌شویم:

- از منظر سیر و سلوک در شاخه‌های مختلف تصوف و عرفان،

گفته می‌شود «مرشد» و «مراد»، مرجعیت مطلق دارد؛

- از منظر وجوب اطاعت در فرق شیخیه، ادعا می‌شود اطاعت

کامل از «قطب رابع» واجب است، همچنان که اطاعت از پیامبر و

امام واجب است؛

- از منظر تشریع احکام، سخن از رتق و فتق بی قید و شرط

احکام، توسط فقیه به میان می‌آید.

هر سه منظر با حذف تمام پیرایه‌های آن، به یک دیدگاه برمی‌گردد

و آن این‌که:

همگان باید تعقل را کنار گذاشته و تسلیم بی چون و چرای

«مرشد»، «قطب رابع» و یا «روحانیت» باشند.

دیدگاه‌های گروه سوم: اصلاح مرجعیت

گروه سوم دیدگاه‌هایی است که مرجعیت را از بُعد نظری پذیرفته،

اما اصلاحاتی را طرح می‌کند که در عمل به حذف مرجعیت

می‌انجامد و از این جهت در درون، دچار تضاد عملی است. مانند:

- تخصص دینی تنها در دایره‌ی وحی پذیرفتنی است، از این رو

- تنها نص قرآن و حدیث، از متخصص قابل قبول است و بس.
- با توجه به تحولات جهانی، تخصص دینی، نیاز به پویایی، و دین نیز نیاز به قرائت جدید دارد.
 - با توجه به موضوعات گسترده، تخصص دینی نیز باید به رشته‌های مختلف تقسیم گردد.
 - با توجه به تخصصی شدن موضوعات، کار فقیه تنها اظهار نظر در کلیات است و تطبیق آن بر موضوعات و مصادیق بر عهده‌ی متخصصین آن رشته است، بدون این که متخصص دینی حق هیچ گونه دخالت داشته باشد.

دیدگاه‌های گروه چهارم: مرجعیت با مرز علمی

«مرجعیت با مرز علمی» دیدگاهی است که مرجعیت را از بُعد نظری پذیرفته و از بُعد عملی آن را کاملاً حفظ کرده، ولی آن را تنها به مرز علمی محدود می‌کنند. البته این مرز علمی، از ماهیت عنصر علمی خود تخصص دینی سرچشمه می‌گیرد. این دیدگاه، مدعی نگاهی خردورزانه به مرجعیت است.

پس از اشاره به دیدگاه‌های متفاوت در مرجعیت، نوبت به تحقیق در این باره می‌رسد.

«مرجعیت با مرز علمی» به معنی مرجعیتی است که پشتوانه

علمی و عقلانی دارد و حد و حدود آن بر اساس برهان و استدلال تعریف می‌گردد.

ساماندهی این مهم، در چند گام عملی می‌گردد.
نخستین گام طبقه‌بندی دیدگاه‌ها از منظر ریشه است.

طبقه‌بندی ریشه‌ای دیدگاه‌ها در «مرجعیت دینی»

تمامی دیدگاه‌ها در مرجعیت دینی، از منظر علل و ریشه‌های آن، در سه گروه جای می‌گیرند:

دیدگاه‌های ناشی از دین‌ستیزی

طرح اشکال در مرجعیت دینی با منشأ دین‌ستیزی، تنها به این دلیل است که مرجعیت، البته با تصویر نادرست آنان، دست‌آویز مناسبی برای تخریب دین است، از این رو با یافتن فرصت مناسب، مسلمانان پیامبران و ائمه علیهم‌السلام و حتی خود خدا نیز از تهاجم اینان در امان نخواهند بود.

با تحلیل علل روانی و اجتماعی و فرهنگی دین‌ستیزی و پی بردن به علل گوناگون آن، روشن می‌شود که دین‌ستیزی به دو ریشه بازمی‌گردند: الف. عدم شناخت بایسته، ب. هواپرستی.

مهمترین و عمومی‌ترین ریشه‌های دین‌ستیزی از منظر شناختی (و

نه عملی)، توهم «تضاد میان عقل و وحی» است که به «جدال علم‌گرایی و دین‌گرایی» شهرت یافته است. بدین معنی که توهم شده است تمامی مظاهر تعبد دینی، از جمله پذیرش مرجعیت دینی، با عقل‌گرایی منافات دارد.

البته این توهم انحصار به مرجعیت دینی ندارد؛ بلکه شامل تبعیت از امامان معصوم علیهم‌السلام و خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حتی خداوند نیز می‌گردد.

ولی احیاناً به دلیل عدم سازگاری با فضای جامعه، کمتر به تضاد عقل‌گراییِ موهوم، با بندگی خداوند و یا با پیروی از معصومین علیهم‌السلام تصریح می‌گردد.^۱

مباحث کلی در این راستا مجال دیگری می‌طلبد.

هدف نوشتار پیش رو تنها بررسی عقلانیت و شرعیت «مرجعیت دینی» است؛ یعنی منحصرناظر به توهماتی است که پس از حل اصول اولیه، نسبت به مرجعیت دینی باقی می‌ماند.

(۱) هر چند روند منفی فرهنگی جامعه، به سویی است که این جسارت نیز به شکل سازماندهی شده ابراز و تقویت می‌گردد و در دستور کار قرار دارد؛ در اصطلاح از این امر با تعبیر قبح‌زدایی و «حساسیت‌زدایی» یاد می‌شود.

دیدگاه‌های ناشی از دین‌گریزی

طرح اشکال در مرجعیت دینی با منشأ دین‌گریزی، ناشی از عدم درک اصول اولیه دین (و در نتیجه عدم پذیرش آن) است. یکی از علل دین‌گریزی، تزلزل و سستی زیر بناهای علمی و عقلی دین افراد می‌باشد، که عمدتاً محصول شبهه‌افکنی بیگانگان است؛ از این رو در درجه‌ی نخست باید اصول اولیه دین شناخته شود، و سپس بنیاد علمی مرجعیت دینی، مورد استدلال قرار گیرد.

دیدگاه‌های ناشی از کاستی در درایت منابع وحی

برخی از دیدگاه‌ها ناشی از کاستی دین‌جویان در درایت و درک منابع وحی است.

این دسته از دیدگاه‌ها غالباً (و نه همه‌ی آنها) از سوی مخالفین «اجتهاد» مطرح می‌شود، و جالبترین دیدگاه‌ها در دایره‌ی دین‌جویان مخالف اجتهاد، دیدگاه بسیار افراطی است که با استناد به قرآن و روایات ادعا می‌کند:

باز هم جایی برای رفتن زیر یوغ فتاوی برخاسته از روی رأی و گمان
غیر معصومین باقی نمی‌ماند....

از این منظر، تنها دیدگاه‌هایی بررسی می‌شوند که صاحبان آن نه از دین‌ستیزان هستند و نه اصول موضوعه‌ی دین را انکار می‌کنند.

بلکه کاستی در درایت روایات و یا نفوذ ناشناخته‌ی نظریات دین‌ستیزان در دین‌جویان، به این گونه دیدگاه‌ها منتهی شده است. چنین دیدگاهی، کاری به حوزه عقلانیت مرجعیت دینی ندارد؛ از این رو اشکالات آنها تنها متمرکز بر منظر شرعی است. پس از طبقه‌بندی دیدگاه‌ها در مرجعیت دینی، نوبت به سنجش آنها در ترازوی خرد می‌رسد.

مرجعیت دینی در ترازوی خرد

بیان مرز علمی مرجعیت دینی، با تمام اختصارش، دورنمای بسیاری از مباحث علمی دشوار را نزدیک ساخت. مسلماً این مطالب برای کسانی که در جستجوی درک واقعیات و رسیدن به حقیقت هستند، کاملاً راهگشا و حلال عمده مشاغل بحث مرجعیت دینی است.

اما با این همه، زوایای تاریکی باقی مانده است که ریشه در دخالت عناصر غیر علمی دارد.

از این رو شایسته است با ترازوی خرد برخی از لایه‌های پنهان دیدگاه‌های مطرح شده در مرجعیت دینی، مورد درنگ بیشتری قرار گیرند.

حذف مرجعیت دینی در ترازوی خرد

درنگ شایسته در مرز علمی مرجعیت دینی نشان می‌دهد که نظریه حذف مرجعیت دینی چه اندازه از حقیقت طلبی و انصاف و مسئولیت به

دور است. به ویژه نظریه پردازانی!!! که برای پاسداری از حق و حقیقت! مؤدبانه! و با احترام به حقوق دیگران! آزادی بیان و عقیده را این چنین پاس می‌دارند! که:

«تقلید شایسته‌ی میمون است»!!!

ناگفته پیداست که هدف اصلی از تمسخر تقلید، چیزی جز حذف مرجعیت نیست.

اما تبیین قوی مرز علمی مرجعیت دینی، هرگز مجالی برای طرح نظریه حذف مرجعیت دینی باقی نمی‌گذارد.

البته جای این پرسش هست که:

آیا مشکل تمامی کسانی که کمر به حذف مرجعیت دینی بسته‌اند، عدم درک عقلانیت مرجعیت دینی (و کاستی در شناخت) است، یا این که ممکن است پاره‌ای از مخالفتها با مرجعیت دینی، ریشه در هواپرستی داشته باشد؟! البته هواپرستی که با پوشش عقل‌گرایی استتار شده باشد!

با کمال تأسف نظریه حذف مرجعیت دینی، یکی از شمشیرهای خون آلود تبعیض در عقلانیت است که بر پیکر دین وارد آمده است. زخمهای عمیقی از این دست که با شمشیر روشنفکرنمایان بر پیکر دین وارد شده، ریشه در يك چیز دارد و آن منطق «يك بام و دو هوا» است.

مرجعیت دینی بدون مرز در ترازوی خرد

نقطه مقابل حذف مرجعیت دینی، ادعای مرجعیت بدون مرز برای فقیه است.

مرجعیت مطلق و بدون مرز، در دو سطح قابل بررسی است: الف. بررسی عمومی ب. بررسی از منظر خاص.

الف) بررسی عمومی مرجعیت بدون مرز

مرجعیت بدون مرز در سطح عمومی، بدون توجه به يك عنصر بسیار مهم امکان ندارد، و آن این که مرجع، واجد عنصر خطاناپذیری هست یا خیر؟

اگر پای عنصر عصمت و خطاناپذیری در مرجعیت به میان آید، بدون اندك تردیدی، قضاوت علمی و عقل‌گرایانه اقتضا می‌کند که مرجعیت معصوم، مطلق و بدون مرز باشد؛

البته پیدا است که قضاوت خرد در این مورد، کلی است؛ یعنی هر جا خطاناپذیری به اثبات برسد چنین است؛ اما کدام مرجع خطاناپذیر است، خود باید مورد برهان و استدلال عقلی و علمی باشد.

گذشت که بر اساس اصول اولیه نوشتار، هیچ تردیدی در

خطاناپذیری خداوند و نیز عصمت پیامبران و ائمه علیهم السلام وجود ندارد؛ بر این اساس، از منظر خرد، عقلانیت مرجعیت مطلق آنان قابل تردید نیست.

اما توسعه خطاناپذیری به غیر موارد یاد شده، مخالف برهان و وجدان است. از این رو با کسی که برای «مرشد» و «قطب رابع» و «فقیه»، عصمت و خطاناپذیری قایل است، نمی‌توان سخن گفت، و تنها باید دعا کرد که خداوند چنین شخصی را به نعمت عقل مفتخر نماید.

اما اگر مرجع (هر که باشد) خطاپذیر باشد و خارج از مرز عصمت باشد، به عنوان يك اصل موضوعی ادعا می‌کنیم که «قانون اولیه عقلی و شرعی، اصل وجوب فرمانبرداری از چنین مرجعی را بر نمی‌تابد، تا چه رسد به اطاعت بدون مرز آن»^۱

بنا بر این اصل موضوعی، اثبات اطاعت چنین مرجعی (حتی در موارد خاص) نیازمند استثنای عقلانی این قانون کلی است؛ البته روشن است که استثنا از قانون اولیه، آن گاه خردورزانه است

(۱) همان گونه که گذشت پرداختن به بحث «عصمت و آثار آن» در چند بحث مهم تأثیرگذار است از این روالزم است مستقلاً تحقیق شود.

که بر اساس دلیل و برهان باشد.

هدف نوشتار نیز تفکیک مرزها و تبیین استثنائات علمی است. از جمله از استثنائات این قانون کلی، ضرورت رجوع غیر متخصص به متخصص، البته با ضمانت عدالت است. و صد البته این استثنا شرط و شروطی دارد که در مجال خودش بیان شده است. مهم‌ترین شرط رجوع به متخصص این است که مراجعه‌کننده خود غیر متخصص باشد و راهی به شناخت مسئله نداشته باشد و....

متأسفانه در دوران کنونی، عناصر سیاسی آن چنان به برخی از مباحث علمی افزوده شده است که احیاناً عنصر علمی آن مباحث به کلی فراموش شده است.

این امر باعث شده است که بحث از فضای تخصصی خود خارج شده و به میان مردم عادی و غیر متخصصین (اعم از مردم کوچه و بازار و دانشگاه و...) کشانده شود. نتیجه‌ی مخرب غیر تخصصی کردن مباحث تخصصی، چیزی نیست جز ارایه‌ی تصویری شاه‌گونه از مرجعیت دینی.

البته پیداست که مخالفین عامدانه دست به چنین نقاشی می‌زنند تا چهره‌ای زشت از مرجعیت را به مردم قالب زنند.

آن چه سخت اُسفبار است این است که احیانا چنین تصویری از سوی برخی از عوام ارایه می‌شود که از دوستی جاهلانه‌ی آنان سرچشمه می‌گیرد.

این تصویر باطل موجب شده است زمینه‌ی تخطئه‌ی مطلق مرجعیت دینی فراهم آید و راه برای اندیشه‌های بیگانه از عقل و دین هموار گردد.

طرح بی حد و مرز بودن مرجعیت دینی، با صرف نظر از عنصر سیاسی، نه از اصول دین است و نه از فروع آن؛ بلکه از فروع فقهی است که البته وجود و دامنه‌ی آن، تأثیر به سزایی بر سایر مباحث می‌گذارد. بنا بر این جایگاه اصلی آن، مباحث فقهی است که باید در بحث تطبیقی استنباط این مسئله، به نفی و اثبات آن پرداخت.

ان شاء الله در بحثی که با عنوان «قانون گذاری نخستین اساس فتوا»^۱ عرضه شده است، با ولایت تشریعی معصومین علیهم‌السلام و «تفویض دین»، به معنی حق قانون گذاری آنان آشنا می‌شویم؛ در آن بحث مصادیق محدودی از قانون گذاری معصومین علیهم‌السلام آمده است. در این

(۱) لینک مطالعه نوشتار:

جا توجه شما را به دو نمونه آن جلب می‌کنیم:

پیامبر ﷺ علاوه بر دو رکعت اول هر نمازی (نماز فرض)، رکعت سوم و چهارم را در نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا (نماز سنت) واجب نموده است.^۱

همچنین از حق ارث برای مادر بزرگ در قرآن سخنی به میان نیامده است، اما پیامبر ﷺ برای مادر بزرگ نیز حق ارث تعیین نموده است.^۲

همچنین احکام دیه‌ی نفس و دیه‌ی چشم و حرمت همه مست کونده‌ها توسط پیامبر ﷺ جعل شده است.^۳

و....

از این امر با عنوان حق قانون‌گذاری تأسیسی یاد می‌شود. این کوچکترین در میان دیدگاه‌های مطرح شده در این بحث، تاکنون هیچ فقیهی را ندیده‌ام و از کسی نیز نشنیده‌ام که برای فقیه حق قانون‌گذاری تأسیسی! (تأکید می‌کنم حق قانون‌گذاری

(۱) کافی ج ۱ ص ۲۶۶

(۲) کافی ج ۱ ص ۲۶۷

(۳) کافی ج ۱ ص ۲۶۷

تأسیسی) قایل شده باشد؛^۱ پس به این نتیجه‌ی مهم می‌رسیم که مرجعیت بدون مرز برای غیر معصوم، از اساس منتفی است و اصولاً کسی چنین ادعایی نکرده است و مرجعیت بدون مرز به معنی حقیقی آن، در فروعاً فقهی نیز مطرح نشده است.

نکته سنجان توجه داشته باشند اگر تلاشی به ظاهر علمی در دفاع از مرجعیت بدون مرز در غیر معصومین انجام شود، بیشتر در راستای فرهنگ سازی و تئوریزه کردن ریاست است. لذا این گونه تلاشهای وجاهت علمی نداشته و ندارند.

نمونه کامل تئوریزه کردن ریاست را در توجیهات سنیان برای

(۱) باید توجه داشت که بر اساس روایات، مرز قانون گذاری تأسیسی ائمه علیهم‌السلام نیز محدود به این است که «در آن مورد، قانونی از طرف خداوند یا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم وجود نداشته باشد» (با این توضیح که این محدودیت از حکمت ناشی می‌شود، نه از ناحیه‌ی کاستی در مقام خلیفه‌ی الهی معصومین علیهم‌السلام؛ برای تقریب این امر به این جمله توجه کنید: «کسی که سیر است نباید غذا بخورد»، این جمله بدین معنی نیست که شخص می‌خواهد غذا بخورد، ولی دیگری از غذا خوردن او جلوگیری می‌کند)؛

با این توضیح در مورد خود امام معصوم نیز جایی برای مرجعیت دینی غیر علمی و یله و رها (همان گونه که دشمن به تصویر می‌کشد) وجود ندارد.

غصب خلافت و تعریف شیخیه از رکن رابع، می‌توان دید.

ب) بررسی مرجعیت بدون مرز از منظر خاص

به دلیل این که مرجعیت مطلق و بدون مرز از سه منظر قابل طرح است، مناسب است که هر شاخه‌ای جداگانه بررسی شود. این شاخه‌ها عبارتند از:

۱- مرجعیت مطلق از منظر فقهی

مباحث اثبات مرز علمی برای مرجعیت دینی، روشن ساخت که مرجعیت بدون مرز برای فقیه، فاقد عقلانیت است و باطل می‌باشد.

۲- مرجعیت مطلق از منظر تصوف

۳- مرجعیت مطلق از منظر شیخیه

هر چند دو بحث باقی مانده نیز همانند بحث نخست است، اما با توجه به برخی از ویژگی‌ها، گشودن بحث اختصاصی برای روشن شدن نادرستی بیشتر این گونه نظریات و بر ملا ساختن برخی از اهداف پشت پرده، مناسب‌تر است. از این رو این دو بحث را به مجال مناسب واگذار می‌نماییم.

اصلاحات مرجعیت دینی در ترازوی خرد

دیدگاه‌هایی که اصلاحاتی را در مرجعیت دینی مطرح می‌کنند،

بیشترِ پیشنهادهای اصلاحی (و نه همه‌ی آنها) ناشی از درك ناقص و احیاناً نادرست از مفهوم «استنباط» است. بیشترِ چنین پیشنهادهایی از ناحیه‌ی کسانی است که دست به کمر خارج از گود ایستاده و نظر می‌دهند. انشاء الله ارزش علمی این پیشنهادهای، در عمل با مباحث تطبیقی استنباط روشن خواهد شد.

درنگی بیشتر بر مرزهای علمی مرجعیت دینی

مقصود از «عقلانیت مرجعیت دینی»، تبیین همان مرزی است که دفاع علمی از مرجعیت را ممکن می‌سازد. به لطف الهی در فصلهای گذشته این مهم به انجام رسید.

در ادامه درنگی بیشتری بر مرزهای مرجعیت دینی داریم و طی چند گام به شفاف سازی بیشتر آن می‌پردازیم.

در گام نخست نقش خطاناپذیری، عصمت و عدالت از منظر خرد را مرور دوباره می‌کنیم. چکیده آن چه در این راستا گذشت این شد:

الف) مرجعیت دینی با عنصر خطاناپذیری (خداوند، پیامبر ﷺ و ائمه‌ی هدی ﷺ)، از منظر خرد مطلق است و به معنی واقعی کلمه

هیچ مرزی را نمی‌شناسد؛

ب) مرجعیت فقها از منظر خرد (همانند همه مراجع خطاپذیر) با سه مرز اساسی ۱. تخصص، ۲. نیاز و ۳. امین بودن (عدالت) پذیرفته شده است.

در گام دوم بینیم حقیقت عقلانیت مرجعیت دینی چیست و لوازم آن کدام است؟

۱) عقلانیت مرجعیت به معنی عام آن، به این معناست که انسان‌ها به اقتضای خردورزی‌شان در سرتاسر زندگی به متخصص مراجعه می‌کنند. به سخن دیگر «مراجعه به خبره» یک حرکت عقلانی فراگیر در همه ابعاد زندگی است، آن چنان که بدون مرجعیت، حیات فردی و اجتماعی برپا نمی‌گردد.

۲) مرجعیت متخصص برای غیر متخصص، از منظر خرد، در حد ضرورت است. به این معنی که غیر متخصص خردمند، از منظر خرد، خود را در عدم مراجعه به متخصص آزاد نمی‌بیند.

۳) اقتضای عقلانیت مرجعیت، تعمیم آن نسبت به تمامی رشته‌ها از جمله علم دین است؛ پس برخورد تبعیض آمیز با مرجعیت دینی از میان سایر مراجع، با عقل‌گرایی تنافی دارد.

۴) اقتضای عقلانیت مرجعیت، تعمیم آن نسبت به همه‌ی ابعاد زندگی بشر است که دین ناظر به آن می‌باشد؛ پس اختصاص آن به

مسایل عبادی یا فردی، با عقل‌گرایی تنافی دارد.

۵) عقلانیت مرجعیت دینی حکمی کاملاً خردمندانه و مستقل از دین است. لذا هرگز متوقف بر احکام شرعی، همچون وجوب شرعی تقلید یا ولایت فقیه ندارد. به سخن دیگر چه دین در رابطه با خود مرجعیت و یا امور مرتبط با آن، حکمی داشته باشد و چه نداشته باشد، عقلانیت مرجعیت دینی از منظر خرد، ثابت و پایدار است.

با گام‌های مطرح شده، سه امر مهم تفکیک می‌گردد:

۱) عقلانیت مراجعه به متخصص دینی، با صرف نظر از هر گونه تشریع الهی (ضرورت مراجعه به خبره)

۲) وجوب شرعی پیروی از متخصص بر عهده‌ی غیر متخصص (تقلید)

۳) وجود حقی شرعی و الهی برای متخصص دینی بر عهده‌ی غیر متخصص (ولایت)

امر سوم همان بحث معروف و مشهور ولایت فقیه است. البته این بحث، خارج از هدف و ساختار نوشتار پیش روی شماست.

هدف مهم و نهایی این نوشتار این است که وجود و عدم دومین حکم (یعنی وجوب تقلید) و نیز وجود و عدم سومین حکم (یعنی بحث ولایت فقیه)، هیچ تأثیری در حکم نخست، که همان عقلانیت مرجعیت دینی است، ندارد. به سخنی دیگر حتی اگر وجوب شرعی

تقلید و نیز ولایت فقیه از سوی دین تشریع نشده باشد، عقلانیت مراجعه به مرجعیت دینی همچنان پابرجاست. با چند گام طی شده، بسیاری از خلط مباحث روشن گردید، و به تفکیک مهمی رسیدیم و آن پایداری و استواری «عقلانیت مرجعیت دینی» در میان تمامی شبه‌هافکنی‌ها است.

مرجعیت، مکمل تعقل یا متضاد با آن؟

مرجعیت عالم عادل، چند شاخه دارد. از جمله آنها مرجعیت در آموزش و مرجعیت در فتواست. پیداست مرجعیت در آموزش، همان تعلیم و تعلم است که کمال بشری در گرو آن است. در لابلای مباحث پیشین گذشت که مرجعیت منابع، در راستای تعلم و تعقل خود فرد است. با توجه به تفاوت مرجعیت اشیاء و مرجعیت اشخاص، ظهور عنوان مرجعیت، بیشتر در گرفتن رأی و نظر و فتوای عالم عادل است. لذا ممکن است توهم شود که طرح مرجعیت اشخاص، با تعقل و تعلم فردی تنافی دارد و موجب کم رنگ شدن تعقل و تعلم فردی می‌گردد. در پاسخ باید توجه داشت که:

اولا مرجعیت اشخاص همزمان با تعلم و تعقل، قابل جمع است و چه بسا برجسته شدن مرجعیت، موجب توجه و تشویق بیشتر سایرین به تعقل و تعلم گردد. لذا هیچ تنافی میان این دو وجود ندارد.

ثانیا موضوع مرجعیت، تخصصی است که غیر متخصص به او نیاز دارد. به سخن دیگر مفروض مرجعیت، صورت فقدان تعلم است. تردیدی نیست که تلاش برای تعلم در هر صورت از منظر خرد ترجیح دارد و از منظر دین مطلوب است.

اما با حفظ صورت مسئله‌ی فقدان تعلم، اعم از تقصیری و قصوری، چه باید کرد؟

در این صورت دو گزینه پیش روی ماست: یکی رها کردن غیر متخصص به حال خودش و یکی هم ارجاع او به رأی و نظر متخصص.

ترددی نیست که رها کردن جاهل به حال خودش زیان بار است. لذا گزینه دوم متعین می گردد و آن این که جاهلی که نمی تواند و یا با تمام مشوقات نمی خواهد عالم شود، حداقل سخن عالم عادل را بپذیرد.

به سخن دیگر مرجعیت، مکمل کاستی در تعلم و تعقل است و نه متضاد با آن.

توضیح بیشتر این امر را در سرفصل «جایگاه تقلید (تعقل و تقلید دو ضرورت مکمل)» از نوشتار «درنگی نو بر لایه‌های تقلید» ببینید.

نکات پایانی عقلانیت مرجعیت دینی

با طی مراحل یاد شده و حفظ اصول اولیه بحث، «عقلانیت مرجعیت دینی» علمی و مستدل گردید.

همچنین با شفاف سازی و شناخت ویژگی‌ها و آثار مرجعیت دینی، به شناخت دقیق‌تری از این بحث رسیدیم.

اما عدم توجه کافی به برخی از نکات، احیانا موجب برخی از توهّمات می‌گردد. از این رو بحث عقلانیت را با چند نکته ضروری به پایان می‌بریم.

(۱) غفلت از برخی مباحث اساسی و مهم هرگز روا نیست، مانند این که: «آیا اطلاع از رشته‌ی دین به عنوان يك علم، همگانی است یا خیر؟» و...

(۲) بسیار پیش آمده است که تفاوت میان يك دین و کسانی که به آن دین نسبت داده می‌شوند در نظر گرفته نمی‌شود، از این رو ویژگی‌های مدعیان يك دین را به آن دین نسبت می‌دهند و بالعکس.

مثلا آنچه در برخی از جوامع مسلمانان دیده می‌شود، به عنوان

اسلام تلقی می‌شود، و بر عکس نکات مثبت اسلام، در جوامع مسلمین که فاقد آن نکات هستند، مورد جستجو قرار می‌گیرد. لذا بایسته است میان ضرورت مرجعیت دینی و مراجع شایسته با مدعیان مرجعیت تفکیک نمود.

۳) یکی از اشتباهات فاحش عدم تفاوت میان کسانی است که تخصص در شناخت جوامع مسلمین دارند، با کسانی که تخصص در شناخت خود اسلام دارند، از این رو به غلط از گروه اول به اسلام شناس^۱ (مانند شرق شناس) یاد می‌شود و حال آن که بسیار دیده شده است که کسانی که عنوان اسلام شناسی را یدک می‌کشند از برخی از اولیات اسلام بی‌خبرند.

بنا بر این نباید میان تخصص دینی که طبق اصول موضوعه‌ی پیش گفته. همان مرجعیت شیعی است، با آنچه با اصطلاح اسلام شناسی شهرت یافته است اشتباه کرد.^۲

(۱) مقصود از گروه اول کسانی هستند که واقعا در صدد تحقیق در جوامع اسلامی از جمله فرهنگ مسلمانان هستند مانند محققین غربی و اساتید دانشگاه‌ها، و نه عوامل استعماری که با نقاب اسلام شناسی علاوه بر جاسوسی در صدد کسب اطلاعات لازم برای دشمنان قسم خورده‌ی اسلام هستند.

(۲) متأسفانه این اشتباه بیشتر از دوستان ناآگاه پیش می‌آید، ولی دشمنان بیدار

۴) مقصود از تخصص دینی و یا مرجع دینی و... همان معنی لغوی آن است، و ویژگی مورد نظر در این رشته نیز تخصص واقعی است؛ از این رو عناوین موجود در جامعه، یا شهرت افراد به برخی از این عناوین، به هیچ گونه مورد نظر این نوشتار نمی باشد. لذا بایسته است در قضاوت علمی اکیدا از دخالت ذهنیتهای و عمل کردها در مقاطع خاصی در طول تاریخ جلوگیری نمود. آیا درست است «سیاه کاری افراد» دستمایه «سیاه نمایی» عقلانیت مرجعیت دینی قرار گیرد؟!

به یاری خداوند بحث «مرجعیت دینی زیر ذره بین خرد» به انجام رسید.

اما بحث مهم دیگری باقی مانده که مکمل بحث مرجعیت است و آن بحث «شرعیت مرجعیت دینی» است.

اسلام دچار این اشتباه نشده اند؛ از این رو در برخی از اسناد به چهار بخش برخورد می نماییم: ۱. شناخت نقاط قوت اسلام، ۲. شناخت نقاط ضعف مسلمین، ۳. راههای تضعیف نقاط قوت اسلام، ۴. راههای تقویت نقاط ضعف مسلمین. برای نمونه به کتاب خاطرات جاسوس انگلیسی مستر همفر مراجعه نمایید.

مرجعیت دینی، کمال دین کامل

بخش «مرجعیت دینی زیر ذره بین خرد» روشن ساخت مرجعیت به معنی عام، یک ضرورت عقلانی است.

یکی از مصادیق این موضوع، مرجعیت دینی است. پس مرجعیت دینی، البته با حد و حدود علمی آن، از پشتوانه عقلانی کاملی برخوردار است.

در این بخش مرجعیت دینی از منظر شرعی مورد کنکاش قرار می‌گیرد تا جایگاه آن در دین کامل شناخته شود.

هیچ تردیدی نیست که «اسلام کامل»، یعنی اسلام شیعی، به معنی حقیقی، دین کامل است؛ البته پرواضح است که برای درک درست هر قضیه‌ای، هرگز نباید اصول اولیه آن را از نظر دور داشت. تعبیر «دین کامل» با توجه به ذهنیتها و شخصیت فکری افراد، ممکن است به گونه‌های متفاوتی انعکاس یابد.

پیداست که تمامی انعکاسها، چندان واقع‌گرایانه نیستند؛ که از جمله توهمات که از دین کامل شده، «دسترسی همگانی به تمام

سطوح دین»، «عدم نیاز به امام معصوم علیه السلام»، «عدم نیاز به مرجعیت فقها» و... می باشد.

از سوی دیگر هنگامی که در شرایط کنونی سخن از «مرجعیت» به میان می آید، همه‌ی چشمها به سوی «مرجعیت فقیه» خیره می شود. ممکن است درک جایگاه «مرجعیت در دین کامل»، چه به شکل کلی آن و چه به شکل خاص در «مرجعیت فقیه»، برای همگان آسان نباشد؛ از این رو باید بررسی نمود:

۱. فلسفه و جایگاه مرجعیت در دین کامل چیست؟

۲. گستره مرجعیت دینی چه اندازه است؟

مباحث این بخش، مکمل مباحث بخش «مرجعیت دینی زیر ذره بین خرد» است که پیش از این ارایه شده است. اما پیش از هر چیزی بایسته است «دین کامل» را توضیح دهیم.

تفسیر دین کامل

دین اسلام، کامل ترین دین و آخرین شریعت الهی است؛ به این معنی که جامع ترین برنامه‌ی عملی است که برای همه‌ی جنبه‌های حیات انسانی و تمامی نیازهای سیر تکاملی بشر، از طرف خداوند فرستاده شده است و رسول صلی الله علیه و آله نیز در بیان و انجام این وظیفه‌ی خطیر، اندک کوتاهی نفرموده است.

چرا که خداوند کتابی همچون قرآن نازل فرموده است:

و این کتاب را که بیانگر هر چیزی است و برای تسلیم شوندگان رهنمود و رحمت و بشارتگری است، بر تو نازل کردیم.^۱

و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتاب مبین است.^۲

بی گمان هیچ برنامه‌ی مدوئی، بدون مجری مناسب، ضامن اجرایی ندارد. از این رو خداوند متعال برای تضمین اجرای درست قرآن صامت، به دست مجری مناسب یعنی قرآن ناطق، آن را به رمز و اشاره و... فرستاد تا راه سوء استفاده با منطق «حسبنا کتاب الله»^۳ را بر همگان ببندد. توجه کنید:

امام صادق علیه السلام در رساله‌ای چنین نوشتند: و اما درباره‌ی آن چه که از قرآن پرسیدی، پس آن امر نیز از خطورات قلبی توست که (با حقیقت آن) تفاوت و اختلاف دارد؛ چرا که قرآن آن چنان که یاد کردی نیست و معانی هر چه از قرآن شنیدی با آن چه تو

(۱) وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ.

(نحل/۸۹)

(۲) وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَاسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ. (انعام/۵۹)

(۳) «کتاب خدا برای ما بس است.» این منطق همان منطقی است که خلیفه‌ی دوم به وسیله‌ی آن از نوشتن وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات عمر حضرتش جلوگیری کرد و موجب بسته شدن در علم الهی بر همگان و حذف مجری معصوم از دین گردید.

تصور کردی متفاوت است.

و همانا قرآن مَثَلهایی است (تنها) برای اقوام (بی بیان شده) که به آن دانا هستند نه برای دیگران، و (علم قرآن) از آن کسانی است که آن چنان که باید و شاید قرآن را تلاوت می‌کنند و آنان کسانی هستند که به آن ایمان دارند و قرآن را می‌شناسند.

اما دیگران پس چقدر قرآن بر آنان پیچیده و دشوار است و (فهم) قرآن از توانایی قلب (و عقل)شان دور است.

و از این رو است که پیامبر ﷺ فرموده است: تفسیر قرآن برای قلوب مردان (علم)، در دورترین نقطه‌ی دستیابی قرار دارد و در قرآن است که همگی خلاق . به جز آنان که خدا خواسته است . سرگردان شده‌اند.

همانا خداوند قرآن را به این جهت معماگونه نازل کرده است که مردم برای فهم آن نیازمند درهای (علم) خدا و راه او باشند و خدا را (با پذیرفتن سرسپردگی نسبت به ابواب الهی) عبادت کنند و در گفته‌ی خدا به فرمانبرداری از نگهدارندگان قرآن و گویندگان از امر خدا مراجعه نمایند و بدین جهت قرآن را معماگونه نازل فرمود که هر آن چه مردم بدان نیازمند هستند، از نگهدارندگان قرآن استنباط نمایند و نه از نفس خود.

سپس حضرت (این آیه را قرائت) فرمود: «و اگر آن امر را به

رسول و اولوا الامر از آنان ارجاع می دادند، البته کسانی از آنان که آن را استنباط و استخراج می نمایند، آن امر را می دانستند». اما چنین نیست که غیر اولوا الامر (تفسیر قرآن را) بدانند و (چنین استنباطی از دیگران) پیدا نمی شود. ... زیرا مردم... در علم قرآن با والیان امر اشتراک ندارند و (نیز) بر دانستن قرآن و تأویل آن (مانند والیان امر) توانا نیستند....^۱ بنا بر آن چه گذشت، کتاب الهی، جوابگوی همه ی نیازهای بشری است، اما با مفسّر:

امام جواد علیه السلام فرمود: ای شیعیان با سوره ی انا انزلناه با مخالفین مناظره کنید که پیروز می شوید...

سائل پرسید: آیا قرآن تمامی نیازها را کفایت نمی کند؟
امام فرمود آری (کفایت می کند)، اما اگر تفسیر کننده ای بیابند.
(دوباره سائل) گفت: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را تفسیر نکرده است؟
امام علیه السلام فرمود: آری، قطعاً قرآن را برای یک نفر تفسیر نموده است و شخصیت آن یک نفر را برای امت تفسیر کرده است و

(۱) روایت ۱. برای دیدن متن روایت به بخش «منابع روایی ستون استوار دین» مراجعه کنید.

او علی بن ابی طالب علیه السلام است...^۱

و این است سرّ نواختنِ کوسِ «اکمال دین» پس از مراسم رسمی
نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت الهی، آن جا که پیامبر صلی الله علیه و آله به امر
الهی در غدیر خم فریاد برمی آورد که:

هر که من مولای اویم پس این علی مولای اوست...^۲

و پس از آن خداوند چنین ادامه می دهد که:

امروز (روز غدیر) دین شما را برایتان کامل کردم و نعمتم را بر
شما تمام کردم و این اسلام (اسلام امروزی یعنی اسلام روز
غدیر) را برای شما پسندیدم.^۳

یقیناً تصور نقص و نیاز در دین، محال است؛ البته اگر در شهرِ
علم الهی شناخته شود، و صد البته اگر در همه ی تحیرها و نادانی ها
و اختلافات، دست علی علیه السلام مشکل گشا باشد، و هزار البته اگر...
همه چیز در قرآن هست و دین کامل است و هیچ نقصی ندارد،
البته اگر مرجعیت امیرالمؤمنین علیه السلام در کار باشد، و اگر...

(۱) روایت ۲

(۲) من كنت مولاه فعلى مولاه ... (منابع متعدد)

(۳) الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً (مائده/۳)

و در نهایت آنچه کمر اسلام را شکست و همچنان شکسته است، پشت کردن به علی و اولاد علی علیه السلام بوده و هست. اکنون نیز اگر همه‌ی امور را به آنها «ردّ» کنیم و همه‌ی مشکلات را به آنان ارجاع دهیم، و اگر سلیقه‌ها، گمانها و هواها را کنار بگذاریم و اگر... همه یک دله خواهیم شد، با یک زبان سخن خواهیم گفت و با یک فریاد از کمال دین و غربت امیرالمؤمنین علیه السلام دفاع خواهیم کرد....

فلسفه‌ی مرجعیت، پدیده‌ی تحیر و اختلاف

با توجه به آنچه گذشت تردیدی در کمال دین نیست و با وجود مفسّر معصوم، خللی در ابلاغ و اجرای دین پیدا نخواهد شد و آنچه که سدّ راه بوده و هست، عدم مراجعه به درّ خانه‌ی وحی و مرجعیت صالح است و بس.

اما از سویی نادانی و جهل، منشأ پدیده‌ی سرگرانی و تحیر است و از سویی دیگر پدیده‌ی اختلاف با علل گوناگون را نمی‌توان انکار نمود. بهترین گواه آن، مطرح شدن تحیر و اختلاف در قرآن و در تاریخ پیامبر صلی الله علیه و آله و در خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

پیدا است اگر این دو پدیده به حال خود رها شوند و راه حلی برای

آن اندیشیده نشود، منشأ نابسامانی‌ها و ناهنجاری‌های گسترده‌ای خواهد گردید و این با کمال دین سازگار نیست.

مقابله با این دو پدیده، و پیشگیری از عواقب شوم آن، نیازمند مرجع و ملجأی است که توانایی رفع جهالت و تحیر را داشته باشد و بتواند اختلافات را فیصله دهد.

لذا بحث مرجعیت در جامعه‌ی اسلامی، نه تنها بسیار حیاتی است، بلکه تعریف جایگاه آن نشان از قوت و کمال دین کامل است. در قرآن و روایات برای مراجعه به مرجع صالح، از تعبیر «ردّ»^۱ که همان ارجاع امور است، استفاده شده است و روایات فراوانی نیز در «وجوب ردّ به خدا و پیامبر ﷺ و معصومین علیهم السلام» رسیده است. به این آیات توجه کنید:

ای کسانی که ایمان آورده‌اید فرمانبرید خدا و رسول و اولوا الامر از شما را، پس اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خداوند و رسول ارجاع دهید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است.^۲

(۱) کلمه‌ی «ردّ» کاربردهای دیگری هم دارد که به این آیه ارتباطی ندارد.

(۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ وَالْأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ

و هنگامی که امری اطمینان بخش یا هراسناک بر آنان آید آن را بخش می‌نمایند و اگر آن امر را به رسول و اولوا الامر از مسلمانان ارجاع می‌دادند، قطعاً کسانی از آنان که آن را استنباط و استخراج می‌نمایند آن امر را می‌دانستند و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود هر آینه همه‌ی شما، جز اندکی پیروی شیطان می‌کردید.^۱

روشن شد فلسفه‌ی مرجعیت، پدیده‌ی تحیر و اختلاف است. از این رو کمال دین اقتضا می‌کند که مرجعیت در دین تعریف گردد.

پس باید دید که مراجع مورد تأیید دین کدامند.

شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا. نساء/ ۵۹

(۱) وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا. نساء/ ۸۳

مراجع دینی

در منابع اسلام کامل، یعنی آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام، ردّ (ارجاع) به خدا و رسول و مستنبطین از قرآن و فقهای عارف به احکام، مطرح شده است؛ بنا بر این، با مراجع متعددی روبرو هستیم. بحث تفصیلی از این مراجع و رابطه‌ی آنان با یکدیگر در این مجال نمی‌گنجد، اما اختصار آن نیز غنیمتی گران قدر است. در فصلهای آینده به مراجع چندگانه اشاره می‌کنیم.

مرجع نخستین؛ خداوند

با اندک اندیشه و درنگی در دین و شریعت، تردیدی در مرجعیت خداوند باقی نمی‌ماند، اما سخن در چگونگی رجوع به خداوند است. ذات اقدس الهی، نه جسم است که مراجعه به او برای خاکیان امکان داشته باشد، و نه هر کسی شایستگی ارتباط مستقیم با او را دارد، تا مراجعه‌ی بی‌واسطه به او ممکن باشد. از این رو، ارتباط با او، با وساطت انسانهایی است که لیاقت

سفارتش را دارا می‌باشند و آنان انبیای الهی علیهم‌السلام هستند.

اینک که آخرین سفیر او نیز جهان را ترک کرده، تنها راه ارتباط و مراجعه‌ی به او، قرآن، کتاب اوست؛ بنا بر این مرجعیت خداوند با رجوع به قرآن عملی می‌گردد.

با روشن شدن اساس مرجعیت قرآن، شایسته است از چگونگی مرجعیت قرآن تحقیق شود.

چند احتمال در چگونگی مرجعیت قرآن طرح شده است که توجه شما را به آن جلب می‌نمایم.

احتمال اول: مرجعیت قرآن کاملاً مستقل است و هیچ کسی (نه امام و نه غیر امام) در آن نقش ندارد.

این همان منطق «حسبنا کتاب الله» (قرآن برای ما کافی است و نیازی به وصیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نداریم)، می‌باشد که ابتکار خلیفه‌ی دوم برای قطع درخت پر ثمر امامت است. بر اساس این منطق، قرآن به تنهایی و مستقیماً حلال تمامی اختلافات و رافع همه‌ی تحیرهاست. احتمال دوم: نقش امام در مرجعیت قرآن نقش معلمی است که تنها راه را کوتاه می‌نماید، ولی نبود او، به معنی مسدود شدن راه نیست.

بر این اساس نیز مرجعیت قرآن، مستقل و مستقیم است؛ اما با

مراجعه‌ی به امام، سرعت و سهولت کار بیشتر می‌گردد. احتمال سوم: نقش امام در مرجعیت قرآن، نقش مفسّری است که بدون او، قرآن برای دیگران نه مفهوم است و نه حجت. بر اساس این احتمال برای قرآن، مرجعیت مستقل و مستقیمی هرگز متصور نیست.

احتمال چهارم: نقش امام در مرجعیت قرآن، نقش مفسّر مکملی است که در موارد محدودی (محکّمات قرآن) کوتاه کننده‌ی راه است و در موارد بسیاری (متشابهات قرآن و بطون آن و...) مفسّر و مبینی است که دیگران بدون او راه به جایی نخواهند برد.

اینک به تحقیق در درستی احتمالات یاد شده می‌پردازیم. بر اساس احتمال اول و دوم، مرجعیت قرآن مستقل می‌باشد. اما این دو احتمال تنها با توجه به یک آیه‌ی «الم» از سوره‌ی بقره، ابطال می‌گردد و روشن می‌شود که استقلال کاملی در مرجعیت قرآن متصور نیست، خود قرآن نیز می‌فرماید:

اوست خدایی که کتاب را بر تو فرو فرستاد، پاره‌ای از آن آیات محکم است. آنها اساس کتابند و (پاره‌ای) دیگر آیات متشابه است.

پس اما کسانی که در دلهایشان انحراف وجود دارد برای

فتنه جویی و طلب تأویل آن (به دلخواه خود) از آیات متشابه از قرآن پیروی می‌کنند.

و (حال آن که) تأویل آیات متشابه را جز خدا و ریشه‌داران در علم، کسی نمی‌دانند.

آنان می‌گویند به قرآن ایمان آورده‌ایم همه‌ی آن از نزد پروردگار ماست و جز صاحبان خرد کسی متذکر نمی‌گردد.^۱

همین آیه، ریشه‌ی تفاوت میان «قرآن» و «فرقان» در روایات می‌باشد. توجه کنید:

کسی از امام صادق علیه السلام از قرآن و فرقان پرسید که آیا این دو، دو چیز هستند یا یک چیز؟

امام علیه السلام فرمودند: به تمام کتاب، قرآن گفته می‌شود، ولی فرقان آیات محکم قرآن است که عمل به آن واجب است.^۲

عبدالله بن سنان می‌گوید از امام صادق علیه السلام از قرآن و فرقان پرسیدم.

(۱) هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ. (آل عمران/۷)

امام علی^{علیه السلام} فرمودند قرآن، تمامی کتاب است و خبرهایی که (در آینده واقع) خواهد شد، و فرقان آیات محکم قرآن است که به آن عمل می‌شود و هر محکمی فرقان است.^۱

فصل پیش اشاره‌ای داشت به فلسفه‌ی وجود متشابه در قرآن، خصوصاً روایت معلی بن خنیس که در بخشی از آن چنین گذشت:

همانا خداوند قرآن را به این جهت معماگونه نازل کرده است که مردم برای فهم آن نیازمند درهای (علم) خدا و راه او باشند و خدا را (با پذیرفتن سرسپردگی نسبت به ابواب الهی) عبادت کنند و در گفته‌ی خدا به فرمانبرداری از نگهدارندگان قرآن و گویندگان از امر خدا مراجعه نمایند و بدین جهت قرآن را معماگونه نازل فرمود که هر آن چه مردم بدان نیازمند هستند، از نگهدارندگان قرآن استنباط نمایند و نه از نفس خود....^۲

بطلان احتمال اول و دوم، با این چند روایت بدیهی می‌گردد. اما در این زمینه راویات آن چنان فراوان است که به آسانی گردآوری نمی‌شود. احتمال سوم - یعنی مفهوم نبودن و حجیت نبودن قرآن بدون بیان

(۱) روایت ۴

(۲) روایت ۱

امام. نیز نادرست است.

چرا که که روی سخن قرآن، خصوصا در آغاز بعثت، با کفار بوده است، عدم حجیت قرآن با خطاب قرآن به کفاری که اصل پیامبری محمد مصطفی ﷺ را انکار می کردند، چگونه قابل جمع است؟!

گذشته از این که تقابل بین ارجاع به خدا و پیامبر ﷺ و اولوا الامر ﷺ در این آیات و سایر ادله، (فَرَدُّهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ... وَلَوْ رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ...) نشان از این دارد که مراجعه به خداوند با مراجعه به پیامبر و امام تغایر دارد. این تغایر ثابت می کند همچنان که برای حل اختلاف، می توان به پیامبر و امام مراجعه کرد، همان گونه به خود قرآن نیز می توان مراجعه کرد. لازمه ی آشکار این امر حجت قرآن برای حل اختلاف است.

بطلان احتمالات سه گانه، احتمال چهارم را برهانی می کند.

بنا بر این مرجعیت قرآن که همان مرجعیت خداوند است به شکل محدودی قابل انکار نیست.^۱

(۱) بحث حجیت قرآن بحثی پردامنه است که در این نوشتار تنها با اشاره ای بسیار کوتاه از گذشتیم؛ ولی مستندات حجیت قرآن و نیز محدوده آن در این نوشتار نمی گنجد. البته با تأمل در ادامه همین نوشتار نیز برخی دیگر از براهین حجیت قرآن روشن می شود.

اینک باید دید مرجعیت خداوند چگونه است، به این روایت توجه نمایید:

امیرالمؤمنین علیه السلام در عهد مالک اشتر می‌فرماید:.... و خداوند برای گروهی که راهنمایی آنان را دوست داشته است چنین گفته است:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید فرمانبرید خدا و رسول و اولوا الامر از شما را، پس اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خداوند و رسول ارجاع دهید اگر به خداوند و روز واپسین ایمان دارید این بهتر و نیک‌فروتر است».

و نیز خداوند فرموده است: «و هنگامی که امری اطمینان بخش یا هراسناک برایشان آید آن را پخش می‌نمایند» اگر آن امر را به رسول و اولوا الامر از مسلمانان ارجاع می‌دادند قطعا کسانی از آنان که آن را استنباط و استخراج می‌نمایند آن امر را می‌دانستند و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود، بی‌گمان همه‌ی شما مگر اندکی پیروی شیطان می‌کردید».

پس ارجاع به خدا، اخذ و گرفتن آیات محکم قرآن است. و ارجاع به پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتن سنت مورد اتفاق پیامبر صلی الله علیه و آله است. و ماییم اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله که محکم از قرآن را استنباط می‌کنیم و ماییم اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که آیات متشابه از قرآن را

تشخیص می‌دهیم و ناسخ را از منسوخ می‌شناسیم...^۱
 با تأمل در این روایت درمی‌یابیم که مراجعه به خداوند (رَدَّ الی الله) گرفتن محکومات قرآن است، بنا بر این از نظر عملی، قرآن به دو بخش محکومات و غیر محکومات تقسیم می‌شود که مرجعیت مستقیم خداوند برای امت، در محدوده‌ی محکومات آن می‌باشد.
 ادامه‌ی حدیث در فصلهای آینده مورد نیاز است؛ بنا بر این منتظر توضیح بیشتر آن باشید.

بحث محکم و متشابه قرآن بحثی پر دامنه است که در این مختصر نمی‌گنجد، اما چاره‌ای از اشاره‌ای اجمالی به آن نیست. به برخی از امتیازات محکم از متشابه توجه کنید:

امام صادق علیه السلام در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل فرمود:....

(آیات) محکم از آن چه در تقسیمات از آن یاد کردم، آیاتی است که مقصود از آن در (خود عبارات) نازل شده‌ی قرآن (به وضوح) وجود دارد.

از قبیل حلال کردن آن چه خداوند سبحان در کتابش حلال

کرده و حرام کردن آن چه خداوند حرام کرده از (احکام) خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و ازدواج‌ها.

و از آیات محکم آن آیاتی است که خداوند عزوجل (در آنها اموری را) از قبیل نماز و روزه و حج و جهاد واجب ساخته و احکامی که مردم در تمامی تصرفاتشان از آنها بی نیاز نیستند، خداوند آنها را به آن احکام راهنمایی کرده است.

مانند این گفته‌ی خداوند که: ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که به سوی نماز حرکت کردید صورتها و دستهایتان را تا آرنج بشوید و بر قسمتی از سر و بر پاهایتان تا برآمدگی آن مسح نمایید.

این آیه از آیات محکم است که مقصود از آن در (خود عبارات) نازل شده بیان شده است (و دیگر) معنای آن به بیشتر از آن چه نازل شده است نیاز ندارد.

از جمله آیات محکم، این گفته‌ی خداوند عزوجل است که: مردار و خون و گوشت خوک و آنچه برای غیر خدا کشته شده است بر شما حرام شده است.

پس مقصود از آن در (خود عبارات) نازل شده‌ی قرآن (به وضوح) وجود دارد.

و همچنین از جمله آیات محکم، این گفته‌ی خداست که

(ازدواج با) مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‌هایتان و خاله‌هایتان... بر شما حرام شده است.
 پس تمام اینها آیات محکمی است که چیزی آن را نسخ نکرده است و به یقین (انتقال و) فهم مقصود از آن به وسیله‌ی (خود عبارات) نازل شده‌ی قرآن، بی‌نیاز (از هر چیز دیگری) است.
 و هر چه بر همین منوال باشد چنین است (از آیات محکم است)...^۱

از حدیث گذشته استفاده می‌شود که:
 مقصود از آیات محکم قرآن، در عبارت قرآن آشکارا بیان شده است؛
 پس برای درک مقصود از آیات محکم قرآن، به چیز دیگری نیاز نیست؛ در نتیجه توقف در عمل به این گونه آیات، روا نیست.

مرجع دوم؛ پیامبر ﷺ

در فصل پیش با چگونگی مراجعه به خداوند و مرجعیت ذات اقدسش آشنا شدیم و اینک مراجعه به پیامبر ﷺ.
 با توجه به این آیه‌ی محکمه‌ی قرآن که:

و پیامبر از سر هوس سخن نمی‌گوید (سخن او) جز وحی نیست.^۱

بی‌گمان تمامی سخنان پیامبر ﷺ، راه گشا و مرجع رفع تحیر و اختلاف است، اما به این حدیث توجه نمایید:

عبیده می‌گوید از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: از خدا بترسید و به مردم فتوای به غیر علم ندهید؛ زیرا پیامبر ﷺ گفته‌ای فرموده (ولی پس از آن) از آن عدول کرده است و به راستی که پیامبر ﷺ گفته‌ای فرموده است (که) اگر آن را در مورد دیگری به کار برند بر او دروغ بسته‌اند.

در این هنگام عبیده و علقمه و اسود و دیگران به پا ایستادند و گفتند ای امیرالمؤمنین علیه السلام (با این وضعیت) با آن چه که از قرآن به ما رسیده است چه کنیم؟

حضرت فرمودند در این مورد از علما آل محمد علیهم السلام سؤال می‌شود.^۲

این حدیث فاش‌کننده‌ی تضادی آشکار است میان سنت واقعی

(۱) وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (نجم/ ۳ و ۴)

(۲) روایت ۷

پیامبر ﷺ و کالای جعلی که با نشان سنت پیامبر ﷺ برای تخریب دین پیامبر ﷺ به بازار دین عرضه شده و می‌شود. اینجاست که این بخش از روایتی که پیش از این آوردیم، تفسیر می‌گردد، توجه نمایید:

و ارجاع به پیامبر ﷺ گرفتن سنت مورد اتفاق همگان است...^۱

این حدیث مراجعه به رسول (ردّ الی الرسول) ﷺ را گرفتن سنت‌های پیامبر ﷺ که مورد اتفاق همگان است، قرار داده است؛ چرا که در سنت مورد اتفاق، احتمال خیانت راه ندارد.

بنا بر این، سنت، به دو بخش سنت‌های مورد اتفاق و سنت‌های مورد اختلاف تقسیم می‌شود و مرجعیت پیامبر ﷺ در عمل، منحصر به بخش اول آن است.

بدین ترتیب یکی از ریشه‌های انحصار مرجعیت پیامبر ﷺ در سنت قطعی‌ی آن حضرت آشکار می‌گردد.

شناخت چگونگی مرجعیت پیامبر ﷺ، اساس گفتگو و تفاهم با تمامی فرق و مذاهب اسلامی را تشکیل می‌دهد که متأسفانه به خاطر عدم بذل توجه لازم، به برداشتهای نادرستی منجر شده است.

مرجع سوم: ائمه علیهم السلام

آیهی ۸۳ سوره نساء، به صراحت از مرجعیت اولوا الامر - که منحصر در ائمه‌ی هدا علیهم السلام است - سخن گفته است.

در سفارش امیرالمؤمنین علی علیه السلام به مالک اشتر که پیش از این گذشت، چگونگی ردّ (ارجاع) به امام علی علیه السلام به صراحت بیان نشده است؛ از این رو ابتدا به روایاتی که در مرجعیت ائمه علیهم السلام وارد شده اشاره‌ای می‌نماییم و سپس به حدیث پیش باز می‌گردیم.

مرجعیت ائمه علیهم السلام در آینه‌ی وحی

حمزه پسر طیار برخی از خطبه‌های امام باقر علیهم السلام را بر امام صادق علیهم السلام عرضه داشت تا به جایی از آن خطبه‌ها رسید، حضرت به او فرمود: دست نگهدار و ساکت باش.

سپس امام صادق علیهم السلام فرمود در آن چه که بر شما نازل می‌شود و حکم آن را نمی‌دانید، اختیاری ندارید مگر این که دست نگهدارید و متوقف شوید و آن را به ائمه هدا علیهم السلام ارجاع دهید تا این که آنان شما را بر راه راست رهنمون شوند و (تاریکی و) نابینایی در آن را از شما بزدایند و حق را در آن مورد به شما

بشناسانند؛

چرا که خداوند فرموده است پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید.^۱
 امام صادق علیه السلام فرمودند به راستی که در آن چه بر شما نازل
 می‌شود و حکم آن را نمی‌دانید اختیاری ندارید مگر این که
 دست نگهدارید و متوقف شوید و آن را به ائمه مسلمین علیهم السلام
 ارجاع دهید تا این که آنان حق را در آن مورد به شما بشناسانند
 و شما را بر راه راست رهنمون شوند؛

چرا که خداوند فرموده است پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید.^۲
 عبد الله بن جندب از امام رضا علیه السلام در حدیثی چنین نقل نموده
 است،

امام علیه السلام فرمود به راستی که اینان گروهی هستند که شیطان برای
 آنان عارض شده است و به شبهه مغرورشان کرده است و امر
 دینشان را بر آن مشتبّه نموده است و اینان هدایت را از نفس
 خود جویا شدند پس (به شبهه افتادند و گفتند) چرا چنین شد و
 کی چنان می‌شود و چگونه چنین است؟ پس نابودی از همان
 جایی که آنها تصور می‌کردند امنیت دارد، بر آن وارد شد.

(۱) روایت ۸

(۲) روایت ۹

و این امر به خاطر (اعمالشان و) آنچه خود به دست آورده‌اند، بر آنان وارد شده است، و پروردگار تو به بندگان ظلم نمی‌کند. این امر (جویا شدن هدایت از نفس خود) نه برای آنان سزاوار بود و نه بر آن تکلیف شده بودند،

بلکه واجب و لازم بر آنان از این امور، توقف هنگام تحیر و ارجاع آنچه نمی‌دانند به دانای آن و مستنبط و استخراج کننده‌ی آن است؛ چرا که خداوند در قرآن می‌فرماید «و اگر آن امر را به رسول و اولوا الامر از آنان ارجاع می‌دادند البته کسانی از آنان که آن را استنباط و استخراج می‌نمایند آن امر را می‌دانستند».

مقصود از این کسان آل محمد است و آنان هستند که قرآن را استنباط می‌کنند و حلال و حرام را می‌شناسند و آنان هستند حجت خدا بر خلق او^۱.

سدیر می‌گوید به امام باقر علیه السلام گفتم من دوستداران شما را در حالی ترک کردم که با یکدیگر اختلاف داشتند و برخی از آنان از برخی دیگر بیزاری می‌جستند.

امام علیه السلام فرمودند: تو را چه به این کارها؟! همانا مردم به سه چیز تکلیف شده‌اند: شناخت ائمه علیهم السلام و تسلیم برای ائمه علیهم السلام در

آنچه از ائمه علیهم السلام به آنها می‌رسد و ارجاع به ائمه علیهم السلام در آنچه که در آن اختلاف دارند.^۱

احادیثی که گذشت اندکی از بسیار بود. از این احادیث لزوم مراجعه به معصومین علیهم السلام و مرجعیت آنان روشن می‌گردد.

فلسفه‌ی مرجعیت ائمه علیهم السلام

با برخی از روایات لزوم رجوع به ائمه علیهم السلام آشنا شدیم و این روایات، علاوه بر صریح قرآن در لزوم «ردّ» و ارجاع به اولوا الامر است که مقصود از آن ائمه علیهم السلام می‌باشد.

از سوی دیگر گذشت که قرآن «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» (بیانگر همه چیزهاست) و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز دین کامل و تام را ابلاغ نموده است. ممکن است. دو نکته یاد شده، این پرسش را برانگیزد که فلسفه مرجعیت ائمه علیهم السلام چیست؟

پاسخ به این پرسش راههای مختلفی دارد که در اینجا توجه شما را به یکی از آنها جلب می‌نماییم.

گذشت که مرجعیت خداوند، عملاً در حد عمل به محکّمات

قرآن است. در این مطلب تردیدی وجود ندارد. همچنین با برخی از ضوابط شناخت محکّمات قرآن نیز آشنا شدیم.

اینک باید متشابهات قرآن را بشناسیم. پیش از هر چیز با یک پرسش مهم روبرو هستیم که:

آیا مرز ثابت و تغییر ناپذیری میان محکّمات قرآن و متشابهات آن وجود دارد؟ یا این که متشابهات قرآن نسبی است و نه ثابت؟ به این معنی که ممکن است یک آیه برای کسی متشابه باشد، ولی برای عالم به آن محکم باشد؟

ممکن است برخی از روایات، مبنای دوم را تأیید نماید؛ چرا که در حدیث آمده است:

از امام صادق علیه السلام از (تعریف) محکم و متشابه سؤال شد..
حضرت فرمودند: آیه‌ی محکم از قرآن چیزی است که (کاملاً واضح است از این رو) بدان عمل می‌کنیم، ولی آیات متشابه، آیاتی است که بر کسانی که به آن جاهل هستند مشتبّه می‌باشد.^۱

از سوی دیگر چیزی بر امام علیه السلام پوشیده نیست؛ چرا که:

رسول خدا ﷺ هنگام شمردن شرطها و پیمانهای اسلام فرمود:....
توقف هنگام برخورد با شبهه، و رد شبهه به امام علیؑ؛ چرا که نزد
امام علیؑ هیچ شبهه‌ای وجود ندارد.^۱

پس می‌توان نتیجه گرفت که برای ائمه علیهم‌السلام در قرآن هیچ آیه‌ی متشابهی
وجود ندارد؛ بنا بر این متشابهات قرآن امری نسبی است و نه ثابت.
از این رو می‌توان گفت کسی که رو به درگاه اهل بیت علیهم‌السلام نماید و
بر سفره‌ی احسان علمی آنان نشیند و از آموزش و تذکرات ائمه علیهم‌السلام
بهره‌گیرد، روز به روز از دائره‌ی متشابهاتش کاسته می‌شود و بر دائره‌ی
محکمات او افزوده خواهد شد.

توضیح این مطلب با طرح یک مَثَل، آسان‌تر است، به ماشین حساب که
با کاربرد روز مری آن سر و کار داریم توجه کنید، کار ماشین حساب بر اساس
قوانین مسلم و قطعی ریاضیات است، بَقَال محله از ریاضیات و علوم
کامپیوتر کاملاً بی‌اطلاع است، اما به راحتی و با اطمینان صد در صد، از
ماشین حساب استفاده می‌نماید. حال اگر این شخص به آموزش ریاضیات و
کامپیوتر بپردازد، همان کاربرد درست و اما سر بسته‌ی ماشین حساب متحول
می‌گردد و تمامی اعمال ریاضی و کامپیوتری که در ماشین حساب صورت

می‌پذیرد تعقل می‌نماید.

کار انبیا و اولیا آنها نیز علاوه بر تربیت و آموزش و تذکر انسانها، تقویت و تعالی عقول آنهاست.

به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا آیات خود را بر ایشان تلاوت کند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.^۱

پس خداوند پیامبرانش را در میان آنان برانگیخت و انبیائش را یکی پس از دیگری به سوی آنان فرستاد تا از آنان بخواهد که پیمان فطرتش را (که در عالم ذر از آنان گرفته) ادا نمایند و نعمت فراموش شده‌ی او را یاد آوری کنند و با تبلیغ، حجتها را بر آنان بیان کنند و گنجینه‌های عقلهای آنان را شکوفا نمایند و نشانه‌های قدرت او را نشان دهند...^۲

آدمی با برنامه‌های علمی و عملی اولیا الهی، به قله‌هایی از معرفت

(۱) لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (آل عمران/ ۱۶۴)

(۲) روایت ۱۴

دست می‌یابد که هرگز پیش از آن متصور نبوده است. از این رو به یاری اهل قرآن، کلید متشابهات نیز گشوده می‌گردد و انسان به همان اندازه از اقیانوس بی‌کران قرآن سیراب می‌گردد. طرح یک نمونه از تبدیل متشابه به محکم، درک مطلب را آسان‌تر می‌کند. توجه کنید:

بحث عصمت انبیاء علیهم‌السلام بحثی اساسی و عمیق است که برخی از بزرگان علم در آن لغزیده‌اند. پاره‌ای از آیات قرآن نیز در این مقوله متشابه می‌نماید، از جمله جریان حضرت یوسف علیه‌السلام که خداوند می‌فرماید:

و البته که (زلیخا) آهنگ یوسف کرد و یوسف آهنگ زلیخا، اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید، چنین (کردیم) تا این که بدی و زشت کاری را از او باز گردانیدیم به راستی که او از بندگان خالص ماست.^۱

جمله‌ی «هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا» (زلیخا آهنگ یوسف کرد و یوسف آهنگ زلیخا)، برای برخی مشکل ساز شده است؛ چرا که مفعول هر

(۱) وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (یوسف/۲۴)

دو فعل حذف شده است و در نگاه ابتدایی سیاق هم اقتضا می‌کند که مفعول هر دو فعل یکی باشد. ولی لازمه‌ی این امر نسبت ناروا به پیامبر خداست.

این مشکل به ضمیمه‌ی عدم مراجعه به اهل قرآن، موجب شده است که توهّمات نامناسبی نسبت به بنده‌ی خالص خدا، یوسف پیامبر علیه السلام، بروز نماید که ذکر برخی از آنان شرم آور است. فضای تقیه و یا خیانت دشمنان پنهان اهل بیت علیهم السلام موجب شده است که برخی از این توهّمات در روایات شیعه نیز دیده شود.

اما یک سخن معجزه‌آسا از حضرت رضا روحی له الفداء، نه تنها تمامی توهّمات را بر باد می‌دهد که توهم متشابه بودن این آیه را نیز از بین می‌برد. توجه کنید:

اما گفته‌ی خداوند عزوجل در مورد یوسف که «و البته که (زلیخا) آهنگ یوسف کرد و یوسف آهنگ زلیخا» پس (مقصود این است که) زلیخا قصد گناه کرد و یوسف تصمیم گرفت اگر زلیخا او را اجبار کرد به دلیل شدت ناراحتی از این خواسته‌ی او، زلیخا را بکشد.

پس خداوند (با نشان دادن برهان) کشتن و نسبت زشت کاری را از او باز گردانید همچنان که فرموده است چنین (کردیم) تا این که بدی یعنی کشتن و زشت کاری یعنی اتهام زنا را از او باز

گردانیدیم...^۱

در این سخن طلایی امام رضا علیه السلام، علاوه بر بیان این که یوسف تصمیم به قتل زلیخا گرفته بود و نه کار ناشایست، به منشأ این تصمیم نیز اشاره شده است و آن عظمت گناهی است که زلیخا از یوسف خواسته بود. این مطلب کاملاً متناسب با مقام نبوت است، نه آن تصوراتی که حتی شاگرد بزازی مثل ابن سیرین از آن امتناع کرده است.^۲

اما مهم دنباله‌ی حدیث است که حضرت بر این امر این چنین استدلال می‌کند:

(۱) روایت ۱۵

(۲) نقل می‌شود ابن سیرین در جوانی شاگرد بزازی بوده است، زنی فریفته‌ی او شد، با خرید مقدار زیادی پارچه از استاد او خواست تا ابن سیرین در رساندن پارچه‌ها به منزل زن را یاری دهد، ولی هنگامی که ابن سیرین وارد خانه‌ی او شد در را بسته و با تهدید ابن سیرین به اتهام، از او تقاضای نامشروع کرد، چون ابن سیرین از يك سو دین خود را در خطر دید و از سوی دیگر در معرض اتهام قرار گرفت و راهی برای فرار نداشت، به ظاهر تسلیم شد اما به بهانه‌ی قضای حاجت به دستشویی رفته و خود را به نجاست آلوده کرد. هنگامی که زن او را به این شکل دید متنفر شد و او را از خانه بیرون کرد. خداوند به خاطر این عفت‌ورزی، علم تعبیر خواب را به ابن سیرین الهام نمود.

نتیجه و هدفی که با دیدن «برهان رب» برای یوسف مترتب شد (لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ)، دو امر است: یکی برگرداندن بدی و دیگری برگرداندن فحشا از یوسف است (كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ).

این در حالی است که اگر آن چنان باشد که دیگران ادعا می‌کنند، تنها نتیجه‌ی «برهان رب» دور شدن یوسف از فحشاست، در این صورت توجیهی برای آوردن کلمه‌ی «السُّوء» (بدی) درک نمی‌گردد. ولی اگر مقصود یوسف، کشتن زلیخا باشد، به همان علتی که در روایت آمده است، نتیجه‌ی دیدن «برهان رب» دو امر می‌گردد؛ چرا که اگر یوسف از شدت غیرت الهی، دست به کشتن زلیخا می‌زد، جریان طبیعی این گونه مسایل، یوسف را هدف تیر دو تهمت قرار می‌داد: یکی این که نعوذ بالله ابتدا یوسف دست به خیانت زده و دوم این که برای حذف مظلوم از صحنه، دست به قتل او نیز زده است. اینجاست که با دیدن «برهان رب» و انصراف از قتل زلیخا، از دو امر نجات یافت: یکی سوء که همان اتهام قتل باشد و دیگر فحشا که همان اتهام زناست.

آخر آیه نیز با این امر سازگاری تمام دارد؛ چرا که خداوند می‌فرماید: إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (به راستی که او از بندگان خالص ماست)،

این تعبیر با خیانت پیشه‌ای که تنها به توفیق خاص الهی، دست از گناه به این عظمت کشیده باشد، سازگاری ندارد.

با این بیان امام رضا علیه السلام هیچ تردیدی در معنی آیه باقی نمی‌ماند و متشابه بودن این آیه منتفی شده و صد در صد در آیات محکم قرآن جای خواهد گرفت.

این مطلب نمونه‌ای از این قانون کلی است که متشابه بودن امری نسبی است و مطابق بیان امام علیه السلام که پیش از این گذشت^۱، تنها برای جاهل به آن متشابه است، اما با عالم شدن به آن، چه به عطای علم خاص الهی، همچنان که در ائمه علیهم السلام چنین است، و چه با بیان ائمه علیهم السلام برای ما، متشابه بودن آن برطرف شده و محکم می‌گردد.

بر این اساس است که ادامه‌ی حدیث سفارش امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر، جلوه‌ای دیگر می‌کند، توجه کنید:

و ماییم اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله که محکم از قرآن را استنباط می‌کنیم
و ماییم اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که آیات متشابه از قرآن را تشخیص
می‌دهیم و نسخ را از منسوخ می‌شناسیم....^۲

(۱) روایت ۱۲

(۲) روایت ۵

نتیجه‌ی مهمی که از این حدیث گرفته می‌شود این است که علاوه بر آیاتی که برای همگان از محکومات قرآن است،^۱ با استنباط ائمه علیهم‌السلام نیز محکومات بیشتری از قرآن را خواهیم شناخت. اگر از احتمال نسبی بودن متشابهاات قرآن صرف نظر نماییم، در استنباط ائمه علیهم‌السلام از متشابهاات قرآن هیچ تردیدی وجود ندارد.

استنباط؛ راز مگوی مرجعیت ائمه علیهم‌السلام

گذشت که مرجعیت خداوند، با گرفتن و عمل کردن به آیات محکم قرآن عملی می‌گردد و مرجعیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز با گرفتن سنت قطعی آن حضرت محقق می‌شود.

حال اگر در شناخت محکومات قرآن و سنت مورد اتفاق پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درماندیم چاره چیست؟

اگر به حوادثی دچار شدیم که در محکومات قرآن و سنت‌های مورد اتفاق پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اثری از آن نیافتیم چه باید کرد؟

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند:.... سپس خداوند فرمانبرداری از والیان امرش را که برپادارنده‌ی دین او هستند، بر امت واجب نمود.

(۱) همچنان که پیش از این پاره‌ای از احادیث در این راستا را آوردیم.

همچنان که فرمانبرداری از رسول خدا ﷺ را واجب کرده بود؛ (در این باره) فرموده است: فرمان برید خدا و رسول و اولوا الامر از شما را.

سپس جایگاه (و نشانه‌ی) والیان امرش را که دانایان به تأویل آیات کتاب او هستند، این گونه بیان نمود، (در این باره) خداوند عزوجل فرمود: و اگر آن امر را به رسول و اولوا الامر از آنان ارجاع می‌دادند، قطعاً کسانی از آنان که آن را استنباط و استخراج می‌نمایند آن امر را می‌دانستند.

و این در حالی است که همه‌ی مردم به استثنای اهل بیت ﷺ از شناخت تأویل (آیات قرآن) ناتوان هستند (پس نشانه‌ی اولوا الامر تنها در ائمه ﷺ وجود دارد) چرا که آنان ریشه در علم الهی دارند و بر تأویل قرآن (از هر خطا و ناتوانی) مأمون هستند.

(از این رو) خداوند تعالی فرموده است: و تأویل آیات متشابه قرآن را کسی جز خدا و ریشه‌داران در علم نمی‌دانند...

و فرموده است: بلکه (قرآن) آیات روشنی است که در سینه‌ی کسانی است که علم (الهی) داده شده‌اند...^۱

امیرالمؤمنین ﷺ در این حدیث می‌فرماید خداوند والیان امر امت

را، با ویژگی استنباط معرفی می‌کند و خود حضرت این ویژگی را به مقام راسخون در علم گره می‌زنند. بنا بر این می‌توان گفت یکی از رازهای مگوی مرجعیت ائمه علیهم‌السلام در لابلای صدها عنوان و هزاران حدیث به ظاهر متفاوت، مقام راسخون در علم آنان است که با شاه کلید استنباط ویژه از قرآن رقم می‌خورد.

بنا بر این هرگاه با معضله‌ای از اختلاف یا تحیر برخوردیم که نه در آیات محکم قرآن از آن خبری بود و نه در سنت قطعی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از آن اثری، شاه کلید این معضله همان ویژگی «استنباط» و مقام اولو الامر ائمه علیهم‌السلام است که در آیه ۸۳ سوره ی نساء آمده است.

این آیه شریف علاوه بر بیان جایگاه حل اختلاف و نزاع برای اولو الامر علیهم‌السلام، به آن ویژگی که آنان را بر حل اختلاف و فیصله‌ی نزاع، قادر ساخته اشاره می‌کند و آن استنباط امور پوشیده و علوم مخفی قرآن است؛ چرا که تنها آنان هستند که به تمامی گنجینه‌های نورانی قرآن دسترسی دارند.

و از آنجایی که حقایق قرآن بر همگان آشکار نیست، باید اینان با «استنباط» و استخراج آن، سفره‌ی الهی را برای دیگران نیز بگسترانند و سایرین را نیز از آن بهره‌مند گردانند.

نتیجه این گردید که به صراحت قرآن، معصومین علیهم‌السلام پس از قرآن و

پیامبر ﷺ، مراجع صالح الهی هستند که خداوند برای حل اختلافات و رفع تحیرها و نادانی‌ها تعیین فرموده است، چه این فیصله‌ی اختلاف و رفع جهالت، با تعلیم و توجه دادن به محکّمات قرآن و سنتهای مورد اتفاق پیامبر ﷺ تحقق یابد و چه از راه «استنباط» و استخراج حوادث و نیازهای قدیم و جدید بشر از درون قرآن.

آری مرجعیت ائمه اهل بیت درمان دردهای جهالت و تحیر و اختلاف ما است، میوه این ردّ و ارجاع نیز سه گونه است:

آموزش و تذکر به محکّمات قرآن؛

آموزش و تذکر به سنتهای قطعی؛

«استنباط» حقایق پوشیده‌ی دین و عرضه‌ی آن به دیگران؛

بحث استنباط از اساسی‌ترین مباحث است که شایسته است از دو منظر مورد تأمل قرار گیرد:

نخست: استنباط از منظر قرآن و روایات؛

دوم: استنباط از منظر عقل؛

دو نوشتار «استنباط؛ دومین اساس فتوا» و «تحقیق در تحقیق» به این مهم پرداخته‌اند.

مرجع چهارم؛ فقها

تردیدی در مرجعیت فقها چه در عصر حضور و چه در عصر غیبت، وجود ندارد. مهم این است که بینیم مرجعیت فقها چگونه در آینده حدیث انعکاس یافته است.

مرجعیت فقها در آینده وحی

منابع روایی مرجعیت فقها متنوع است و در ابواب گوناگون پخش است.

از آن جایی که میان مرجعیت و تقلید ارتباط تنگاتنگی وجود دارد، همه مستندات روایی تقلید، به شکلی تبیین مرجعیت نیز هست. چرا که تقلید درست تنها در صورتی محقق می‌شود که مرجعیت شایسته‌ای در کار باشد.

برای دیدن این دسته از روایت سرفصل «استدلال به منابع دینی بر درستی تقلید» را از نوشتار «درنگی نو بر لایه‌های تقلید» ببینید.

اما برخی از روایات مستقیماً ناظر به مرجعیت است.

قطعا تمامی موارد مرجعیت فقها در عصر ائمه علیهم‌السلام به ما نرسیده است، آن اندازه هم که در دسترس ما قرار دارد، دارای تنوع بسیاری است، از مرجعیت افراد خاص گرفته تا معرفی عناوین کلی یک مرجع

شایسته، چه در امر اخذ دین و چه در رفع اختلاف و تحیر که در مجموع شاید به صدها روایت برسد. در اینجا تنها به برخی از آنها بسنده می‌نماییم.

احمد بن حاتم گفت به امام علی بن محمد علیه السلام نامه نوشتم: از چه کسی معالم دینم را بگیرم؟ (برادر احمد نیز جداگانه همین پرسش را برای امام نوشت).

حضرت در پاسخ نوشتند: آنچه شما ذکر کردید فهمیدم، در دینتان بر هر کسی که سنش [و سابقه‌اش] در دوستی شما زیاد باشد، و در امر ما کثیر القدم [و پر تلاش] باشد، اعتماد کنید و یقیناً اینان برای شما کافی هستند انشاء الله تعالی.^۱

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در جواب نامه علی بن سوید از زندان چنین می‌نویسند: ای علی اما درباره‌ی آنچه پرسیده بودی که: از چه کسی معالم دینت را بگیری،

[پاسخ این است که] هرگز نباید معالم دینت را از غیر شیعیان ما بگیری [پس] اگر تو [در گرفتن معالم دین] از شیعیان تجاوز کنی [و به دیگران مراجعه کنی] دینت را از خائنین گرفته‌ای...^۲

(۱) روایت ۱۷

(۲) روایت ۱۸

علی بن مسیب گوید به حضرت رضا علیه السلام گفتم: راه من بسیار دور است و در هر وقتی نمی‌توانم به شما دسترسی پیدا کنم، از چه کسی معالم دینم را بگیرم؟

حضرت فرمود: از زکریا بن آدم قمی، که او بر دین و دنیا امانتدار است. علی بن مسیب گفت وقتی برگشتم وارد بر زکریا بن آدم شدم و از هر چه که احتیاج پیدا کردم از او سؤال کردم.^۱

عبد العزیز مهتدی و حسن بن علی بن یقطين به حضرت رضا علیه السلام گفتند: همیشه به شما دسترسی نداریم تا از آنچه درباره‌ی معالم دینمان بدان نیاز پیدا می‌کنیم از شما بپرسم،

آیا یونس بن عبد الرحمن مورد اعتماد است تا از او درباره آنچه از معالم دینمان که بدان احتیاج پیدا کردم بپرسم؟ حضرت فرمودند: آری.^۲

عبد العزیز مهتدی می‌گوید: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم: من هر وقتی شما را ملاقات نمی‌کنم، پس از چه کسی معالم دینم را بگیرم؟

حضرت فرمودند: از یونس بن عبد الرحمن بگیر.^۳

(۱) روایت ۱۹

(۲) روایت ۲۰

(۳) روایت ۲۱

عبد العزیز مہدی بہ حضرت رضا علیہ السلام می گوید: راہم بسیار دور است ہر وقتی بہ شما دسترسی ندارم، آیا معالم دینم را از یونس مولی آل یقطین بگیرم؟ حضرت فرمود: آری.^۱

امیرالمؤمنین علیہ السلام بہ قثم ابن عباس کہ فرماندار مکہ از طرف حضرت بود در نامہ ای چنین نوشتند: حج را برای مردم بیادار و ایام اللہ را برای آنان یادآوری کن و برای مردم صبح و عصر بنشین، پس برای مستفتی فتوا دہ و جاہل را بیاموز و با عالم مذاکرہ نما...^۲

سلیم می گوید: ہنگامی کہ می خواستم از امام صادق علیہ السلام جدا شوم و خدا حافظی نمایم بہ حضرت عرض کردم دوست دارم چیزی توشہ من قرار دہی.

حضرت فرمودند: نزد ابان برو کہ براستی از من حدیث فراوانی شنیدہ است.

ہر چہ او روایت کرد تواز من روایت نما.

و فرمود امام باقر علیہ السلام بہ ابان فرمودہ است در مسجد مدینہ بنشین و بہ مردم فتوا دہ، بہ راستی کہ من دوست دارم مانند

(۱) روایت ۲۲

(۲) روایت ۲۳

تویی در شیعانم دیده شود.^۱

عبد الله بن ابی یعفور می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم چنین نیست که هر ساعتی که بخواهم بتوانم شما را ملاقات کنم و همیشه آمدن نزد شما ممکن نیست (تا مشکلاتم را بپرسم) و (گاهی) مردی از اصحاب ما می آید و چیزی می پرسد که جواب تمام سؤالات او نزد من نیست (چه کنم؟)

حضرت فرمودند: چرا به محمد بن مسلم مراجعه نمی کنی؟! به راستی که او از پدرم حدیث شنیده است و نزد او مقام و منزلتی داشت.^۲

شعیب می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم چه بسا (در اموری که نمی دانیم) احتیاج پیدا می کنیم که از چیزی بپرسیم (در این شرایط) از چه کسی باید پرسید؟

حضرت فرمودند بر تو باد به اسدی که مقصود امام علیه السلام ابوبصیر بود.^۳

یونس می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودیم، سپس حضرت

(۱) روایت ۲۴

(۲) روایت ۲۵

(۳) روایت ۲۶

فرمودند: مگر شما در مشکلات پناهگاهی ندارید؟ مگر در معضلات کسی را که شما را راحت نماید ندارید؟! چرا سراغ حارث بن مغیره نمی‌روید؟^۱

امام صادق علیه السلام به معاذ فرمودند: شنیده‌ام تو در مسجد می‌نشینی و به مردم فتوا می‌دهی.

عرض کردم آری و خود نیز (در این باره مشکلی داشتم که) می‌خواستم قبل از رفتن از شما بپرسم.

من در مسجد می‌نشینم و مردی می‌آید و از چیزی می‌پرسد اگر بدانم که از مخالفین شماست به آنچه آنها انجام می‌دهند او را آگاه می‌کنم.

و مردی می‌آید که می‌شناسم از دوستان شماست پس به آنچه که از شما رسیده است او را آگاه می‌کنم.

و مرد دیگری می‌آید که او را نمی‌شناسم، پس به او می‌گویم از فلانی چنین رسیده و از فلانی چنان و نظر شما را در بین اقوال نقل می‌کنم (آیا این روش پسندیده‌ی شماست؟)

حضرت فرمودند: چنین کن که من نیز چنین می‌کنم.^۲

(۱) روایت ۲۷

(۲) روایت ۲۸

عمر بن اذینه می‌گوید به زرارہ گفتم مردم از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام برای من احادیثی درباره‌ی ارث نقل کرده‌اند، من آن احادیث را بر تو عرضه می‌کنم.

پس تو تنها (اظهار نظر نما و) هر چه از این احادیث باطل است بگو این باطل است و هر چه حق است بگو این حق است، اما روایت نخوان و در نقل حدیث سکوت نما.

سپس (یکی از مطالب ارث را عرضه کردم) و گفتم مردی از یکی از دو امام علیه السلام نقل کرده اگر میت پدر و مادر داشت و برادران مادری، برادران مادری حاجب از یک سوم می‌شوند و خود نیز ارث نمی‌برند.

زراره گفت قسم به خدا که این باطل است.

و لکن من تنها به تو خبر می‌دهم و روایتی نقل نمی‌کنم و به خدا قسم که آنچه به تو می‌گویم حق است.

هنگامی که میت پدر و مادر داشته باشد بر اساس کتاب خدا، مادر یک سوم ارث می‌برد و پدر دو سوم، اگر میت برادر پدر مادری داشت یا برادر پدری پس مادرش یک ششم و پدر پنج ششم ارث می‌برد، و تنها به این علت ارث پدر زیاد شده است

که خرج زن و فرزندان بر عهده‌ی پدر است...^۱
عمر بن اذینه می‌گوید به زراره گفتم به راستی که برخی از مردم از امام
باقر و صادق علیهما السلام درباره‌ی چیزهایی از ارث حدیث نقل
کرده‌اند، پس این مطالب را بر تو عرضه می‌کنم.
پس هر چه از اینها باطل است بگو این باطل است و هر چه حق است
بگو این حق است (تنها به این مقدار اکتفا نما) و حدیثی نخوان و
ساکت باش.

سپس آنچه محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام درباره‌ی دختر و پدر
و دختر و مادر و پدر و مادر برایم نقل کرده بود به او گفتم، او
گفت قسم به خدا که این حق است.^۲
(کسانی که با یکدیگر اختلاف دارند)... مراجعه می‌کنند به کسی از
شما که راوی حدیث ما و صاحب نظر در حلال و حرام ما و بینای به
احکام ما باشد پس به حکمیت او راضی شوند.
من او را بر شما حاکم قرار دادم.

پس اگر به حکم ما حکم نماید و کسی از او قبول نکند همانا
حکم خدا را خوار شمرده است و بر ما رد کرده است و رد

(۱) روایت ۲۹

(۲) روایت ۳۰

کننده‌ی بر ما رد کننده‌ی بر خداست و این امر در حد شرک به خداست...^۱

و نیز درباره‌ی مرجعیت فقها در عصر غیبت چنین آمده است:
...اما هر یک از فقها که نگهدارنده نفس و محافظ دین و مخالف هوا و مطیع امر مولایش باشد، بر عوام است که از او تقلید کنند.

ولی تمام فقها چنین نیستند بلکه این منحصر است به برخی از فقیهان شیعه...^۲

همان گونه که قبلا اشاره شد نمی‌توان روایات مرجعیت (به ویژه روایات غیر صریح) را به این اندازه از روایات محدود نمود.
تمامی مستندات روایی تقلید نیز از مستندات مرجعیت شمرده می‌شود.

اما بیان همین مقدار از روایات، اندک تردیدی در اصل مرجعیت فقها باقی نمی‌گذارد.

آنچه مهم است بررسی چگونگی و اساس مرجعیت فقها می‌باشد.

(۱) روایت ۳۱

(۲) روایت ۳۲

با درنگ شایسته روشن می‌شود که مرجعیت فقها برای تشخیص
۱- محکومات قرآن و ۲- سنت قطعیه پیامبر ﷺ و نیز ۳- سنت
قطعیه ائمه علیهم السلام، قطعی و مسلم است.

آنچه شایسته‌ی درنگ بیشتر است دو پرسش زیر است:
«آیا استنباط منحصر به ائمه علیهم السلام است یا این که فقها نیز می‌توانند
استنباط کنند؟»

بر فرض جایز بودن استنباط فقها «آیا استنباط فقها می‌تواند اساس
مرجعیت آنان باشد یا خیر؟»

پاسخ پرسش نخست در نوشتار «استنباط» ارایه شده است که در
واقع به تحقیق در خود «تحقیق» از منظر روایات می‌پردازد.^۱
در این نوشتار ضرورت استنباط فقها ثابت می‌شود.

(۱) این نوشتار در میز «اصول در آینه حدیث» از سایت «اخباریت و اخباریون»
ارایه شده است. لینک:

shia-akhbari.com/page/Section.aspx?n=۲۷۲۶-۱۱۳۸۰

نوشتار یاد شده مکمل بحث دیگری با عنوان «تحقیق در تحقیق، نگاهی به
بنیادی‌ترین بنیاد ادراکی» است که در میز شهر اندیشه از سایت آشتی با خرد
ارایه شده است. لینک:

aashtee.org/page/Section.aspx?n=۱۷-۱۸۳۷۳

پاسخ پرسش دوم نیز به تفصیل در نوشتار «درنگی نو بر لایه‌های تقلید» ارایه شده است.

فلسفه‌ی مرجعیت فقها

بحمد الله تحقیق در بحث مرجعیت دینی از منظر عقلانی با عنوان «مرجعیت دینی زیر ذره‌بین خرد» و از منظر شرعی با عنوان «مرجعیت دینی، کمال دین کامل» پایان یافت.

ناگفته پیداست که دو منظر یاد شده، مکمل ضروری یکدیگرند. در بحث «مرجعیت دینی زیر ذره‌بین خرد» روشن شد که اساس مرجعیت فقیه (بر خلاف مرجعیت خداوند و معصومین علیهم‌السلام) تنها تخصص و خبرویت فقیه است.

از این رو شایسته است گزیده‌ای از بحث «مرجعیت دینی زیر ذره‌بین خرد» را دوباره مرور نماییم:

پیوسته مشاهده می‌کنیم که متخصص به لحاظ تخصصی که دارد، مورد مراجعه‌ی غیر متخصص آن رشته قرار می‌گیرد. تردید در مراجعه غیر متخصص به متخصص، تردید در خورشید است و تنها از کسانی ساخته است که جسارت انکار بدیهیات را دارند. این امر همان «مرجعیت» به معنی لغوی آن است. آری ممکن است کسی اساسا با یک رشته‌ی علمی مخالف باشد

و به تبع آن اعتقادی به متخصص آن رشته نیز نداشته باشد؛ مانند این که مراجعه به متخصص طب قدیم، بدون پذیرش اصل آن رشته، ممکن نیست.

اما با پذیرفتن یک رشته‌ی علمی، عدم اعتقاد به متخصص آن رشته، تناقض است.

البته فرض دیگری نیز وجود دارد که ما یک رشته‌ی علمی را آن چنان ساده بینداریم که موردی برای تخصص در آن تصور نشود. اما اگر:

(۱) اصل یک رشته به عنوان یک علم پذیرفته شده است؛

(۲) رشته‌ی مزبور دارای درجه‌ای از دشواری است؛

در این صورت:

(۳) انکار تخصص در آن رشته، خردورانه نیست.

حال اگر یک رشته، مورد نیازِ فاقدِ تخصص قرار گیرد، فاقدِ تخصص چاره‌ای جز به مراجعه به متخصص آن رشته ندارد. بنا براین:

ضرورت رجوع، ارجاع و مرجعیت، به معنی لغوی آن، متولد می‌شود از ترکیب: ۱. تخصص ۲. نیاز به تخصص.

اما مرجعیت بدون چند امر به فعلیت نمی‌رسد. این امور عبارتند از:

۱. مراجعه کننده ۲. مراجعه شونده ۳. راهکاری که متخصص پیش پای مراجعه کننده می‌گذارد.

آنچه گفته شد از اساس تخصص، تا ضرورت مرجعیت، و ارکان آن، در تمامی موارد، به شکل یکسانی وجود دارد و همه‌ی رشته‌ها در آن اشتراک دارند....

با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت مرجعیت دینی، نه یک طبقه‌ی اجتماعی، بلکه یک طبقه‌ی علمی است که ویژگی منحصر به فرد آن، دارا بودن تخصص علم دین است و هیچ امر دیگری از جمله طبقات اجتماعی تأثیری در آن ندارد.

البته باید توجه داشت که اگر یک طبقه‌ی علمی، از جمله متخصصین دینی، وجود عنصر علمی ملحوظ در آن، کاملاً فراگیر باشد، خواه ناخواه هیچ تقسیمی در جامعه پیش نمی‌آید. اما اگر یک تخصص (هر چه می‌خواهد باشد) وجود عنصر علمی‌اش در جامعه کاملاً فراگیر نباشد، خواه ناخواه با یک پدیده‌ی اجتماعی روبرو می‌شویم و آن تقسیم جامعه به متخصصین در رشته‌ی مورد نظر و غیر متخصصین.

ویژگی‌های این تقسیم عبارتند از:

۱) در مرزبندی بین دو طبقه‌ی متخصصین و غیر متخصصین، عنصر علمی نقش منحصر به فرد را دارد؛

(۲) مرزبندی علمی، ماهیت نرم افزاری دارد و نه سخت افزاری؛
(۳) مرز بین دو طبقه‌ی متخصصین و غیر متخصصین ثابت نیست؛ از این رو هر کسی از هر طبقه‌ی اجتماعی، می‌تواند با کسب تخصص مورد نظر، آرایش مرزها را تغییر دهد؛
(۴) تخصص علمی، تأثیر مستقیمی به آرایش طبقاتی جامعه ندارد؛

(۵) تقسیم جامعه به متخصصین و غیر متخصصین، اساسا ناشی از اتفاقی است که می‌افتد؛ ولی از منظر عقلی الزامی ندارد؛ به بیان دیگر اگر شرایط مساعدی پیش آید، یک تخصص می‌تواند همگانی شود و غیر متخصص در آن رشته وجود نداشته باشد و بالعکس....

در مورد حقیقت عقلانیت مرجعیت دینی و لوازم آن نیز چنین گذشت:

(۱) عقلانیت مرجعیت به معنی عام آن، به این معناست که انسان‌ها به اقتضای خردورزی‌شان در سرتاسر زندگی به متخصص مراجعه می‌کنند. به سخن دیگر «مراجعه به خبره» یک حرکت عقلانی فراگیر در همه ابعاد زندگی است، آن چنان که بدون مرجعیت، حیات فردی و اجتماعی بر پا نمی‌گردد.
(۲) مرجعیت متخصص برای غیر متخصص، از منظر خرد، در حد

ضرورت است. به این معنی که غیر متخصص خردمند، از منظر خرد، خود را در عدم مراجعه به متخصص آزاد نمی‌بیند.

۳) اقتضای عقلانیت مرجعیت، تعمیم آن نسبت به تمامی رشته‌ها از جمله علم دین است؛ پس برخورد تبعیض آمیز با مرجعیت دینی از میان سایر مراجع، با عقل‌گرایی تنافی دارد.

۴) اقتضای عقلانیت مرجعیت، تعمیم آن نسبت به همه‌ی ابعاد زندگی بشر است که دین ناظر به آن می‌باشد؛ پس اختصاص آن به مسایل عبادی یا فردی، با عقل‌گرایی تنافی دارد.

۵) عقلانیت مرجعیت دینی حکمی کاملاً خردمندانه و مستقل از دین است. لذا هرگز متوقف بر احکام شرعی، همچون وجوب شرعی تقلید یا ولایت فقیه ندارد. به سخن دیگر چه دین در رابطه با خود مرجعیت و یا امور مرتبط با آن، حکمی داشته باشد و چه نداشته باشد، عقلانیت مرجعیت دینی از منظر خرد، ثابت و پایدار است.

با توجه به این گزیده از بحث «مرجعیت دینی زیر ذره‌بین خرد» اساس و فلسفه مرجعیت فقیه، یعنی تخصص و خبرویت آشکار و برهانی است.

رد پای این اساس عقلانی، در منابع وحی نیز دیده می‌شود. خبرویت در هر امری، همان داشتن اطلاع کافی در آن امر است.

در برخی از روایات به معیار «اطلاع کافی» اشاره شده است. توجه کنید:
کسی که پیش از (اطلاع و) خبرویت، تسلیم اطمینانِ نفس
گردد به یقین خودش را در معرض نابودی و سرانجام سخت قرار
داده است.^۱

ای علی! در هیچ گفتاری خیری نیست مگر این که همراه با
عمل به آن باشد و در هیچ نظر و رأی خیری نیست مگر این که
همراه با (اطلاع و) خبرویت باشد.^۲

ای علی! در هیچ گفتاری خیری نیست مگر این که همراه با
عمل به آن باشد و در هیچ نظر کردنی خیری نیست مگر این
که همراه با (اطلاع و) خبرویت باشد.^۳
کارها (آن گاه شایسته است که) همراه با (آگاهی و) خبرویت
باشد.^۴

در هر صورت خبرویت و اطلاع شایسته، تخصص را می‌آفریند و
تخصص نیز اساس مرجعیت غیر معصوم است.

(۱) روایت ۳۳

(۲) روایت ۳۴

(۳) روایت ۳۵

(۴) روایت ۳۶

در بخش «مرجعیت دینی زیر ذره بین خرد» گذشت که تخصص، مهم‌ترین مرز علمی مرجعیت دینی است.

در ادبیات دینی از تخصص با تعبیراتی چون فقاہت، معرفت، علم، فهم و... یاد می‌شود.

منابع روایی کاربردهای یاد شده آن چنان فراوان است که به آسانی قابل گردآوری نیست.

علاوه بر مرز تخصص، به دو مرز علمی دیگر مرجعیت دینی هم اشاره کردیم و گفتیم:

تا کنون با دو مرز علمی مرجعیت فقیه یعنی تخصص متخصص و نیاز غیر متخصص آشنا شدیم.

اینک با در نظر گرفتن عنصر هواپرستی، و تأثیر آن بر مباحث علمی، به مرز علمی دیگر مرجعیت دینی می‌رسیم و آن «امین بودن» متخصص دینی است.

«امین بودن» متخصص دینی، سومین مرز علمی مرجعیت فقیه است. از «امین بودن» در ادبیات دینی (البته با ویژگی‌هایی که در فقه بیان شده است) با تعبیر «عدالت» یاد می‌شود.

مباحث مکمل مرجعیت دینی فقها

در پایان مناسب است که اشاره‌ای هم به مباحث تکمیلی مرجعیت دینی داشته باشیم.

بارها تأکید شد که میان بحث مرجعیت و بحث تقلید، ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. چرا که تقلید درست، تنها در صورتی محقق می‌شود که مرجعیت شایسته‌ای در کار باشد.

به سخن دیگر این دو بحث، دو روی یک سکه و مکمل یکدیگر است. لذا شایسته و بلکه بایسته است که هر دو بحث با هم تحقیق و بررسی شود.

بحث تقلید در نوشتاری با عنوان «درنگی نو بر لایه‌های تقلید» ارایه شده است.

نوشتار دیگری با عنوان «پرسش‌ها و هیاهوها پیرامون مرجعیت و تقلید» نیز ناظر به شبهاتی است که حول مرجعیت و تقلید مطرح شده است. این بحث نیز مکمل ضروری مباحث پیش روی شماست. لذا غفلت از آن هرگز شایسته نیست.

بحث دیگری که در ارتباط با مرجعیت فقیه است، بحث ولایت فقیه است. چرا که ممکن است با اثبات و نفی ولایت فقیه و نیز تعریف حد و مرز آن، دایره مرجعیت فقیه بسط و قبض پیدا کند.

اما نکته سنجان توجه کنند که اصل مرجعیت فقیه مسئله‌ای مستقل از ولایت فقیه است. توضیح این که ضرورت عقلانی و شرعی «مرجعیت امینان دین و دنیا» یک حکم مستقل از سایر احکام است. به این معنی که غیر متخصص عقل‌گرا، گریزی از مراجعه به متخصص نمی‌بیند. همین حکم عقلانی، از منظر دین نیز مورد تأکید قرار گرفته شده است.

بر اساس برخی از مبانی اصولی، دین هم اگر تشریعی در این زمینه داشته باشد، تشریع تأسیسی نیست، بلکه ارشاد و تأکید بر همان حکم عقلی است.

البته ممکن است شریعت برای فقیه و غیر فقیه احکامی ویژه‌ای تشریع نماید. اما عقلانیت و شرعیت مرجعیت دینی، بر وجود و عدم سایر احکام متوقف نیست.

از جمله مباحث فقهی، بحث ولایت فقیه است. که حد و مرز آن مورد نقض و ابرام فقها و محققین قرار گرفته است.

استقلال عقلانیت و شرعیت مرجعیت دینی، به این معنی است که چه قائل به ولایت فقیه بشویم و چه نشویم، چه ولایت فقیه مطلق باشد و چه مقید، این امور هرگز تأثیری در عقلانیت و شرعیت مرجعیت دینی ندارد.

بنا بر این، اصل مرجعیت فقیه مسئله‌ای مستقل است که حتی بر فرض نفی ولایت فقیه صدمه‌ای نمی‌بیند. اما همان گونه که اشاره کردیم ممکن است با کیفیت اثبات ولایت فقیه حد و مرز آن توسعه پیدا کند.

مستندات روایی «ستونِ استوارِ دین»

مطالب نوشتار پیش رو مستند به روایات متعددی است. از آن جایی که برخی از این روایات مفصل است و متن عربی روایات مورد نیاز عموم فارسی زبانان نیست، در متن اصلی کتاب به ترجمه بخش مورد استشهاد آن روایات بسنده شد. اما به دلیل این که ممکن است مراجعه به روایات مورد نیاز برخی از محققین باشد، متن کامل روایات در این بخش ارایه می‌گردد.

روایت (۱)

عن أبي عبد الله عليه السلام في رسالة:

و أما ما سألت من القرآن فذلك أيضا من خطراتك المتفاوتة المختلفة لأن القرآن ليس على ما ذكرت و كل ما سمعت فمعناه غير ما ذهب إليه .

و إنما القرآن أمثال لقوم يعلمون دون غيرهم و لقوم يتلونه حق تلاوته و هم الذين يؤمنون به و يعرفونه .
فأما غيرهم فما أشد إشكاله عليهم و أبعد من مذاهب قلوبهم .

و لذلك قال رسول الله ص إنه ليس شيء بأبعد من قلوب الرجال من تفسير القرآن و في ذلك تحير الخلائق أجمعون إلا ما شاء الله .
و إنما أراد الله بتعميته في ذلك أن ينتهوا إلى بابه و صراطه و أن يعبدوه و ينتهوا في قوله إلى طاعة القوام بكتابه و الناطقين عن أمره و أن يستنبطوا ما احتاجوا إليه من ذلك عنهم لا عن أنفسهم .
ثم قال وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ^١.

فأما غيرهم فليس يعلم ذلك أبدا و لا يوجد و قد علمت أنه لا يستقيم أن يكون الخلق كلهم ولاية الأمر إذا لا يجدون من يأمرون عليه و لا من يبلغونه أمر الله و نهيه فجعل الله الولاية خواص ليقبض بهم من لم يخصصهم بذلك فافهم ذلك إن شاء الله .
و إياك و تلاوة القرآن برأيك فإن الناس غير مشتركين في علمه كاشتراكهم فيما سواه من الأمور و لا قادرين عليه و لا على تأويله إلا من حده و بابه الذي جعله الله له .

فافهم إن شاء الله و اطلب الأمر من مكانه تجده إن شاء الله^٢.

(١) نساء/٨٣

(٢) بحار الانوار ج ٨٩ ص ١٠٠

امام صادق علیه السلام در رساله‌ای چنین نوشتند: و اما درباره‌ی آن چه از قرآن پرسیدی، پس آن امر نیز از خطورات قلبی توست که (با حقیقت آن) تفاوت و اختلاف دارد؛ چرا که قرآن آن چنان که یاد کردی نیست و معانی هر چه از قرآن شنیدی با آن چه تو تصور کردی متفاوت است.

و همانا قرآن مَثَلهایی است (تنها) برای اقوام (بی‌بیان شده) که به آن دانا هستند نه برای دیگران، و (علم قرآن) از آن کسانی است که آن چنان که باید و شاید قرآن را تلاوت می‌کنند و آنان کسانی هستند که به آن ایمان دارند و قرآن را می‌شناسند.

اما دیگران پس چقدر قرآن بر آنان پیچیده و دشوار است و (فهم) قرآن از توانایی قلب (و عقد)شان دور است.

و از این رو است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: تفسیر قرآن برای قلوب مردان (علم)، در دورترین نقطه‌ی دستیابی قرار دارد و در قرآن است که همگی خلاق - به جز آنان که خدا خواسته است - سرگردان شده‌اند.

همانا خداوند قرآن را به این جهت معماگونه نازل کرده است که مردم برای فهم آن نیازمند درهای (علم) خدا و راه او باشند و خدا را (با پذیرفتن سرسپردگی نسبت به ابواب الهی) عبادت کنند و در گفته‌ی خدا به فرمانبرداری از نگهدارندگان قرآن و گویندگان از امر خدا

مراجعه نمایند و بدین جهت قرآن را معماگونه نازل فرمود که هر آن چه مردم بدان نیازمند هستند، از نگهدارندگان قرآن استنباط نمایند و نه از نفس خود.

سپس حضرت فرمودند: «و اگر آن امر را به رسول و اولوا الامر از آنان رجاع می دادند، البته کسانی از آنان که آن را استنباط و استخراج می نمایند، آن امر را می دانستند».

اما چنین نیست که غیر اولوا الامر (تفسیر قرآن توسط آنها دانسته شود و یا این که آنان تفسیر قرآن را) بدانند (و چنین کسی یا چنین استنباطی از دیگران) پیدا نمی شود.

و به خوبی دانستم که نمی شود همه خلق اولوا الامر باشند (و اگر همه اولوا الامر باشند) در این هنگام کسی پیدا نمی شود که این اولوا الامرها بر آنها امیر باشند و نیز کسی (پیدا نمی شود) که (والیان الهی) امر و نهی خدا را به او برسانند. پس (از این تالی فاسد روشن می شود که) خداوند اولوا الامر را افراد خاصی قرار داده که (دیگرانی که) خداوند آنها را به این مقام اختصاص نداده به والیان امر اقتدا نمایند. پس این را درک کن ان شاء الله.

و به پرهیز از این که قرآن را مطابق رأی خود تلاوت کنی. زیرا مردم - همچنان که در سایر امور با والیان امر اشتراک دارند - در علم

قرآن با والیان امر اشتراک ندارند و (نیز) بر دانستن قرآن و تأویل آن (مانند والیان امر) توانا نیستند جز از (راه معین شده) و در آن که خداوند برای آن قرار داده است.

پس درک کن ان شاء الله و امر را از جایش بطلب ان شاء الله آن را می یابی.

(روایت ۲)

عن أبي جعفر عليه السلام قال يا معشر الشيعة خاصموا بسورة إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ تَفَلَّجُوا...

قال وما يكفيهم القرآن؟

قال بلى إن وجدوا له مفسرا.

قال وما فسر رسول الله صلی الله علیه و آله؟

قال بلى قد فسر له لرجل واحد و فسر للامة شأن ذلك الرجل و هو

على بن أبي طالب عليه السلام...

امام جواد عليه السلام فرمود: ای شیعیان با سوره‌ی انا انزلناه با مخالفین مناظره کنید که پیروز می شوید...

سائل پرسید: آیا قرآن تمامی نیازها را کفایت نمی‌کند؟
امام فرمودند آری (کفایت می‌کند)، اما اگر تفسیر کننده‌ای بیابند.
(دوباره سائل) گفت: آیا پیامبر ﷺ قرآن را تفسیر نکرده است؟
امام ﷺ فرمود: آری، قطعاً قرآن را برای یک نفر تفسیر نموده است و
شخصیت آن یک نفر را برای امت تفسیر کرده است و او علی بن ابی
طالب ﷺ است....

روایت (۳)

عمن ذكره قال سألت أبا عبد الله ﷺ عن القرآن والفرقان أهما
شيئان أو شيء واحد؟
فقال ﷺ القرآن جملة الكتاب والفرقان المحكم الواجب العمل
به.^۱

کسی از امام صادق ﷺ از قرآن و فرقان پرسید که آیا این دو، دو
چیز هستند یا یک چیز؟
امام ﷺ فرمودند: به تمام کتاب، قرآن گفته می‌شود، ولی فرقان
آیات محکم قرآن است که عمل به آن واجب است.

روایت (۴)

عن عبد الله بن سنان قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن القرآن والفرقان .
قال القرآن جملة الكتاب و أخبار ما يكون ، و الفرقان المحكم
الذى يعمل به ، و كل محكم فهو فرقان .^۱
عبدالله بن سنان می گوید از امام صادق عليه السلام از قرآن و فرقان پرسیدم .
امام عليه السلام فرمودند قرآن، تمامی کتاب است و خبرهایی که (در
آینده واقع) خواهد شد، و فرقان آیات محکم قرآن است که به آن عمل
می شود و هر محکمی فرقان است.

روایت (۵)

هذا ما أمر به عبد الله على امير المؤمنين عليه السلام مالك بن حارث الاشتر
فى عهده اليه حين ولاه المصر... وقد قال الله لقوم أحب إرشادهم:
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ
تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا .^۲
و قال: وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ

(۱) بحار الانوار ج ۸۹ ص ۱۵

(۲) نساء/ ۵۹

يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا^۱

فالرد إلى الله الاخذ بحكم كتابه.

و الرد إلى الرسول الاخذ بسنته الجامعة غير المتفرقة.

و نحن أهل رسول الله الذين نستنبط المحكم من كتابه و نميز المتشابه منه و نعرف الناسخ مما نسخ الله و وضع إصره...^۲

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در عهد مالک اشتر می فرماید: ... و خداوند برای گروهی که راهنمایی آنان را دوست داشته است چنین گفته است:

«ای کسانی که ایمان آورده اید فرمانبرید خدا و رسول و اولوا الامر از شما را، پس اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خداوند و رسول ارجاع دهید اگر به خداوند و روز واپسین ایمان دارید این بهتر و نیک فرجام تر است».

و نیز خداوند فرموده است: «و هنگامی که امری اطمینان بخش یا هراسناک برایشان آید آن را پخش می نمایند» اگر آن امر را به رسول و اولوا الامر از مسلمانان ارجاع می دادند قطعاً کسانی از آنان که آن را

(۱) نساء/۸۳

(۲) بحار الانوار ج ۷۴ ص ۲۴۹

استنباط و استخراج می نمایند آن امر را می دانستند و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود، بی گمان همه ی شما مگر اندکی پیروی شیطان می کردید».

پس ارجاع به خدا، اخذ و گرفتن آیات محکم قرآن است.
و ارجاع به پیامبر ﷺ گرفتن سنت مورد اتفاق پیامبر ﷺ است.
و ماییم اهل بیت رسول خدا ﷺ که محکم از قرآن را استنباط می کنیم و ماییم اهل بیت پیامبر ﷺ که آیات متشابه از قرآن را تشخیص می دهیم و ناسخ را از منسوخ می شناسیم....
(روایت ۶)

عن إسماعيل بن جابر عن الصادق عليه السلام عن آبائه عن أمير المؤمنين عليه السلام ... و المحكم مما ذكرته في الأقسام مما تأويله في تنزيله .

من تحليل ما أحل الله سبحانه في كتابه و تحريم ما حرم الله من المأكّل و المشارب و المناكح .

و منه ما فرض الله عز و جل من الصلاة و الزكاة و الصيام و الحج و الجهاد و مما دلهم به مما لا غنا بهم عنه في جميع تصرفاتهم .

مثل قوله تعالى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى

الْكَعْبَيْنِ^۱ الآية و هذا من المحکم الذي تأويله في تنزيه لا يحتاج في تأويله إلى أكثر من التنزيل .

و منه قوله عزوجل حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمِیَّةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ^۲ فتأويله في تنزيهه .
و منه قوله تعالى حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَ
عَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ^۳ إلى آخر الآية .

فهذا كله محکم لم ينسخه شيء قد استغني بتنزيهه من تأويله و
كل ما يجري هذا المجرى...^۴

امام صادق عليه السلام در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل
فرمود:....

(آیات) محکم از آن چه در تقسیمات از آن یاد کردم، آیاتی است
که مقصود از آن در (خود عبارات) نازل شده ی قرآن (به وضوح) وجود
دارد.

(۱) مائدة/ ۶

(۲) مائدة/ ۳

(۳) نساء/ ۲۳

(۴) بحار الانوار ج ۹۰ ص ۱۲

از قبیل حلال کردن آن چه خداوند سبحان در کتابش حلال کرده و حرام کردن آن چه خداوند حرام کرده از (احکام) خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و ازدواج‌ها.

و از آیات محکم آن آیاتی است که خداوند عزوجل (در آنها اموری را) از قبیل نماز و روزه و حج و جهاد واجب ساخته و احکامی که مردم در تمامی تصرفاتشان از آنها بی‌نیاز نیستند، خداوند آنها را به آن احکام راهنمایی کرده است.

مانند این گفته‌ی خداوند که: ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که به سوی نماز حرکت کردید صورتها و دستهایتان را تا آرنج بشویید و بر قسمتی از سر و بر پاهایتان تا برآمدگی آن مسح نمایید. این آیه از آیات محکم است که مقصود از آن در (خود عبارات) نازل شده بیان شده است (و دیگر) معنای آن به بیشتر از آن چه نازل شده است نیاز ندارد.

از جمله آیات محکم، این گفته‌ی خداوند عزوجل است که: مردار و خون و گوشت خوک و آنچه برای غیر خدا کشته شده است بر شما حرام شده است.

پس مقصود از آن در (خود عبارات) نازل شده‌ی قرآن (به وضوح) وجود دارد.

و همچنین از جمله آیات محکم، این گفته‌ی خداست که (ازدواج با) مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‌هایتان و خاله‌هایتان... بر شما حرام شده است.

پس تمام اینها آیات محکمی است که چیزی آن را نسخ نکرده است و به یقین (انتقال و) فهم مقصود از آن به وسیله‌ی (خود عبارات) نازل شده‌ی قرآن، بی‌نیاز (از هر چیز دیگری) است. و هر چه بر همین منوال باشد چنین است (از آیات محکم است).
(روایت ۷)

عن عبیدة السلمانی قال سمعت علیاً علیه السلام یقول یا أیها الناس اتقوا الله و لا تفتوا الناس بما لا تعلمون فإن رسول الله صلی الله علیه و آله قد قال قولا آل منه إلی غیره و قد قال قولا من وضعه غیر موضعه کذب علیه.
فقام عبیدة و علقمة و الاسود و أناس منهم فقالوا یا أمیر المؤمنین علیه السلام فما نصنع بما قد خبرنا به فی المصحف؟
قال یسأل عن ذلك علماء آل محمد صلی الله علیه و آله.^۱
عبیده می‌گوید از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: از خدا

(۱) تهذیب الاحکام ج ۶ ص ۲۹۵ و بحار الانوار ج ۸۹ ص ۹۸

بترسید و به مردم فتوای به غیر علم ندهید؛ زیرا پیامبر ﷺ گفته‌ای فرموده (ولی پس از آن) از آن عدول کرده است و به راستی که پیامبر ﷺ گفته‌ای فرموده است (که) اگر آن را در مورد دیگری به کار برند بر او دروغ بسته‌اند.

در این هنگام عبیده و علقمه و اسود و دیگران به پا ایستادند و گفتند ای امیرالمؤمنین علیه السلام (با این وضعیت) با آن چه که از قرآن به ما رسیده است چه کنیم؟

حضرت فرمودند در این مورد از علما آل محمد علیه السلام سؤال می‌شود.

(روایت ۸)

عن حمزة بن الطيار أنه عرض على أبي عبد الله عليه السلام بعض خطب أبيه حتى إذا بلغ موضعاً منها قال له كف واسكت.

ثم قال أبو عبد الله عليه السلام لا يسعكم فيما ينزل بكم مما لا تعلمون إلا الكف عنه والتثبت والرد إلى أئمة الهدى حتى يحملوكم فيه على القصد ويجلوا عنكم فيه العمى ويعرفوكم فيه الحق.

قال الله تعالى فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ^{۲۱}

(۱) نحل/۴۳ و انبیاء/۷

(۲) کافی ج ۱ ص ۵۰

حمزه پسر طیار برخی از خطبه‌های امام باقر علیه السلام را بر امام صادق علیه السلام عرضه داشت تا به جایی از آن خطبه‌ها رسید، حضرت به او فرمود: دست نگهدار و ساکت باش.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود در آن چه که بر شما نازل می‌شود و حکم آن را نمی‌دانید، اختیاری ندارید مگر این که دست نگهدارید و متوقف شوید و آن را به ائمه هدا علیهم السلام ارجاع دهید تا این که آنان شما را بر راه راست رهنمون شوند و (تاریکی و) نابینایی در آن را از شما بزدایند و حق را در آن مورد به شما بشناسانند؛

چرا که خداوند فرموده است پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید.

روایت ۹

أَبَى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِنَّهُ لَا يَسْعَى بَكُم فِيمَا يَنْزِلُ بِكُمْ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ إِلَّا الْكَفُّ عَنْهُ وَ التَّثْبِيتُ فِيهِ وَ الرَّدُّ إِلَى أُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يَعْرِفُوكُمْ فِيهِ الْحَقُّ وَ يَحْمِلُوكُمْ فِيهِ عَلَى الْقَصْدِ.

قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ^{۲۱}

امام صادق علیه السلام فرمودند به راستی که در آن چه بر شما نازل

(۱) نحل/۴۳ و انبیاء/۷

(۲) بحار الانوار ج ۲ ص ۱۲۰

می‌شود و حکم آن را نمی‌دانید اختیاری ندارید مگر این که دست نگهدارید و متوقف شوید و آن را به ائمه مسلمین علیهم‌السلام ارجاع دهید تا این که آنان حق را در آن مورد به شما بشناسانند و شما را بر راه راست رهنمون شوند؛

چرا که خداوند فرموده است پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید.

(روایت ۱۰)

عن عبد الله بن جندب عن الرضا عليه السلام في حديث قال إن هؤلاء القوم سئح لهم شيطان اغترهم بالشبهة و لبس عليهم أمر دينهم و أرادوا الهدى من تلقاء أنفسهم فقالوا لم و متى و كيف فأتاهم الهلك من مأمن احتياطهم.

وذلك بما كسبت أيديهم و ما ربك بظلام للعبيد.

و لم يكن ذلك لهم و لا عليهم بل كان الفرض عليهم و الواجب لهم من ذلك الوقوف عند التحير و رد ما جهلوه من ذلك إلى عالمه و مستنبطه.

لأن الله يقول في كتابه وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ

الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ^۱.

یعنی آل محمد و هم الذین یستنبطون منهم القرآن و یعرفون
الحلال و الحرام و هم الحجة لله علی خلقه.^۲

عبد الله بن جندب از امام رضا علیه السلام در حدیثی چنین نقل نموده
است، امام علیه السلام فرمودند به راستی که اینان گروهی هستند که شیطان
برای آنان عارض شده است و به شبهه مغرورشان کرده است و امر
دینشان را بر آن مشتبه نموده است و اینان هدایت را از نفس خود
جویا شدند پس (به شبهه افتادند و گفتند) چرا چنین شد و کی چنان
می شود و چگونه چنین است؟ پس نابودی از همان جایی که آنها
تصور می کردند امنیت دارد، بر آن وارد شد.

و این امر به خاطر (اعمالشان و) آنچه خود به دست آورده اند، بر
آنان وارد شده است، و پروردگار تو به بندگان ظلم نمی کند.

این امر (جویا شدن هدایت از نفس خود) نه برای آنان سزاوار بود و
نه بر آن تکلیف شده بودند، بلکه واجب و لازم بر آنان از این امور،
توقف هنگام تحیر و ارجاع آنچه نمی دانند به دانای آن و مستنبط و

(۱) نساء/۸۳

(۲) تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۶۰ و بحار الانوار ج ۲۳ ص ۲۹۵

استخراج کننده‌ی آن است؛ چرا که خداوند در قرآن می‌فرماید «و اگر آن امر را به رسول و اولوا الامر از آنان ارجاع می‌دادند البته کسانی از آنان که آن را استنباط و استخراج می‌نمایند آن امر را می‌دانستند».

مقصود از این کسان آل محمد است و آنان هستند که قرآن را استنباط می‌کنند و حلال و حرام را می‌شناسند و آنان هستند حجت خدا بر خلق او.

روایت (۱۱)

عن سدير قال قلت لابي جعفر عليه السلام إني تركت مواليك مختلفين يتبرأ بعضهم من بعض.

قال فقال و ما أنت و ذاك إنما كلف الناس ثلاثة معرفة الأئمة و التسليم لهم فيما ورد عليهم و الرد إليهم فيما اختلفوا فيه.^۱

سدير می‌گوید به امام باقر عليه السلام گفتم من دوستداران شما را در حالی ترک کردم که با یکدیگر اختلاف داشتند و برخی از آنان از برخی دیگر بی‌زاری می‌جستند.

امام عليه السلام فرمودند: تو را چه به این کارها؟! همانا مردم به سه چیز تکلیف

شده‌اند: شناخت ائمه علیهم‌السلام و تسلیم برای ائمه علیهم‌السلام در آنچه از ائمه علیهم‌السلام به آنها می‌رسد و ارجاع به ائمه علیهم‌السلام در آنچه که در آن اختلاف دارند.

روایت (۱۲)

سئل أبو عبد الله علیه‌السلام عن المحکم و المتشابه.

قال المحکم ما نعمل به و المتشابه ما اشتبه علی جاهله.^۱

از امام صادق علیه‌السلام از (تعریف) محکم و متشابه سؤال شد..

حضرت فرمودند: آیه‌ی محکم از قرآن چیزی است که (کاملاً واضح است از این رو) بدان عمل می‌کنیم، ولی آیات متشابه، آیاتی است که بر کسانی که به آن جاهل هستند مشتبه می‌باشد.

روایت (۱۳)

عن موسى بن جعفر عن أبيه علیه‌السلام قال قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عند عد شروط الإسلام و عهوده و الوقوف عند الشبهة و الرد إلى الإمام فإنه لا شبهة عنده.^۲

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هنگام شمردن شرطها و پیمانهای اسلام فرمود:... توقف هنگام برخورد با شبهه، و رد شبهه به امام علیه‌السلام؛ چرا که نزد

(۱) بحار الأنوار ج ۸۹ ص ۳۸۲

(۲) بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۶۰

امام علی^{علیه السلام} هیچ شبهه‌ای وجود ندارد.

(روایت ۱۴)

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ
يَذْكُرُهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِغِ وَ يَثِيرُوا لَهُمْ دِفَائِنَ
العُقُولِ وَ يَرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ...^۱

پس خداوند پیامبرانش را در میان آنان برانگیخت و انبیائش را یکی پس از
دیگری به سوی آنان فرستاد تا از آنان بخواهد که پیمان فطرتش را (که در عالم
ذُرّ از آنان گرفته) ادا نمایند و نعمت فراموش شده‌ی او را یاد آوری کنند و با
تبلیغ، حجتها را بر آنان بیان کنند و گنجینه‌های عقلهای آنان را شکوفا
نمایند و نشانه‌های قدرت او را نشان دهند...

(روایت ۱۵)

وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ فِي يُوسُفَ وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا فَإِنِهَا هَمْتُ
بِالْمَعْصِيَةِ وَ هَمَّ يُوسُفُ بِقَتْلِهَا إِنْ أُجْبِرَتْهُ لِعَظَمِ مَا دَاخَلَهُ .
فَصَرَفَ اللَّهُ عَنْهُ قَتْلَهَا وَ الْفَاحِشَةَ وَ هُوَ قَوْلُهُ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ
السُّوءَ يَعْنِي الْقَتْلَ وَالْفَحْشَاءَ^۲ يَعْنِي الزَّنا...^۱

(۱) نهج البلاغة ص ۴۳ خطبه ۱

(۲) یوسف/۲۴

اما گفته‌ی خداوند عزوجل در مورد یوسف که «و البته که (زلیخا) آهنگ یوسف کرد و یوسف آهنگ زلیخا» پس (مقصود این است که) زلیخا قصد گناه کرد و یوسف تصمیم گرفت اگر زلیخا او را اجبار کرد به دلیل شدت ناراحتی از این خواسته‌ی او، زلیخا را بکشد.

پس خداوند (با نشان دادن برهان) کشتن و نسبت زشت کاری را از او باز گردانید همچنان که فرموده است چنین (کردیم) تا این که بدی یعنی کشتن و زشت کاری یعنی اتهام زنا را از او باز گردانیدیم...
(روایت ۱۶)

عن أمير المؤمنين عليه السلام قال و أما الإيمان و الكفر... ثم فرض على الأمة طاعة ولاة أمره القوام بدینه كما فرض عليهم طاعة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال صلی الله علیه و آله و سلم أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ.^۲

ثم بين محل ولاة أمره من أهل العلم بتأويل كتابه فقال عزوجل وَ لَوَرَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ.^۳
و عجز كل أحد من الناس عن معرفة تأويل كتابه غيرهم لأنهم

(۱) بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۷۳

(۲) نساء/ ۵۹

(۳) نساء/ ۸۳

هم الراسخون فی العلم المأمونون علی تأویل التنزیل .
قال الله تعالى وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ إِلَى
آخِرِ الْآيَةِ .

و قال سبحانه بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ ٢...٣
امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: ... سپس خداوند فرمانبرداری از والیان
امرش را که برپادارنده‌ی دین او هستند بر امت واجب نمود، همچنان
که فرمانبرداری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را واجب کرده بود؛ (در این باره)
فرموده است: فرمان برید خدا و رسول و اولوا الامر از شما را.
سپس جایگاه (و نشانه‌ی) والیان امرش را که دانایان به تأویل آیات
کتاب او هستند، این گونه بیان نمود، (در این باره) خداوند عزوجل
فرمود: و اگر آن امر را به رسول و اولوا الامر از آنان ارجاع می‌دادند، قطعاً
کسانی از آنان که آن را استنباط و استخراج می‌نمایند آن امر را
می‌دانستند.

و این در حالی است که همه‌ی مردم به استثنای اهل بیت (علیهم السلام) از

(۱) آل عمران/ ۷

(۲) عنکبوت/ ۴۹

(۳) بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۷۹

شناخت تأویل (آیات قرآن) ناتوان هستند (پس نشانه‌ی اولوا الامر تنها در ائمه علیهم‌السلام وجود دارد) چرا که آنان ریشه در علم الهی دارند و بر تأویل قرآن (از هر خطا و ناتوانی) مأمون هستند.

(از این رو) خداوند تعالی فرموده است: و تأویل آیات متشابه قرآن را کسی جز خدا و ریشه‌داران در علم نمی‌داند...
و فرموده است: بلکه (قرآن) آیات روشنی است که در سینه‌ی کسانی است که علم (الهی) داده شده‌اند...
روایت (۱۷)

عن أحمد بن حاتم بن ماهويه قال: كتبت إليه يعني أبا الحسن الثالث عليه‌السلام أسأله عن أخذ معالم ديني و كتب أخوه أيضا بذلك.
فكتب إليهما فهمت ما ذكرتما فاعتمدا في دينكما على مسن في حبكما و كل كثير القدم في أمرنا فإنهم كافوكما إن شاء الله تعالى^۱.

احمد بن حاتم گفت به امام علی بن محمد علیه‌السلام نامه نوشتم: از چه کسی معالم دینم را بگیرم؟ (برادر احمد نیز جداگانه همین پرسش را

برای امام نوشت).

حضرت در پاسخ نوشتند: آنچه شما ذکر کردید فهمیدم، در دینتان بر هر کسی که سنش [و سابقه‌اش] در دوستی شما زیاد باشد، و در امر ما کثیر القدم [و پر تلاش] باشد، اعتماد کنید و یقیناً اینان برای شما کافی هستند انشاء الله تعالی.

روایت ۱۸

عن علي بن سويد السائي قال كتب إلي أبو الحسن عليه السلام و هو في السجن و أما ما ذكرت يا علي ممن تأخذ معالم دينك .
لا تأخذن معالم دينك عن غير شيعتنا فإنك إن تعديتهم أخذت دينك عن الخائنين الذين خانوا الله و رسوله و خانوا أماناتهم .
إنهم أوْتمنوا علي كتاب الله فحرفوه و بدلوه فعليهم لعنة الله و لعنة رسوله و لعنة ملائكته و لعنة آبائي الكرام البررة و لعنتي و لعنة شيعتي إلي يوم القيامة في كتاب طويل^۱.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در جواب نامه علی بن سويد از زندان چنین می‌نویسند: ای علی اما درباره‌ی آنچه پرسیده بودی که: از چه

کسی معالم دینت را بگیری،

[پاسخ این است که] هرگز نباید معالم دینت را از غیر شیعیان ما بگیری [پس] اگر تو [در گرفتن معالم دین] از شیعیان تجاوز کنی [و به دیگران مراجعه کنی] دینت را از خائنین گرفته‌ای...

روایت (۱۹)

عن علي بن المسيب الهمداني قال قلت للرضا عليه السلام شقتي بعيدة ولست أصل إليك في كل وقت فممن آخذ معالم ديني؟
قال من زكريا بن آدم القمي المأمون علي الدين والدنيا.
قال علي بن المسيب فلما انصرفتم قدمنا علي زكريا بن آدم
فسأله عما احتجت إليه^۱.

علی بن مسیب گوید به حضرت رضا علیه السلام گفتم: راه من بسیار دور است و در هر وقتی نمی‌توانم به شما دسترسی پیدا کنم، از چه کسی معالم دینم را بگیرم؟

حضرت فرمود: از زکریا بن آدم قمی، که او بر دین و دنیا امانتدار است.
علی بن مسیب گفت وقتی برگشتم وارد بر زکریا بن آدم شدم و از

هر چه که احتیاج پیدا کردم از او سؤال کردم.

(روایت ۲۰)

عن عبد العزيز بن المهدي و الحسن بن علي بن يقطين جميعا عن
الرضا عليه السلام قال قلت لا أكاد أصل إليك أسألك عن كل ما
أحتاج إليه من معالم ديني أفيونس بن عبد الرحمن ثقة أخذ عنه ما
أحتاج إليه من معالم ديني؟ فقال نعم.^۱

عبدالعزیز مهتدی و حسن بن علی بن یقطین به حضرت رضا علیه السلام
گفتند: همیشه به شما دسترسی نداریم تا از آنچه درباره‌ی معالم
دینمان بدان نیاز پیدا می‌کنیم از شما بپرسیم، آیا یونس بن عبد
الرحمن مورد اعتماد است تا از او درباره آنچه از معالم دینمان که بدان
احتیاج پیدا کردم بپرسیم؟ حضرت فرمودند: آری.

(روایت ۲۱)

عن عبد العزيز بن المهدي... قال: سألت الرضا علیه السلام فقلت إني لا
ألقاك كل وقت فعمن أخذ معالم ديني؟
فقال خذ عن يونس بن عبد الرحمن.^۲

(۱) بحارالانوار ج ۲ ص ۲۵۱

(۲) روضة المتقين ج ۱۴ ص ۴۷۴ و بحارالانوار ج ۲ ص ۲۵۱

عبد العزیز مہتدی می گوید: از حضرت رضا علیہ السلام پرسیدم: من هر وقتى شما را ملاقات نمى كنم، پس از چه كسى معالم دينم را بگيرم؟ حضرت فرمودند: از يونس بن عبد الرحمن بگير.

روایت ۲۲)

عن عبد العزيز قال قلت للرضا عليه السلام إن شقتي بعيدة فليست أصل إليك في كل وقت فأخذ معالم ديني عن يونس مولى آل يقطين؟ قال نعم.^۱
عبد العزیز مہتدی به حضرت رضا علیہ السلام می گوید: راهم بسیار دور است هر وقتى به شما دسترسى ندارم، آیا معالم دينم را از يونس مولى آل يقطين بگيرم؟ حضرت فرمود: آری.

روایت ۲۳)

أما بعد فأقم للناس الحج و ذكرهم بأيام الله و اجلس لهم العصرين فأفت المستفتى و علم الجاهل و ذاكر العالم....^۲
اميرالمؤمنين علیہ السلام به قثم ابن عباس كه فرماندار مكه از طرف حضرت بود در نامه اى چنین نوشتند: حج را برای مردم بپادار و ايام الله را برای آنان یادآوری كن و برای مردم صبح و عصر بنشین، پس

(۱) نهج البلاغة ۴۵۷

(۲) نهج البلاغة ص ۴۵۷ نامه ۶۷

برای مستفتی فتوا ده و جاهل را بیاموز و با عالم مذاکره نما... .

(روایت ۲۴)

عن سلیم بن ابی حیه قال كنت عند أبی عبد الله عليه السلام فلما أردت أن أفارقه ودعته وقلت أحب أن تزودني.

فقال انت أبان بن تغلب فإنه قد سمع مني حديثا كثيرا.

فما روى لك فاروه عني.

قال وقال له أبو جعفر عليه السلام اجلس في مسجد المدينة و أفت الناس

فإني أحب أن يرى في شيعتي مثلك^۱.

سلیم می‌گوید: هنگامی که می‌خواستم از امام صادق عليه السلام جدا

شوم و خدا حافظی نمایم به حضرت عرض کردم دوست دارم چیزی

توشه من قرار دهی.

حضرت فرمودند: نزد ابان برو که برستی از من حدیث فراوانی

شنیده است. هر چه او روایت کرد تواز من روایت نما.

و فرمود امام باقر عليه السلام به ابان فرموده است در مسجد مدینه بنشین و

به مردم فتوا ده، به راستی که من دوست دارم مانند تویی در شیعیانم

دیده شود.

روایت (۲۵)

عن عبد الله بن أبي يعفور قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام إنه ليس كل ساعة ألقاك ولا يمكن القدوم و يجيء الرجل من أصحابنا فيسألني وليس عندي كل ما يسألني عنه.

فقال ما يمنعك من محمد بن مسلم الثقفي فإنه سمع من أبي و كان عنده وجيها.^۱

عبد الله بن ابی یعفور می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم چنین نیست که هر ساعتی که بخواهم بتوانم شما را ملاقات کنم و همیشه آمدن نزد شما ممکن نیست (تا مشکلاتم را بپرسم) و (گاهی) مردی از اصحاب ما می آید و چیزی می پرسد که جواب تمام سؤالات او نزد من نیست (چه کنم؟)

حضرت فرمودند: چرا به محمد بن مسلم مراجعه نمی کنی؟! به راستی که او از پدرم حدیث شنیده است و نزد او مقام و منزلتی داشت.

(۱) بحارالانوار ج ۲ ص ۲۴۹ و ج ۴۶ ص ۳۲۸

روایت (۲۶)

عن شعيب العرقوفی قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام ربما احتجنا أن نسأل عن الشيء فمن نسأل؟ قال عليك بالأسدي يعني أبا بصير.^۱

شعيب می‌گوید به امام صادق عليه السلام گفتم چه بسا (در اموری که نمی‌دانیم) احتیاج پیدا می‌کنیم که از چیزی بپرسیم (در این شرایط) از چه کسی باید پرسید؟

حضرت فرمودند بر تو باد به اسدی که مقصود امام عليه السلام ابوبصیر بود.

روایت (۲۷)

عن يونس بن يعقوب قال كنا عند أبي عبد الله عليه السلام فقال أ ما لكم من مفرع أ ما لكم من مستراح تستريحون إليه ما يمنعكم من الحارث بن المغيرة النصري.^۲

یونس می‌گوید: نزد امام صادق عليه السلام بودیم، سپس حضرت فرمودند: مگر شما در مشکلات پناهگاهی ندارید؟ مگر در معضلات کسی را که شما را راحت نماید ندارید؟! چرا سراغ حارث بن مغیره نمی‌روید؟!

روایت (۲۸)

(۱) بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۴۹

(۲) خاتمة المستدرک الوسائل ج ۴ ص ۲۲۸

عن أبيه معاذ بن مسلم النحوى عن أبى عبد الله عليه السلام قال بلغنى أنك تقعد فى الجامع فتفتى الناس .

قلت نعم و أردت أن أسألك عن ذلك قبل أن أخرج .
إنى أقعد فى المسجد فيجىء الرجل فيسألنى عن الشئ فإذا عرفته بالخلاف لكم أخبرته بما يفعلون .

و يجىء الرجل أعرفه بمودتكم فأخبره بما جاء عنكم .
و يجىء الرجل لا أعرفه و لا أدرى من هو فأقول جاء عن فلان كذا
و جاء عن فلان كذا فأدخل قولكم فيما بين ذلك .

قال فقال لى اصنع كذا فإنى كذا أصنع .^۱
امام صادق عليه السلام به معاذ فرمودند: شنیده‌ام تو در مسجد می‌نشینی
و به مردم فتوا می‌دهی .

عرض کردم آری و خود نیز (در این باره مشکلی داشتم که)
می‌خواستم قبل از رفتن از شما بپرسم .

من در مسجد می‌نشینم و مردی می‌آید و از چیزی می‌پرسد اگر بدانم که
از مخالفین شماست به آنچه آنها انجام می‌دهند او را آگاه می‌کنم .

و مردی می‌آید که می‌شناسم از دوستان شماست پس به آنچه که از شما رسیده است او را آگاه می‌کنم.

و مرد دیگری می‌آید که او را نمی‌شناسم، پس به او می‌گویم از فلانی چنین رسیده و از فلانی چنان و نظر شما را در بین اقوال نقل می‌کنم (آیا این روش پسندیده‌ی شماست؟)

حضرت فرمودند: چنین کن که من نیز چنین می‌کنم.

روایت (۲۹)

عن عمر بن أذينة قال قلت لزرارة إن أناسا حدثوني عنه يعني أبا عبد الله عليه السلام و عن أبيه عليه السلام بأشياء في الفرائض فأعرضها عليك .

فما كان منها باطلا فقل هذا باطل و ما كان منها حقا فقل هذا حق و لا تروه و اسكت .

و قلت له حدثني رجل عن أحدهما في أبوين و إخوة لام أنهم يحجبون و لا يرثون فقال هذا و الله هو الباطل .

و لكني سأخبرك و لا أروى لك شيئا و الذي أقول لك هو و الله الحق .

إن الرجل إذا ترك أبويه فلام الثلث و للاب الثلثان في كتاب الله عزوجل فإن كان له إخوة يعني للميت يعني إخوة لاب و أم أو إخوة لاب فلامه السدس و للاب خمسة أسداس و إنما وفر للاب من أجل

عیاله و أما الاخوة لام ليسوا لاب فإنهم لا يحبون الام عن الثلث و لا يرثون و إن مات رجل و ترك أمه و إخوة و أخوات لام و أب و إخوة و أخوات لاب و إخوة و أخوات لام و ليس الاب حيا فإنهم لا يرثون و لا يحبونها لانه لم يورث كلاله.^۱

عمر بن اذینه می گوید به زرارہ گفتم مردم از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام برای من احادیثی درباره ی ارث نقل کرده اند، من آن احادیث را بر تو عرضه می کنم.

پس تو تنها (اظهار نظر نما و) هر چه از این احادیث باطل است بگو این باطل است و هر چه حق است بگو این حق است، اما روایت نخوان و در نقل حدیث سکوت نما.

سپس (یکی از مطالب ارث را عرضه کردم) و گفتم مردی از یکی از دو امام علیه السلام نقل کرده اگر میت پدر و مادر داشت و برادران مادری، برادران مادری حاجب از یک سوم می شوند و خود نیز ارث نمی برند. زرارہ گفت قسم به خدا که این باطل است.

و لکن من تنها به تو خبر می دهم و روایتی نقل نمی کنم و به خدا

قسم که آنچه به تو می‌گویم حق است.

هنگامی که میت پدر و مادر داشته باشد بر اساس کتاب خدا، مادر یک سوم ارث می‌برد و پدر دو سوم، اگر میت برادر پدر مادری داشت یا برادر پدری پس مادرش یک ششم و پدر پنج ششم ارث می‌برد، و تنها به این علت ارث پدر زیاد شده است که خرج زن و فرزندان بر عهده‌ی پدر است...

روایت (۳۰)

قال عمر بن أذينة قلت لزرارة فإن أناسا حدثوني عنه و عن أبيه بأشياء في الفرائض فأعرضها عليك.

فما كان منها باطلا فقل هذا باطل و ما كان منها حقا فقل هذا حق و لا تروه و اسكت.

فحدثته بما حدثني به محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في الابنة و الاب و الابنة و الام و الابنة و الابوين فقال هو و الله الحق^۱.

عمر بن اذینه می‌گوید به زرارہ گفتم به راستی که برخی از مردم از امام باقر و صادق علیهما السلام درباره‌ی چیزهایی از ارث حدیث نقل کرده‌اند، پس این مطالب را بر تو عرضه می‌کنم.

پس هر چه از اینها باطل است بگو این باطل است و هر چه حق است بگو این حق است (تنها به این مقدار اکتفا نما) و حدیثی نخوان و ساکت باش.

سپس آنچه محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام درباره‌ی دختر و پدر و دختر و مادر و پدر و مادر برایم نقل کرده بود به او گفتم، او گفت قسم به خدا که این حق است.

روایت (۳۱)

عن عمر بن حنظلة قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجلين ... قال ينظران إلى من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظرفى حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فليرضوا به حكما. فإني قد جعلته عليكم حاكما.

فإذا حكم بحكمنا فلم يقبله منه فإنما استخف بحكم الله و علينا رد و الرد علينا الراد على الله و هو على حد الشرك بالله...^۱

(کسانی که با یکدیگر اختلاف دارند)... مراجعه می‌کنند به کسی از شما که راوی حدیث ما و صاحب نظر در حلال و حرام ما و بینای

به احکام ما باشد پس به حکمیت او راضی شوند.

من او را بر شما حاکم قرار دادم.

پس اگر به حکم ما حکم نماید و کسی از او قبول نکند همانا حکم خدا را خوار شمرده است و بر ما رد کرده است و رد کننده‌ی بر ما رد کننده‌ی بر خداست و این امر در حد شرک به خداست...

روایت (۳۲)

عن أبي محمد العسكري عليه السلام ... فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً على هواه مطيعاً لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه.

وذلك لا يكون إلا بعض فقهاء الشيعة لا كلهم^۱...

... اما هریک از فقها که نگهدارنده نفس و محافظ دین و مخالف

هوا و مطیع امر مولایش باشد، بر عوام است که از او تقلید کنند.

ولی تمام فقها چنین نیستند بلکه این منحصر است به برخی از

فقیهان شیعه...

روایت (۳۳)

و قال عليه السلام من انقاد إلى الطمأنينة قبل الخبرة فقد عرض نفسه

للهلكة والعاقبة المتعبة.^۱

کسی که پیش از (اطلاع و) خبرویت، تسلیمِ اطمینانِ نفس گردد
به یقین خودش را در معرض نابودی و سرانجام سخت قرار داده است.

روایت (۳۴)

يا على لا خير في قول إلامع الفعل ولا في نظر إلامع الخبرة.^۲

ای علی! در هیچ گفتاری خیری نیست مگر این که همراه با عمل
به آن باشد و در هیچ نظر و رأی خیری نیست مگر این که همراه با
(اطلاع و) خبرویت باشد.

روایت (۳۵)

يا على لا خير في قول إلامع الفعل ولا في منظر إلامع المخبر.^۳

ای علی! در هیچ گفتاری خیری نیست مگر این که همراه با عمل
به آن باشد و در هیچ نظر کردنی خیری نیست مگر این که همراه با
(اطلاع و) خبرویت باشد.

روایت (۳۶)

(۱) بحار الأنوار ج ۶۸ ص ۳۴۰

(۲) مکارم الأخلاق ۴۴۲

(۳) بحار الأنوار ج ۷۴ ص ۵۸

الأعمال بالخبرة.^۱

کارها (آن گاه شایسته است که) همراه با (آگاهی و) خبرویت
باشد.

آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

آن چه تا کنون از سایت «آشتی با خرد» چاپ شده است:

- ۱. از کرامت درویشانه تا کرامت انسانی
- ۲. اشراق خورشید (جهان در عصر طلایی ظهور)
- ۳. علل غیبت خورشید (دلایل حرمان از امام زمان ع)
- ۴. شاقول اخباریت و اصولیت
- ۵. پیشینه نص زدگی (اخباریت لابلای تاریخ و روایات)
- ۶. درنگی نو بر لایه های تقلید
- ۷. ستون استوار دین (مرجعیت امینان دنیا و دین)
- ۸. پرسش ها و هیاهوها پیرامون مرجعیت و تقلید
- ۹. إعجاز و کرامت از واقعیت تا پندار
- ۱۰. فتنه وهابیت قوچان
- ۱۱. رسالة فی جواب عن شبهات کشف الارتیاب
- ۱۲. جواهر ناشناخته زندگینامه شیخ عبدالله ریزگی
- ۱۳. برترین لبیک به آیه ی نَفَر، شناسنامه قرآنی طلبگی
- ۱۴. کافر در سه مدار آفرینش، انسانیت و احکام